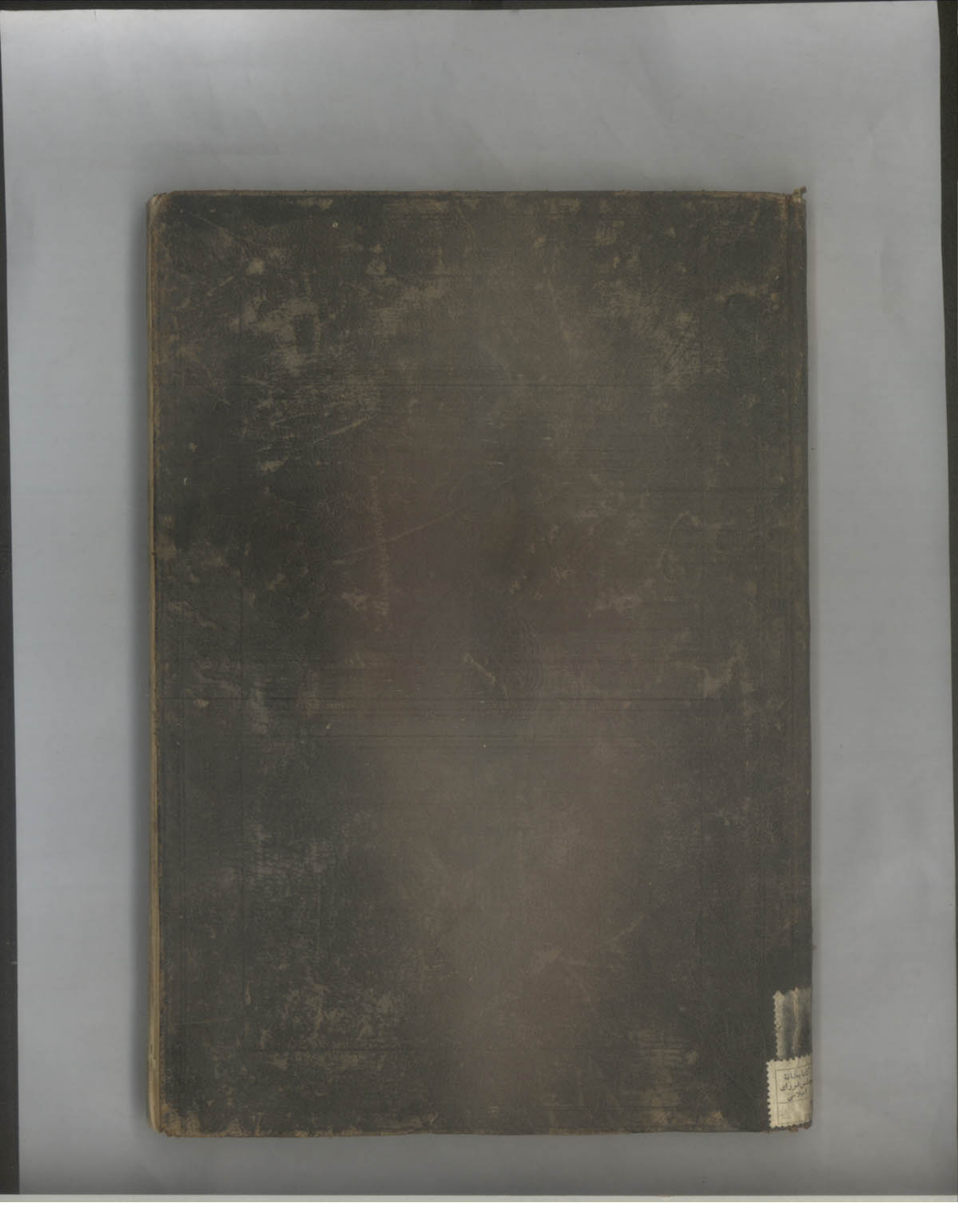
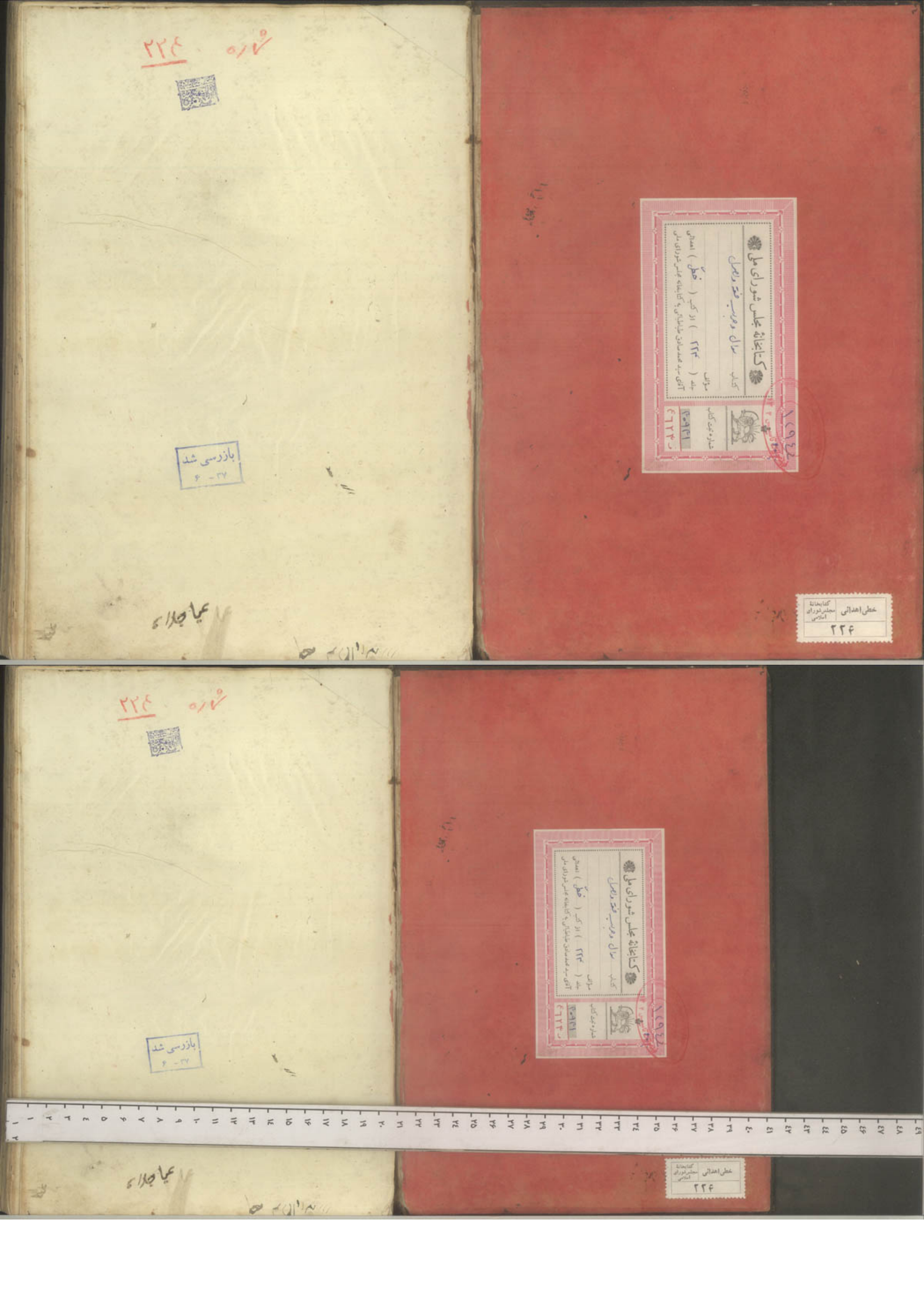
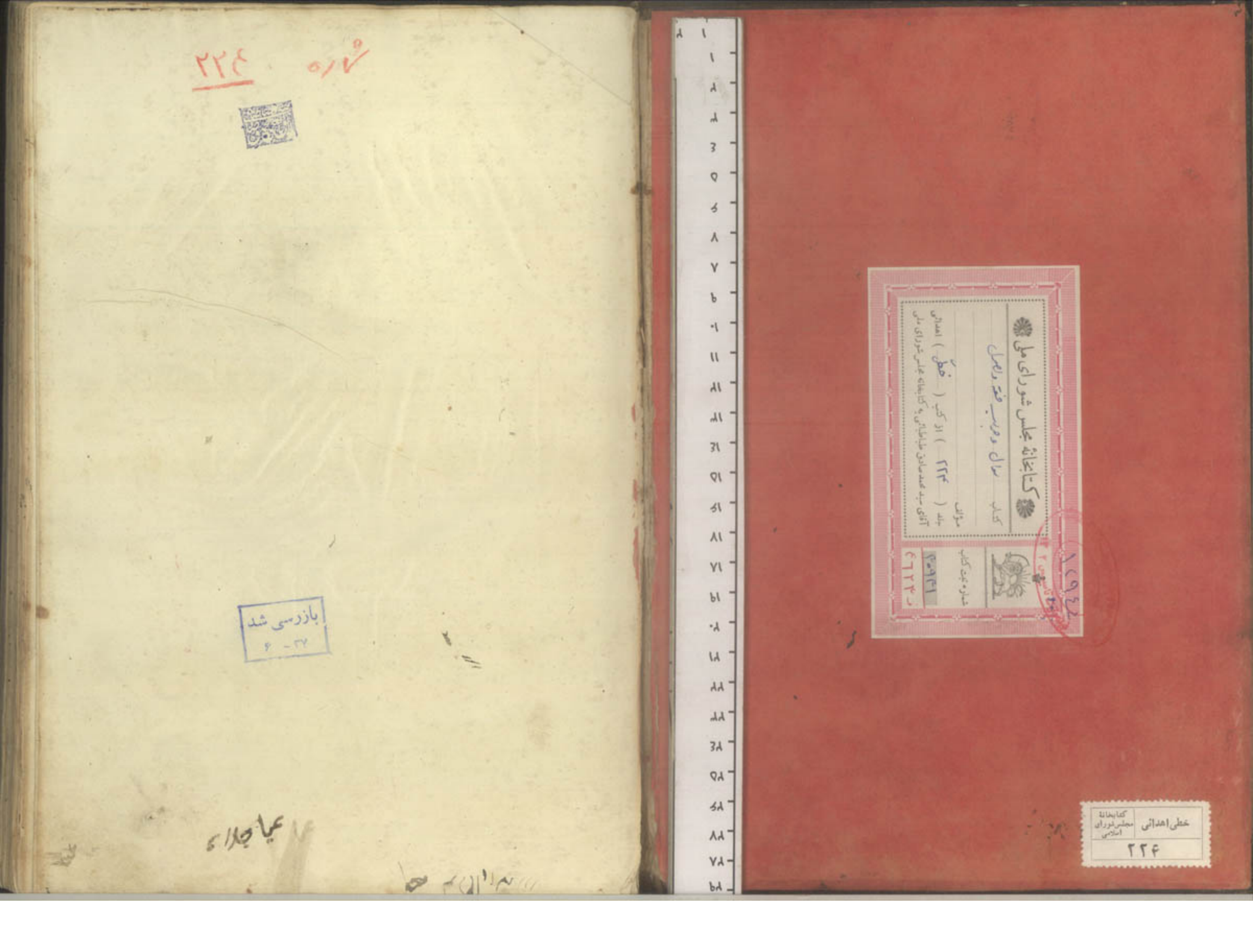
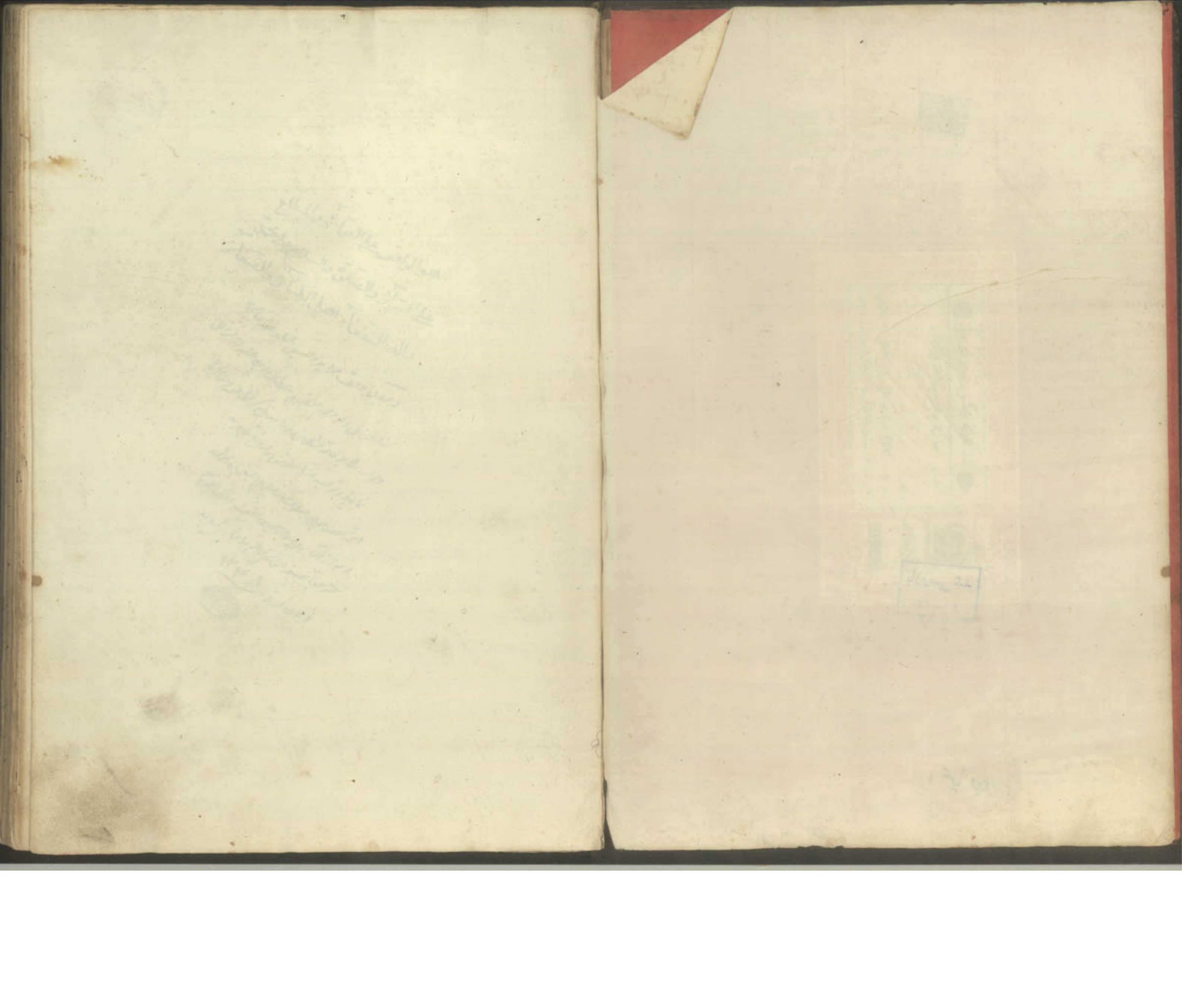
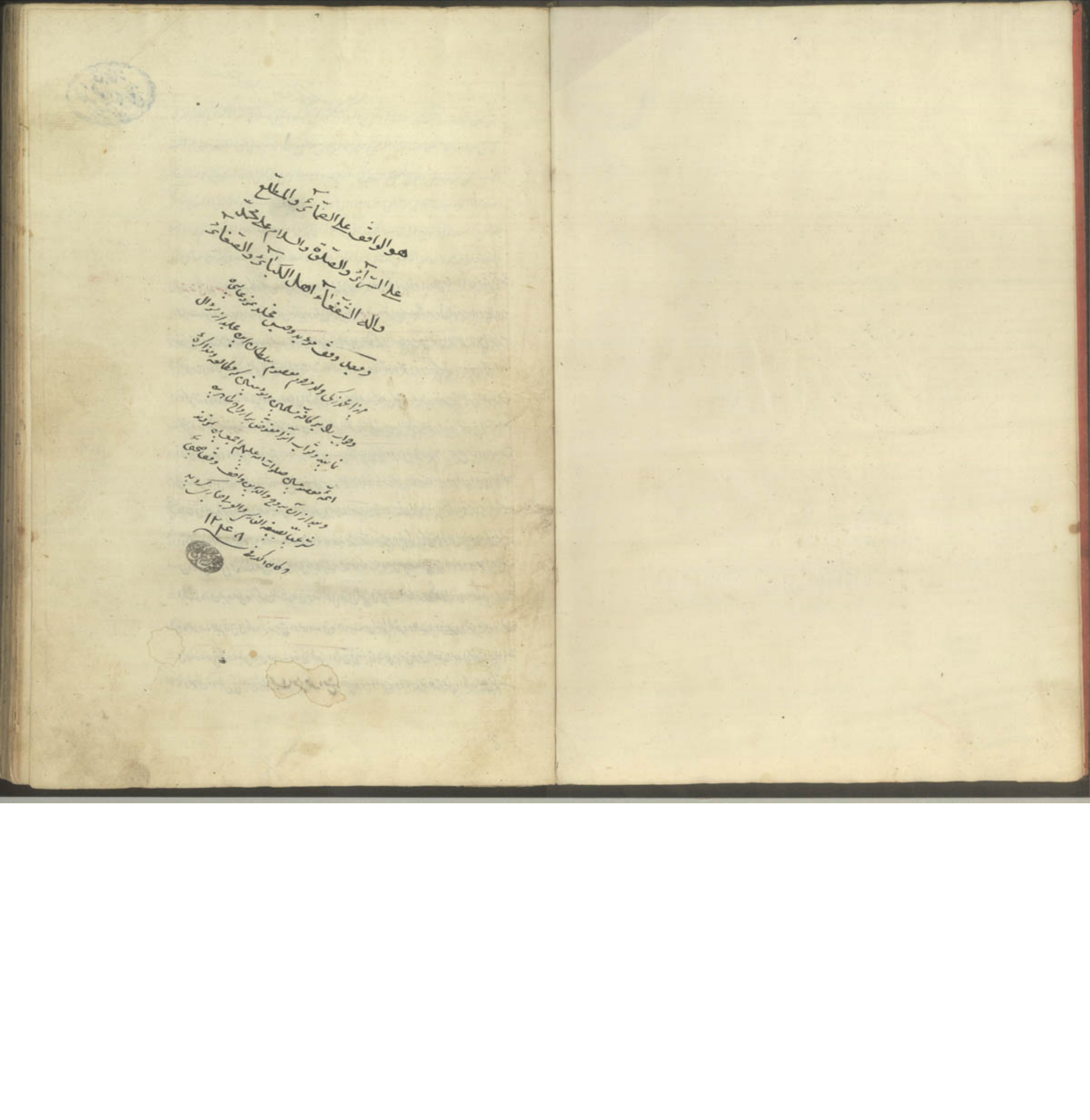

شورای
اسلامی









هو الواقف على الضمائر والمطلع
على السرائر والصلاة والسلام على محمد
وآله الشفعاء آل اهل الكبائر والصغائر

مقدمة فی الاصول سؤال هرگاه شخصی تقلید مجتهدی را از مجتهدین دام الله اظلالهم نماید در حال حیات آن مجتهد آیا بعد از
ممات او جایز است از برای آن شخص تقلید او و عمل بقول او یا نه جواب اظهر این است که عدول لازم است و بقای بر
تقلید مجتهد بعد از ممات او جایز نیست و هذا هو المعتنی به الاعیان مشایخنا العظام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم
والاستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة [illegible] مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکرم والاستاد
الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهل التدقیق الذی یعجز العبارة عن تحدیده وصفه وتقصر اقلام [illegible] عن
تحمل [illegible] سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی و منهم المحیی الطریقة المجتهدین والمقیم للقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام
الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علی اعلی الله تعالی مقامهم و رفع قدرهم و حشرهم مع ساداتهم [illegible]
فی درجتهم لنا علی انتفاء الجواز انتفاء ما یصح التعویل علیه فی الجواز اذ غایة ما یتصور الاستناد الیه امران احدهما الاستصحاب
والثانی العسر والحرج وکلاهما مخدوش اما الاول فمن وجهین احدهما ان الاستصحاب انما یتمسک به فیما یمکن فیه
اذا کان ذلک الشیء لازما لا شرط و اما اذا کان ثبوته بشرط شیء او بشرط لا فلا کما لا یخفی وجهه علی الفطن و ما نحن فیه لیس
من الاول لوضوح مخالفة اصل التقلید للاصل والاقتصار فیما خالف الاصل علی قدر المتیقن لازم و هو حال حیات
المجتهد دون غیره فعلی هذا یکون الشرط فی جواز العمل بقول المفتی فی حیوته والظاهر من شیخنا الشهید الثانی دعوی اطباق
الاصحاب علیه قال فی [illegible] وقد صرح الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة والمطولة و فی غیره باشتراط حیوة المجتهد
فی جواز العمل بقوله انتهی بعین عبارته و قال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی [illegible] من عرض للفقیه العدل فسق العیاذ بالله
او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع و لو کان قد قلده قبل ذلک بطل حکم تقلیده

انتهی





[illegible]

انتهی بعین عبارته و لا شبهة فی اقتضائه بالفحوی البطلان فیما نحن فیه کما لا یخفی والثانی بعد الاغماض عما ذکرنا نقول
ان من شرائط الاستصحاب بقاء الموضوع و هو هنا غیر متحقق لوضوح ان الثابت فی حق المکلف حال حیوة المجتهد
وجوب العمل بقوله و یمکن دعوی القطع بعدم بقاء الوجوب و جواز الرجوع الی الحی و ان الکلام فی جواز البقاء
و عدمه و اما الوجوب فالظاهر انه قطعی الفساد و زوال الوجوب مستلزم لزوال الجواز کما هو محقق فی الاصول و اما الثانی
فلوضوح السهولة فی الرجوع الی کتاب المجتهد الحی بالاضافة الی کثیر من الاشخاص و امکان السؤال منهم فی ایام شغله
بالاضافة الی غیرهم والی [illegible] المسائل بایرها مما اختلف فیها لتطابق کثیر من الآراء فی کثیر من المسائل المختلفة
لیست علی حد یکون فی التعلم والاطلاع علیها عسر لا یمکن تحمله عادة و علی فرض التسلیم بالاضافة الی بعض الاشخاص یبقی
الکلام فی غیرهم هذا کله اذا تمکن الرجوع الی المجتهد الحی و اما مع عدم امکانه فلا ینبغی التأمل فی جواز البقاء علی العمل
بقول ذلک المجتهد اللهم عجل فرج ولیک واکحل عیوننا بتراب نعاله بحق سیدنا و سید الکونین والملجأ فی العالمین
نور چشمها چونکه خواهش [illegible] بوده بودند که اشاره [illegible] شده باشد با مشاغل متکثره فی غایة الکثرة در کمال استعجال قلمی گردید
سؤال چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه شخصی تقلید مجتهدی کرده باشد بعد از ممات تقلید آن مجتهد میتواند کرد
یا نه و فرق در میان تعسر و تیسر بقول حی هست یا نه و تعسر فهم کتاب وی یا تعسر رسیدن خدمت مجتهد حی تکلیف
چه چیز است و تقلید از کدام یک از مجتهدین باید کرد و عمل بر رساله مرحوم آقا سید علی زاده در همه مسائل با خود قرار
داده بودم اما بعضی از آنها مفهوم نشد جواب ظاهر در نظر حقیر عدم جواز بقاء از تقلید است بلکه لازم است عدول نماید
مگر در صورتیکه متعذر بوده باشد اخذ از مجتهد حی در آن وقت تا وقت تمکن اخذ از مجتهد بمقتضای آن تقلید عمل میتوان
نمود با تمکن اخذ مسائل از مجتهد حی عمل بکتاب مجتهد میت جایز نیست اگرچه در حال حیوة آن مجتهد تقلید او را نموده باشد
بلکه لازم است با امکان رجوع بمجتهد حی نماید در امور دین خود یا بکتاب مجتهد و در صورت تعسر فهم [illegible] کتاب
مجتهد [illegible] مطالب آن کتاب را از کسی که قابل فهم آن بوده باشد و با عدم امکان یا تعسر شدید بقای بهمان نحو که در
حال حیوة مجتهدی عمل مینمود جایز و صحیح است سؤال اقوال در معاد را با اشاره اجمالی بدلیل آن بیان فرمایند که
جمیع شقوق این مطلب [illegible] مطلع شده باشد جواب اقوال در معاد آنچه حال در نظر هست چهار است اول آنست که معاد
نمیباشد بلکه ممتنع است و این قول جماعتی از طبیعیین است و این قول مبنی بر چند مقدمه است دوم آنست که نفس جسم است

باجسمانی دوم آنست که بعد از ممات جسم فانی و معدوم میشود بالمرة سیم آنست که اعاده معدوم محال است و مقدمه
اولی و ثانیه ممنوع است و قول ثانی آنست که معاد منحصر در روحانی است و این قول قول جماعتی از حکما است و مبنی بر
این است که نفس مجرد است فانی بفنای بدن نمیشود در روز قیامت بامر الهی این نفس عود می نماید تا مثاب و ماجور یا معذب
شود و جسم بعد از ممات چونکه فانی میشود بالمرة و اعاده معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نمیتواند نمود پس معاد منحصر
در روحانی خواهد بود و مقدمه اولی که تجرد نفس بوده باشد و مقدمه ثالثه که امتناع اعاده معدوم بوده باشد
اگرچه مسلم است لکن مقدمه ثانیه که فنای جسم بالمرة باشد مسلم نیست و قول سیم آنست که معاد منحصر بجسمانیست و این محکی
بلکه واقع خواهد شد و این مبنی بر این است که نفس مجرد نیست و اعاده معدوم محال نیست یا جسم بجمیع اجزائه فانی نمیشود
و قول چهارم قول متشرعین و بعضی از حکما است یعنی معاد روحانی و جسمانی هر دو هست یعنی در روز قیامت خداوند
عالم بقدرت کامله همین جسم را اعاده میفرماید و همین نفس بامر الهی متعلق با او میشود اگر مطیع و منقاد بوده در
نشاء دنیوی ماجور و مثاب خواهد بود و ادراک لذایذ روحانیه و جسمانیه هر دو خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب
روحانی و جسمانی هر دو خواهد بود این چند کلمه در کشتی در طریق بکه معظمه بطریق اجمال قلمی گردید در نظر هست اگر
توفیق الهی مساعدت نماید رساله جداگانه در این باب قلمی نماید سوال زیدی مثلا گناهی کرده است و ثوابی هم کرده است
اما گناهش از آن جمله گناهیست که صاحبش را باید برهوت برند و ثوابش از آن جمله ثواب است که باید صاحب
آن اعمال را به دار السلام برند و در بین زیدی میرد آیا آن زید را برهوت برند یا به دار السلام و هر گاه که برهوت برند چگونه
آن قبله حقیقی در استغنا نوشته بودند کسانیکه داخل برهوت شوند ابد اخراج شدن نیست و هر گاه از برهوت او را
اخراج نکنند و داخل دار السلام نکنند پس اجر عمل نیک چه شد و هر گاه او را داخل دار السلام کنند پس اجر عمل بد را
چه میکنند جواب عصاة امت از موالیان و شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام که با عدم توبه و انابه از دار دنیا بعالم بقا
ارتحال نموده اند جزای اینها مختلف است باختلاف اینها در شدت و ضعف معصیت و من لطف الهی جل شانه بعضی از اینها
همان شدایدی وارده بر اینها در عالم برزخ کفایت میکند در عذاب اینها دیگر در جهنم معذب نخواهند بود و بعضی از اینها
لامحاله معذب میشوند در جهنم آتش نعوذ بالله منها باینها احاطه مینماید بعضی را تا ساق او و بعضی را تا زانو و بعضی را
تا کمر و بعضی را تا گلو و آن باختلاف آنها در کثرت شقاوت و قلت آن لکن آتش رو بهای آنها نظر برکت





وجود احاطه می نماید و هم چنین احاطه بقلوب ایشان نظر به برکت ایمان نمی نماید پس بهمین حالت معذب میباشند
تا آن قدر که مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر بآنچه بعضی احادیث دال بر آن است جبرئیل بامر جهان آفرین در مقام
تفقد آنها بر می آید آن معذبین بعد از آنکه بشرف رؤیت جناب جبرئیل مشرف میشوند متوسل میشوند بآن جناب
با تضرع و بیقراری که سلام ما را به پیغمبر ما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برسان و خبر ده آن جناب را از حال
و شدت عذاب که ما را شقاوت اعمال ما محروم از فیض خدمت شما و مبتلا باین شدت عذاب نموده جبرئیل امین
عرض بارگاه رب العالمین میرساند که طایفه عصاة امت فخر عالمیان چنین خواهش نموده اند که وصف حال ایشان را
بخدمت پیغمبر ایشان رسانیده باشم خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه میرسد که بمقتضای خواهش اینها
معمول داشته باش جبرئیل بامر خداوند جلیل بخدمت آن سرور عالم مشرف میشود و عرض مینماید که از جانب
امتان شما که معذب در جهنم آمده ام سلام خدمت شما رسانیده اند عرض مینمایند که معاصی ما ما را از سعادت
شرافت خدمت شما محروم گردانید و خبر از حال ما نداری که بر ما چه میگذرد ترحمی بر ما نموده باش آن وقت
آن سرور عالم با غایت تألم تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده خداوند عالم را بثنا
ذکر خواهند نمود که احدی چنین ثنائی ننموده باشد آن وقت ندائی از جانب رب العزة میرسد که ای حبیب
من سر از سجده بردار هر حاجت که داری بخواه که باجابت مقرون است آن وقت جناب فخر عالم عرض بارگاه
رب العزة میرساند که حاجت من آنست که عصاة امت مرا عفو فرمائی خطاب میرسد ای حبیب من شفاعت
تو مقبول است برو هر کس از امتان خود را که خواهی مستخلص کن آن جناب رسول خدا صلعم تشریف میبرند
میفرمایند بمالک که مستحفظ طبقات جهنم است حجاب را بردار بعد از رفع حجاب نظر آن امت بر جمال با کمال آن
شمس فلک سعادت میافتد همه با تضرع و زاری فریاد میکنند و عرض مینمایند که ما از امتان تو ایم باین شدت عذاب
مبتلا شده ایم رحمی بحال ما فرموده باش حضرت امر میفرمایند فاطمه اینها را از آتش بیرون میآورند با خود میبرند
میفرمایند همه اینها را داخل نهری مینمایند بعد از اخراج از آن نهر کل اینها صحیح الاعضاء و الجوارح و شکل خوب
آن وقت بامر آن سرور اینها را داخل بهشت مینمایند این است مجمل از جواب از این سوال که مقام قابل طول
برای جهت سوال بعضی در کشمیر از هم رسیده اند ادعای ارشاد نمودن خلق مینمایند خود را قطب میدانند و ظاهر این است که معروف

آن جناب بوده باشند آیا قابلیت ارشاد نمودن دارند یا نه ومیتوانند کسی تابع او شود یا نه در اصول و فروع
دین جواب جناب اقدس آلهی عز شانه وجل احسانه فخر کاینات را مبعوث بر خلایق نمود که ارشاد آنها نماید بجهت
در آن ارشاد و فلاح عباد است و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدت بیست و سه سال بکمال بذل جهد و سعی
اهتمام نمود در ارشاد قاطبه ناس و بعد از نقل نفس شریف ایشان بعالم قرار نصب حجج و اوصیا بر خلایق نمود
لیهدیهم فی اصولهم وفروعهم الی سواء السبیل وبحمد الله تعالی از آن انوار مقدسه آنچه صادر شد در اصول و فروع
الحجه صادر شد که عقول عقلای زمان وفحول علمای دوران از وصل بکنه او عاجز و حیرانند و قاطبه علمای زمان خوض در آن
نموده اند و خواهند نمود الی یوم القیام و هر یک را بقدر خور فهم و استعداد در آن بهره و نصیبی و بقدر قابلیت در آن
حظی و سهمی بوده استفاده خواهند نمود در زمان و در زمان حیرت که حکمت بالغه الهیه بر ظهور خاتم الاوصیا علیه و
علی آبائه آلاف التحیة والثنا قرار نگرفته امر فرموده اند در امور دین مبین رجوع بعلمای ابرار و فضلای صالحین و شبهه
نیست که طریقه در صلاح و سداد و سفینه در فلاح و ارشاد اوثق و اقوی از طریقه مستقیمه جناب رسول خدا و آل اطهار
که گلگونه بهارستان دانش و بینش اند نیست بلکه هر چه ماعدای آنست باطل و عاطل و هر چه سوای آنست ضایع و مضمحل است
و تشکیکی در آن نیست که عارف بطریقه ایشان کسانی اند که اوقات خود را در لیالی و نهار با شرایط مقرر مصروف فکر
در فهم آثار صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار نموده لازم است در امور دین خود رجوع کنند بعلمای
راشدین که بجد و جهد تمام تفحص و بحث در کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره مستقیمه ائمه هدی نموده و مینمایند و ایشانند
امنای دین مبین و خلفای ائمه طاهرین پس هر یک در امور دین رجوع بچنین علما نمود بی تشکیک ناجی و رستگار
و هر کس چنین ننمود بی شبهه هالک و ستمکار خواهد بود بنا بر این شخصی که سوال نموده که مدعی ارشاد ناس بلکه خود را قطب
میدانند پانزده سال متجاوز است که این مقصر درگاه الهی او را دیده مطلع هستم که در این ظرف مدت نزد احدی تحصیل
علمی که توان از او استفاده امور دینیه نمود تردد ننموده بلکه غالب اوقات عالم بوده ام که منزل او در خانه توابع حکام
و امرا و ظلمه بوده و نبت لحم و شد عظم او از مآکل و مشارب ایشان بوده و بعینه صحبت این امثال اشخاص خود را
ورزش داده و قاطع هستم بانکه قابل درک احکام الهیه از مدارک معلومه آنها نیست و با وجود این مراتب بسیار
متعجب است کسی که فی الجمله صاحب درک و بصیرت باشد چگونه احتمال خواهد داد که تاسی و اقتدا بچنین شخصی که موجب





سداد و صلاح و باعث رشاد و فلاح در آخرت خواهد بود نعوذ بالله من تسویل الشیطان و وساوسه بلکه چنین شخصی با چنین
حالت اگر مدعی ارشاد ناس است در اصول و فروع چنانچه فرض سوال است بی تشکیک فاسق و هالک است چنانچه مستفاد
از حدیث صحیح است که مشایخ عظام اطباق بر نقل او نموده که عارف باسرار باطن و ظاهر سیدنا و امامنا محمد الباقر
فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه با آنکه مذکور میشود
این مرد که در مجامع غنا می نشیند بلکه معین مجامع تغنی است و ترغیب و تحریص بر آن میکند اگر چنین باشد بلا تشکیک
فاسق و مبغوض خداوند عالم است و بر عامه خلایق لازم است که مبغض او باشند پس چگونه مقتدا و محبوب او خواهند بود
و بر علمای اخیار آن بلاد لازم است بالامکان در ردع او از آن صفت تمام اهتمام نمایند نظر بآنچه از مفتاح
خزانه اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله مرویست که فرموده اذا ظهرت البدع فی الدین فلیظهر العالم
علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله کسانیکه بر دور امثال این اشخاص جمع میشوند و چنین اشخاص را وسیله نجات خود میدانند شبیه
از توابع ابلیس لعین و از اصحاب عساکر آن ملعون بوده تابعین خواهند بود روایت نموده احمد ابن محمد ابن خالد که در زمان
انوار مقدسه الهی جناب حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام بوده در کتاب خود که در آن اوقات تصنیف نموده
در حدیث صحیح از کاشف رموز دقایق مولانا جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت فرموده کان رجل فی الزمان الاول طلب الدنیا
من حلال ولم یقدر علیها وطلبها من حرام فلم یقدر علیها فاتاه الشیطان فقال له یا هذا انک قد طلبت الدنیا من حلال
فلم تقدر علیها وطلبتها من حرام فلم تقدر علیها افلا ادلک علی شیء تکثر به دنیاک ویکثر به تبعک فقال بلی قال تبتدع دینا
وتدعو الیه الناس ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه فاصاب من الدنیا ثم انه فکر فقال ما صنعت ابتدعت دینا ودعوت
الناس الیه وما اری لی توبة الا ان اتی من دعوته فارده عنه فجعل یاتی اصحابه الذین اجابوه فیقول ان الذی دعوتکم الیه
باطل وانما ابتدعته فجعلوا یقولون کذبت هو الحق ولکنک شککت فی دینک فرجعت عنه فلما رای ذلک عمد الی سلسلة فوتد لها
وتدا ثم جعلها فی عنقه وقال لا احلها حتی یتوب الله علی فاوحی الله الی نبی من الانبیاء قل لفلان وعزتی وجلالی لو دعوتنی
حتی تنقطع اوصالک ما استجبت لک حتی ترد من مات علی ما دعوته الیه ویرجع عنه یعنی شخصی در زمان سابق بود طلب
کرد دنیا را از حلال و بآن نرسید و طلب کرد دنیا را از حرام باز بمطلوب نرسید پس شیطان آمد نزد او و گفت طلب
کردی دنیا را از حلال و حرام و بآن نرسیدی میخواهی ترا دلالت کنم بچیزی که ترا بمطلوب خود برساند و متابعین تو

بسیار شود گفت ابلیس شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بآن بخوان پس چنین کرد و مردم باو گرویدند و
بسیاری نزد او جمع شدند پس این شخص با خود فکری کرد که چکار بود که کردی دینی اختراع کردی و مردم را بآن خواندی و توبه
مرا خداوند عالم قبول نخواهد فرمود مگر بعد از آنکه رد کنم کسانیرا که باطاعت من داخل این دین شده اند پس آمد نزد اصحاب
خود و گفت دینی که شما را بآن خواندم دین باطلیست و من اختراع آن دین کرده ام آن اشخاص قبول ننموده گفتند دروغ
میگوئی این دین که داریم دین حق است و تو تشکیک در دین خود نموده و رجوع از آن نموده چون آن مرد این را دید زنجیری
مهیا نمود یک طرف زنجیر را بمیخی بست و طرف دیگر را بگردن خود بست و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا آنکه جناب
اقدس الهی توبه مرا قبول کند پس وحی از جناب جناب اقدس الهی به پیغمبر آن زمان رسید که باین شخص بگو که بعزت
و جلال خودم قسم که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم جدا شود توبه ترا قبول نخواهم نمود تا آنکه زنده کنی کسانیرا
که مرده اند باین دین و برگردانی آنها را از این دین و شیخ صدوق همان حدیث را بسند صحیح در فقیه ایراد نموده و
اشخاصی که مدعی ارشاد ناس اند و خود را قطب میدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی میدارند از این قبیل خواهند
بود که عوام الناس و ضعفاء العقول را فریب میدهند و لهذا اتباع ایشان غالبا فسقه و طالب دنیا و عوام الناس
خواهند بود خداوند عالم بحق مقربان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید **سؤال** زید
مجتهد برا در حال حیات تقلید نموده و بعد از وفات آن مجتهد بتقلید مجتهد حی باقی بر تقلید آن مجتهد میت و در یک
مسئله از مسائل مجتهد میت نسبت بخود عسر دانسته لهذا عدول نموده و در پیش خود از راه جهل بمسئله چنین تصور نموده که
هرگاه باید از یک مسئله عدول نمود باید از جمیع مسائل عدول نماید و قصد نکول جمیع مسائل که تقلید مجتهد میت نموده
بود کرده و بعد از نکول شخص عالمی از او سوال نموده که تو بسبب مسائل ضروریه بسیار مضطرب میباشی چه سبب است
در جواب عرض نمود که چونکه تقلید مجتهد میت مینمودم و بسبب گذاردن نماز در اول وقت نکول از تقلید مجتهد میت
نمودم و الحال بنای تقلید در مسائل برای مجتهد حی گذارده ام و مسائل رای ایشان را حفظ ندارم این شخص عالم در
جواب فرمود که می باید در همان یک مسئله که بجهت تو عسر داشته نکول بنمائی و باقی دیگر مسائل را بهمان طریق که تقلید
مجتهد میت بودی باقی بمانی زید در جواب عرض نمود که نکول از راه جهل در مسئله نموده ام الحال میتوانم باقی بر تقلید
میت بوده باشم یا نه **جواب** ظاهر این است که قصد عدول از تقلید مجتهد باعث این نمیشود که دیگر تقلید المجتهد نتواند





نمود پس قصد عدول از تقلید آن مجتهد موجب یقین عدول نمیشود لکن کلامیکه در این مقام هست این است که در مسئله
هرگاه کسی تقلید مجتهد معینی را نمود عدول از همان مسئله از قول آن مجتهد بقول دیگری میتواند نمود مگر در صورتیکه
مجتهد دیگر اوثق در فتوی بوده باشد در چنین صورت عدول از قول مجتهد اول لازم و متعین است بنا بر این
میگوئیم این شخص که در این مسئله عدول از قول مجتهد نموده و اختیار نمود قول مجتهد دیگر را فتوای مجتهد دیگر در نظر او اگر
اوثق در فتوی است از آن مجتهد اول عدول از قول مجتهد اول لازم است خواه قصد عدول کرده باشد یا نه بلی هرگاه
فرض شود در نظر آن مقلد مجتهد دیگر اوثق در فتوی بوده باشد در همان مسئله بخصوصها نه در مسائل دیگر در این صورت
عدول از قول آن مجتهد در همان مسئله لازم است نه در مسائل دیگر قصد عدول در چنین صورت مثمر ثمر نیست بلکه قصد
عدول مجوز نیست پس لازم است **سؤال** بر رساله فقیه جامع الشرائط مقلد غلط برگشت آن رساله داشته باشد عمل میتواند
نماید یا نه مسئله دیگر آنکه در رساله یقین دارد که چند غلطی دارد اما نمیداند که کدام عبارت غلط میباشد و نمیداند
که ابواب کتاب در فتوی غلط نوشته یا در عبارتی غلط نوشته که رجوع بفتوی ندارد و مقلد بچنین رساله عمل نماید یا نه اکثر
رساله‌ها بهمین نهج میباشد دیگر آنکه در این دو مسئله مذکوره آیا فرق میکند در وقتی که مقلد در دولتی باشد که دست
رس او بفقیه جامع الشرائط نباشد و مسئله را نتواند از خارج تحقیق کند و در مقامی اتفاق بیفتد که مقلد عمل بآن رساله
هم نماید و عمل هم واجب باشد آیا میتواند بچنین رساله در چنین مقامی عمل کند یا نه **جواب** در صورت مسطوره تصحیح کتاب
هرگاه ممکن باشد تحصیل علم بصحت بنحویکه در آن عسر و حرجی نباشد تحصیل نماید و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نباشد یا
تحصیل عسر و حرج شدید باشد اکتفا بمظنه در صحت میتواند نمود و اما علم تحقیقی فی الجمله پس این منافی با مظنه در صحت
نیست و علم مظنه مذکوره شد بنا بر این هرگاه رساله در دست کسی باشد و تصحیح آن رساله در آن بلد ممکن نبوده
باشد لازم است سعی نماید که نسخه صحیح در دست بیاورد و تا وقت تحصیل نسخه صحیح عمل بهمان میتواند نمود **سؤال**
در باب امام معاشرت تامه یا شهادت عدلین لازم است یا معاشرت جزئیه یا شهادت عدل واحد بنحوی که اطمینان
حاصل شود کفایت میکند **جواب** شرط جواز اقتدا بامامی آن است که ماموم معتقد عدالت آن شخص امام باشد خواه این
اعتقاد از اخبار و معاشرت حاصل شده باشد یا از اخبار دو عادل بلکه هرگاه چنین اعتقادی از اخبار شخص معتمدی
که کمال وثوق و اعتماد باو هست حاصل شود باعتقاد حقیر اعتماد بآن میتوان نمود **کتاب الطهاره** **سؤال** آیا دخل حشفه در فرج

زن با عدم انزال منشاء وجوب غسل بر طرفین میباشد یا نه و هرگاه بمجرد ملاقات عضوین انزال شود آیا بر فاعل غسل
واجب میشود یا نه و بر فرض وجوب غسل در ان صورت هرگاه شب رمضان المبارک بوده و بدون غسل داخل
در صبح شود آیا بر ان قضا و کفاره هست یا قضای تنها جواب حکم در مسئله اولی اینکه ادخال حشفه بلا اشکال موجب غسل بر طرفین
میباشد اگرچه انزال نسبت بهیچیک متحقق نبوده باشد و در مسئله ثانیه اگر انزال نسبت بطرفین متحقق باشد بلاشبهه
غسل بر هر دو واجب و با وجود این هر یک که فجر را درک کند با عدم عذر بلا غسل بتعمد اگر عالم بوده که تعمد بقا بر جنابت
ناصح صیام صوم است بلا اشکال قضا و کفاره بر ذمه او لازم است و الا اکتفا بقضای تنها ظاهرا اقرب بصواب است
هرچند انضمام کفاره براو اوفق باحتیاط و اسلم بسبیل نجاة است و اگر انزال مختص بیکی باشد به یکی غسل در کار نیست
سؤال مظنه نقل قوی حکم باحتلام میکند یا نه جواب مظنه احتلام حکم بجنابت که غسل به نیت وجوب کند نمیتواند نمود بلکه
شرعا چنین کسی جنب نیست لکن با مظنه خصوصا ظن قوی احتیاط این است که غسل جنابت به نیت احتیاط بکند بعد از آن
غسل را نقض نموده ببعض نواقض وضو مثل بول آن وقت وضو ساخته نماز کند مجملا بمحض غسل در چنین صورت اکتفا
نمیتوان نمود سؤال ضعیفه طفل در شکم او سقط شد روز اول یک تکه آمد و بعد از سه روز یک تکه دیگر آمد بعد از سه
روز تکه دیگر افتاد آیا مجموع را یک تکه نفاس قرار دهد یا از اول تکه نفاس قرار دهد یا آخر را یا هر یک را علی حده
نفاس محسوب خواهد بود جواب خون تکه با هر قطعه از طفل خارج میشود تا بعد از خروج قطعه آخر همه نفاس است سؤال نیت
وضو و غسل و تیمم و نماز مطلق قربة الی الله کافی است یا نه جواب بلی قربة در جمیع عبادات کافی است سؤال شخصی وضو میگیرد
و آبی از خارج بوضوی او میرسد آیا صحیح است یا نه جواب اگر قبل از اتمام غسل عضو برسد آن آب را آب وضو محسوب
نماید و اگر بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عیبی ندارد مگر در صورتیکه مستلزم مسح بآب جدید بوده باشد سؤال هرگاه
موشی در ظرفی بمیرد طریقه تطهیر ان بچه نحو است جواب سه مرتبه ان ظرف را میشویند احوط آن است که هفت مرتبه
شسته شود خصوصا در صورتیکه موش بزرگ بوده باشد سؤال سگی از ظرفی چیزی خورده کیفیت تطهیر ان چگونست
جواب هرگاه سگ در ظرفی چیزی خورده باشد یا ظرف را بلیسد اول ان ظرف را خاک مال نمایند یعنی خاک خشک
در آن ظرف داخل نموده بمالد احوط آن است که بعد از این یکدفعه خاک را ممزوج بآب نموده بمالد بعد از آن دو دفعه
ان ظرف را بآب بشویند و احوط آنست که بعد از دو دفعه خاک مالیدن یکدفعه خاک خالص و دفعه دیگر خاک ممزوج بآب

خشکی



خشک و دفعه بآب بشویند و احوط آن است که در صورت وقوع بلعاب سگ در ظرف نیز چنین نمایند سؤال تطهیر بکلوخ
بچند عدد است جواب تا بحدیکه پاک شود احتیاط این است اگر کمتر از سه عدد پاک شود اتمام بسه نماید اگر فرض شود
از سه پاک نشود ان قدر بمالد که پاک شود سؤال بدن آلوده به بول و جامه آلوده به بول در آب یکدفعه فرو بردن کافیست
یا نه جواب تعدد در غسل بول معتبر است اگرچه در کر باشد بلکه احتیاط در آب جاری نیز چنین است فرقی مابین بدن
متنجس ببول و جامه متنجس به بول در این باب نیست بلی مخرج بول ظاهر این است که اکتفا بیکدفعه توان نمود سؤال
در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل تفاوتی میباشد باین معنی که یک ضرب و دو ضرب دست بر خاک گذارد یا خیر
جواب ظاهر این است که در مطلق تیمم یک ضرب کفایت میکند اگرچه بدل از غسل بوده باشد سؤال هرگاه شخصی دست
خود را یا ذکر خود را در مقعد یا فرج زنی برده مادامیکه هنوز انزال منی مرد نشده باشد و تا بیرون آورده و هرگاه آن
چیز را که داخل کرده و انزال نشده بوده و مدخول آیا او را هرگاه بر جامه خود پاک کند یا دست بر او مالیده شود نجس میباشد
یا پاک احتیاج بتطاهر کردن هست یا خیر دیگر انکه هرگاه شیئی که مذکور شد داخل نشود در مدخول و انزال از او بشود
غسل بجا هست یا نه جواب هر کس دست خود را یا آلت رجولیت خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمود آن
رطوبت که ملاقی دست یا آلت میشود پاک است شستن آن واجب نیست لکن غسل بر طرفین واجب است در صورتیکه
کل حشفه یعنی ختنه گاه داخل شده باشد سؤال آجر و امثال آن منصوبه اگر نجس شود از تابش آفتاب پاک میشود یا نه جواب
بلی پاک میشود سؤال حیوانیکه کسی از یهودی یا ارمنی بخرد و یقین داشته باشد که ان ارمنی یا یهودی با رطوبت باو
ملاقات کرده است پاک است یا نجس جواب همینکه عین نجاست در ان حیوان موجود نبوده باشد حکم بنجاست نمیتوان
نمود سؤال زن حامله را هرگاه مظنه حاصل شود بسقط ولد از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادت چه حکم دارد نفاس است
یا حیض یا استحاضه جواب خون قبل از ولادت یا سقط شدن نفاس نیست سؤال این سخن که هر خونی که ممکن باشد
حیض است حیض باشد در غیر حالت حمل است یا مطلق جواب ما امکن ان یکون حیضا فهو حیض عام است سؤال هرگاه
آبی کمتر از کر باشد و نجس باشد و باران بیاید آیا آن آب پاک میشود بواسطه بارش یا خیر جواب بارش اگر بنحوی باشد
که ناودان جاری شود بلا اشکال آن آب پاک میشود مگر در صورتیکه بعد از انقطاع بارش باز کمتر از کر باشد و عین
نجاست در آن باقی باشد سؤال ضعیفه ذات العاده وقتیه و عددیه بابکه وقتش در اول ماه بوده و عددش

هفت روز بعد از معنی چهارده روز از ایام عادت خون دید بصفت حیض و تعیین ماه بینی صبح که از خواب
برخواست خونی خشک در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم شرعی از ایام آن چه بنماید که ترک عبادت بایست
نماید یا خیر و همچنین حالا دیگر پیش از خواب نمود صحیح است یا خیر و همچنین روز و شب تا حال نظر باینکه جاهل مسئله حیض بوده
چه صورت دارد جواب اگر مراد این است بعد از انقضاء ایام عادت چهارده یوم فاصله شده و بعد خونی دیده بصفت
حیض در این وقت اختیار از حال خود نموده اگر همان خون بوده حال مطلقا در مجری حیض علامتی جست روز صحیح
و معیب است انتظار نماید و اگر بعد از اختیار مجری حیض مشخص شد خونی باقی است در صورت سهو و جهل خود را بعض
دانسته بمقتضای آن معمول دارد و اگر مراد این است از اول ایام عادت تا این وقت که لکه دیده چهارده یوم منقضی
نشده لکه که دیده از حیض محسوب نخواهد بود سؤال شخصی بجهت طفل اطاق و رخت خواب و فرش نجس شده ایا چه باید
کرد و میان خود در ضفا چاره هم میتوان کرد جواب استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس با عدم رطوبت عیبی ندارد
و همچنین رخت نجس در غیر حالت صلوة سؤال هرگاه بر ضعیفه جنابت و حیض هر دو واجب شده باشد ایا یک غسل کفایت
میکند یا دو غسل بکند و بر فرض انکه دو غسل باید بکند ایا کدام یک را مقدم دارد و هرگاه یکی باید بکند هرگاه هر دو را کرده
باشد باین طریق که اول جنابت را و بعد حیض را و مدتی بعد از غسل گذشته است ایا نماز را که ادا کرده است چه صورت
دارد صحیح است یا خیر جواب هرگاه بعد از انقطاع حیض یک غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهت رفع حدثی که هستند
جنابت و حیض بوده باشد بی اشکال است و اگر دو غسل بعمل اورد باین نحو که اول بجهت رفع حدث جنابتی بوده باشد
و دیگر بجهت رفع حدث حیض این نیز عیب است سؤال در خصوص شیر زنان که حرام و نجس است ایا حرام است و نجس جنبت
جواب حرمت شیر زنان بر فاطبه مردان و زنان از جمله امور مسلمه است و لکن ظاهر این است که نجس نبوده باشد سؤال در میان
اب عمیق شناور کنان غسل میتوان نمود یا نه جواب اگر در ان وقت نیت غسل کند و سر و کل بدن را داخل در اب نماید
بقصد غسل ارتماسی ظاهر این است که صحیح بوده باشد لکن اولی این است که از آب خارج شده بعد از ان نیت غسل نموده
ارتماس عمل آورد سؤال از ظرف اب مواضع وضو ریختن جایز است جواب بلی جایز است سؤال در یکی است مظنه
کافیست یا باید یقین بهم رساند ان وقت تطهیر نماید جواب مطلق مظنه کفایت در حکم نجاست نمیکند مگر در صورتیکه مظنه
از قول دو عادل بوده باشد و در نجاست از مظنه حاصل از قول عادل واحد حکم نجاست نشود سؤال ترشح اب استنجا که

بجا



بجامه یا بدن برسد پاک است یا نجس جواب در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده باشد و مخرج نجاست
نجسی غیر آن نجاست مثل خون نشده باشد و همین نجاست نیز در اب نبوده باشد پاک است سؤال خون ماهی نجس است یا پاک
میتوان نماز با او کرد یا نه جواب پاک است در صورتیکه از ماهی بوده باشد که ماکول باشد با ان نماز میتوان کرد و هرگاه
ماهی غیر ماکول بوده باشد با ان نماز نمیتوان نمود سؤال هرگاه حیوان در چاه بیفتد و اطلاع بهم رسد تا چند روز دیگر
و ان حیوان بیرون نیاید و موهای او ریخته باشد اما از هم نپاشیده باشد و احد اوصاف ثلثه را تغییر نداده ایا با ان
فلان اوقات استعمال شده و تطهیر ظروف و فروش در جوف بان شده چه صورت دارد و در صورتیکه احد
اوصاف ثلثه را تغییر داده باشد چه باید کرد جواب ظاهر این است که هرگاه از احد اوصاف ثلثه ان چاه متغیر نشده
باشد جمیع استعمالاتی که از ان اب شده خواه در رفع جنابت بوده یا در رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکل عیب
و طهارت صحیح بوده باشد و همچنین سایر استعمالات از ان آب در تطهیر ظروف و فروش و لباس نجیک
عیب ندارد ولی بعد از اطلاع نزح اب نماید بنحویکه در شریعت مطهره مقرر شده نسبت بان حیوان و اما هرگاه
احد اوصاف ثلثه ان متغیر شده باشد و این تغییر بسبب آن حیوان میته بوده باشد آن آب نجس در جمیع استعمالاتیکه
بعد از تغییر شده محکوم بفساد است پس هرگاه استعمال در رفع جنابت شده ان نجاست زایل نشده بلکه محل نجس شده
و همچنین هرگاه استعمال حدث بوده باشد حدث رفع نشده پس وضو با ان اب باطل خواهد بود و نماز هائیکه با ان
وضو شده باطل اعاده انها لازم است سؤال ضعیفه در ایام نفاس سه روز گذشته است دیگر خون ندیده اما یک چیزی
بینی آبیکه رنگ او زرد است میبیند جواب همینکه خون قطع شده لازم است غسل نفاس نماید و اما قبل آبیکه مایل بزردیست
اگر چه ببیند موجب غسل نمیشود سؤال کسیکه دهنش خود بخود یا بخلال خون بیاید و اب دهن را بریزد تا خون موقوف
شود و لب آلوده بخون نشود جواب هرگاه ان خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست
سؤال شخصی در میان خزانه حمام ایستاده و اب تا سینه یا بالاتر او را احاطه نموده و همانجا بدون اینکه از آب
بیرون بیاید نیت نموده فرو میرود ایا غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج اب فرو رود
و بر فرض وجوب خروج از اب ایا بیرون آمدن از آب تا بکجا لازم است و دیگر غاسل بهمان طور در میان
اب ایستاده غسل ترتیبی میکند باین نحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد از ان پای راست را از زمین

بلند

کنده طرف راستش را در میان آب حرکت میدهد بنیت غسل و همچنین بعد طرف چپ را آیا این غسل ترتیبی صحیح
باشد جواب ظاهر این است در غسل ارتماسی خروج بدن از آب واجب نبوده باشد بنا بر این هرگاه داخل آب شود
بلکه آب بحیطه تا سینه بلکه تا گردن او بوده باشد نیت غسل کند فرو رود در آب غسل ارتماسی نموده غسل او صحیح بوده باشد
و اما غسل ترتیبی پس ظاهر این که ترتیب بر اعضا لازم نبوده باشد بنا بر این هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل
آب نماید بعد از آن جانب راست را داخل آب نماید و بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد بود سؤال
شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته باشد و قبل از دخول وقت فرایض یومیه وضو به نیت وجوب بجا آورد
گذاشتن نماز قضا هم دارد و هم چنین غسل جنابت را قبل از وقت مذکور بعمل میآورد به نیت وجوب با عدم اراده
نماز قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا فاسد است
و باید بعد از دخول وقت اعاده نماید و بر فرض عدم صحت این فرض باز همین شخص قبل از دخول وقت مسطور
به نیت قربة طهارتین بعمل میآورد بدون قصد نیت وجوب یا ندب طهارتش صحیح است و چیز مشروط الطهاره
را من المفروضه و المندوبه میتواند بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از دخول وقت اعاده نماید جواب
کسیکه نماز قضای واجبی در ذمه او باشد قضای آن نماز بر این شخص واجب است قطعاً خلافیکه مابین فقها است این است
که این واجب یا فوری است که در تأخیر آثم خواهد بود یا واجب موسع است در تأخیر اثمی نخواهد بود و بر تقدیرین منتفی
جیا شد در وجوب قضا و تدارک فایته منحصر است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب این نمیشود که واجب
از وجوب خارج شود پس وجوب تدارک و قضای آن بر حال خود باقی است اگرچه مکلف عازم بر اتیان نبوده باشد
و چونکه هر یک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز قضا است و مفروض این است که موقوف واجب است پس
اتیان موقوف علیه به نیت وجوب بعیب خواهد بود اگرچه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد
پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیت که موجب فساد شود بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این بعد از دخول
وقت اکتفا بهمین وضو یا غسل میتوان نمود و هم چنین است حال هرگاه اکتفا به نیت قربة مطلقه نماید این نیز بعیب
و صحیح است بلکه بعضی جهات اسلم خواهد بود سؤال در دهات حمام در صبح مردانه باشد و در شب مقاربه اتفاق
جیا شده زن با شوهر زن با امکان غسل کردن غسل میکند تا عصر و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند در صبح و نماز را

میکند



میکند در این دو صورت نماز او چه صورت دارد با وجود امکان اینکه آب گرم کند و غسل کند و زوجه هم عالم
این است که ضعیفه غسل نمیکند آیا معصیت از برای زوج هست یا نه جواب ظاهر این است که معصیت در حق زوج
نبوده باشد و لکن در حق زوجه پس اگر متمکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعاً آثم است بلکه اگر تیمم در سعه وقت
نماید ما دامیکه غسل در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود سؤال شخصی در بازار میرود و آب جیا شده بجامه و بدن
میرسد آیا طاهر است یا نه جواب در صورتیکه عالم بنجاست مواضعیکه آب بآنجا رسیده و از آنجا ترشح نموده باین
شخص رسیده نبوده باشد غسل آن واجب نیست و اگر عالم بنجاست آن مواضع بوده باشد نجس است غسل آن لازم است
سؤال تری که [illegible] لازم است تطهیر یا نه جواب در صورتیکه استبرا نموده باشد غسل آن لازم است و اگر بعد از
استبرا بوده باشد محکوم بطهارت است سؤال زمین مفروش با آجر کف نعل و پا را پاک میکند یا نه و ته عصا و عراده
زمین پاک میکند یا نه جواب اگرچه ظاهر این است که مشی بر آجر مفروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط با سهولت آن
بسیار بموقع است اخلال بآن نمودن با سهولت مراعات آن مناسب نیست بلی عدم تمکن مشی بر غیر مفروش با آجر
و عدم تمکن تطهیر بمطهر دیگر امر دیگر است و اما عصا و عراده ظاهر این است که ارض مطهر اینها نبوده باشد سؤال شخصی
وضو بگیرد و مسح را فراموش کند تا داخل نماز شد در بین نماز یادش آمد و محل وضو هم رطوبت باقیست چه کند
جواب نمازیکه شروع در آن نموده باطل است بعد از قطع نماز بقیه رطوبت در اعضای وضو مسح را بعمل آورد و احتیاط
این است وضوی دیگر گرفته مشغول بنماز شود سؤال اگر ظرف منحصر در اوانی طلا و نقره بوده باشد و غسل و وضو موقوف
باشد باستعمال اینها آیا وضو و غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره در این صورت جایز است جواب
توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود در صورتیکه کسی محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر آبی بجهة وضو
و غسل موجود نبوده باشد مگر آنچه در اوانی ذهب و فضه بوده باشد مجملا آیا آب در این صورت منحصر است در اینکه
در این اوانی است یا نه در صورت عدم انحصار هرگاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال نمودن
اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر این است که طهارت محکوم بصحة بوده باشد بخلاف آنکه در صورت
انحصار آب در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود وجه آن عنوان اجمال آن است
در صورت انحصار طهارت مامور به نیست نظر باینکه استعمال اوانی ذهب و فضه در صورت عدم ضرورت

منهی عنه است مطلقا اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد بنا بر این نظر باینکه مفروض است که طهارت ممکن نیست
مگر باستعمال اوانی ذهب و فضه پس هرگاه فرض شود که طهارت مامور به بوده باشد در چنین صورت لازم میآید
امر بملزوم یا نهی از لازم و این منطقی البطلان است پس لامحاله در چنین صورت طهارت مامور به نیست پس باطل
خواهد بود نظر باینکه صحت در عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف آنکه هرگاه منحصر نبوده باشد یعنی مکلف
متمکن بوده باشد از طهارت با عدم استعمال اوانی ذهب و فضه در این صورت نهی در تکلیف بطهارت نیست
بلکه قطعا تکلیف بطهارت ثابت است غایت ما فی الباب آن است که این شخص در استعمال آثم است و نهی متعلق
بخارج از حقیقت طهارت است پس طهارت صحیح خواهد اگرچه در اصل استعمال معاقب بوده باشد این مطلب
اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارت موقوف است باستعمال نمودن ظرف مغصوب
آن نیز چنین است معلوم است از جمله فروعات دقیقه مسئله آن است که هرگاه کسی مقداری از ما را مسلط بر استعمال
آن است که کفایت غسل یک عضو از اعضای وضوی او را مینماید و علاوه بر این قدر ما بیکه توان در ان استعمال نمود شرط است
لکن آب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب است پس هرگاه این شخص قبل از استعمال آن قدر که کفایت
غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمود از اوانی ذهب و فضه یا مغصوب قبل از غسل عضوین در این صورت اگرچه آثم است
در اخذ آن مقدار آب از آنیه ذهب و فضه مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارت میشود لازم است اتیان
بطهارت نماید طهارت صحیح عدول از آن به تیمم جایز نیست اگرچه قبل از اخذ آن مقدار آب از ظرف غصبی مثلا مکلف
بطهارت نبوده و اما هرگاه اول دو عضو از آن آب غسل نماید بعد از آن آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت
آن در این صورت صحیح نیست نظر باینکه حین اخذ بغسل عضو اول مامور بطهارت نبود نظر بعدم کفایت آبیکه عنده
در استعمال آن بوده در غسل اعضای مغسوله مثلا و هو العالم سؤال هرگاه کسی بقصد غسل ترتیبی خواست غسل کند اول
سر را شست و بعد بجهت هردو طرف داخل آب شد و ترتیب اعضا قرار نداد آیا همچه غسل صحیح است یا نه و بر فرض
ابطال غسل آیا قضا و کفاره واجب است یا نه و هرگاه همین غسل را کرد و غسل سنتی هم بعد کرد و بعد معلوم شد که آن غسل
اول صحیح نبوده اما آن غسل سنتی فی خواه غسل واجبی میشود یا نه و بر فرض فی خواه نشدن آیا قضا و کفاره از ایام غسل
سنتی تا ایام اطلاع واجب است یا نه جواب در غسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را بشوید و بعد جانب یمین

و بعد



و بعد جانب یسار چون مفروض در سؤال آن است که در دو طرف ترتیب بعمل نیاورده بنا بر این غسل باطل خواهد بود
و نمازیکه بعد از این غسل بعمل آورده باطل است قضای آن لازم است و اما کفاره بجهت اخلال بنماز واجب نیست
بلی کفاره این توبه است نظر باینکه آثم است در ترک تعلم کیفیت غسل و اما قضای صوم و کفاره بجهت صوم یعنی چنانچه
غسل جنابتی در ماه مبارک رمضان بعمل آورده یا قبل از ماه مبارک بعمل آورده لکن همان غسل باقی بود یعنی غسل
صحیحی بعمل نیاورده داخل در ماه مبارک شده همان حالت صوم را بعمل آورد ظاهر این است که قضای چنین صومی لازم
بوده باشد اما حکم بوجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال نیست لکن مقتضای احتیاط عدم اخلال بآن است و اما غسل سنتی
پس نفهمیدم که هرگاه کسی غسل واجب را نخوانده که چه نحو باید کرد غسل سنتی را چه نحو صحیح بعمل آورده خواهد بود و بر فرضیکه
کسی غسل سنتی را ارتماسی بعمل آورد و معتقد این بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست چنین غسل مغنی از غسل واجبی
نمیشود سؤال ضعیفه ذات عادت عددیه هرگاه یک روز یا دو روز از انقضای عادت پاک شود چه کند جواب در صورتیکه
مشخص شد که پاک شده غسل نماید سؤال شخصی در شب ماه مبارک رمضان قبل از سحر محتلم شده باشد و از برای او ممکن
نبوده باشد که حمام برود بجهت مظنه ضرر و در راه در اثنای خوفی باشد و در ان شخص اثار ناخوشی باشد که در آب سرد نتواند (?)
غسل کند بجهت مظنه ضرر و ان شخص میدانسته که تیمم بدل از غسل میتوان کرد در ان شب بخاطرش نیاید که تیمم بکند
و ایجد ماند وقت طلوع صبح رفت بحمام غسل کرده نماز خواند جواب اگر مقصود این است این شخص بجهت ضرورت متمکن
از غسل نبوده و میدانسته که مکلف او تیمم بدل از غسل است قبل از فجر و عازم تیمم هم بود که قبل از طلوع فجر تیمم نموده
باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده وقتی متذکر شد که صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر این است حرجی
بر او نبوده باشد روزه آن روز صحیح بوده باشد سؤال بجهت طفل مکلفی جنابت اتفاق افتاده و از شرم و خوف
والدین بحمام نتوانسته برود روزه گرفته و نماز کرده آیا نماز و روزه او چه صورت دارد جواب در صورتیکه عالم نبوده
باشد که صحت صوم مشروط بغسل جنابت است یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست در این صورت
اخلال بغسل نموده باشد بجهت شرم و خجالت (?) چنین صومی صحیح نیست قضای آن لازم است بلکه در چنین صورت
کفاره نیز لازم است و هم چنین است حال در نماز با این معنی که هر نمازی که بعد از جنابت و قبل از غسل بعمل آورده
البته آن نماز باطل است اگرچه عالم نبوده باشد که نماز با جنابت صحیح نیست سؤال هرگاه پنج دانگ از یک باب حمام مغتسل

الرجال والنسوان را مالک آن باجاره زید داده باشد و مالک یکدانگ دیگر بقدر الحصه خود را باجاره نمیدهد و عالمین حرمة
بتصرف مستاجر نمیدهد و همه روزه جمع کثیر از رجال و نسوان مسلمین بحمام مزبور میروند و غسل میکنند آیا غسل مسلمانان
چه صورت دارد جواب اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی پنجدانگ از حمام مالک آن یک نفر بوده باشد و مالک
آن پنجدانگ را باجاره داده باشد بمستاجری و مالک یکدانگ پنجدانگ را عدوانا متصرف باشد و بتصرف مستاجری
که مالک پنج دانگ اجاره داده نمیدهد و با عدم رضای آن مستاجر متصرف بوده باشد در این صورت چنین شخصی بلا
شبهه غاصب است مستحق مواخذه الهیه است و اما غسل اشخاص پس اگر آن اشخاص عالم بموضوع بوده باشند یعنی عالم بوده
باشند که پنجدانگ از حمام را مالک یکدانگ بطریق عدوان متصرف است شکی در فساد غسل ایشان نیست خواه عالم
بوده باشند که باب منصوب غسل میتوان نمود یا نه و اما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس ظاهر این است که غسل ایشان
صحیح بوده باشد بجهة عالمین بغصبیت در تردد نمودن بحمام آثم و مواخذ خواهند بود و غسل آنها محکوم بفساد است و عبادتی که
از ایشان با آن غسل صادر شده باطل است و اما جاهلین بغصبیت حرجی در حق ایشان نیست و غسل ایشان محکوم بصحت است لکن
در اول مذکور شد این کلام محض ادعاست بمحض ادعای مدعی حکم بغصبیت نمیتوان نمود کاهست شخص متصرف مدعی ملکیت
بوده باشد خواه ملکیت منفعة بوده باشد یا عین یا منفعة هر دو و این از راه اعلام بحکم مسئله است و الا محتاج بر افعه است
سؤال هرگاه شخصی مدت یکسال بر جنب واجب غسل جنابت نموده قبل از نماز ظهر حال واقف از مسائل آن شده که
صحیح نبوده چه باید بکند جواب اگر عملی در سابق کرده حال مطلع شد که آن عمل باطل بوده و در آن وقت آن عمل را بتقلید مجتهدی
ننموده باشد البته آن غسل باطل خواهد بود و جمیع نمازهایی که با آن غسل نموده باطل قضای آن لازم خواهد بود سؤال ضعیفه
ذات العاده وقتیه عددیه با اینکه وقتش از اول ماه بود و عددش هفت روز و بعد از مضی چهارده روز از ایام
عادت خونی دید بصفت حیض در همین ماه یعنی صبح که از خواب برخاسته خونی خشک در زیر جامه دید مثل خون
حیض حکم شرعی آن را بیان فرمایند که بایست ترک عبادت نماید یا خیر و همچنین عبادتی که پیش از خواب نموده صحیح است
یا خیر و همچنین روزه اش را حال فطر با اینکه جاهل مسئله میباشد چه صورت دارد جواب اگر مراد آن است که بعد از انقضای
ایام عادت چهارده یوم فاصله شده خونی دید بصفت حیض در این وقت اختیار از حال خود نموده اگر پیش از خون
بوده حال مطلقا در مجری حیض علامتی جنب روزه صحیح و بعیب است افطار نماید و اگر بعد از اختیار از مجری حیض شک





خونی یافت در صورت مفروضه خود را حایض دانسته بمقتضای آن معمول دارد و اگر مراد آن است که از اول
ایام عادت تا این وقت که الحال دیده چهارده یوم منقضی نشده الحال که دیده از حیض محسوب نخواهد بود سؤال تغییر آب
چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه حکم او را از نزاح و غیر آن بیان فرمایند جواب در صورت تغییر نزح جمیع آب
نمایند با امکان و با عدم امکان تراوح نمایند ظاهر این است اگر بهیچیک اینها نمایند نمیتوان در جواز اکتفا
بنزح بمقداری که از آن تغییر شود سؤال کسی بر دندان کنده شده مس کند آیا بر این ماس غسل میت واجب است
یا نه و آیا تفاوتی هست میانه اینکه دندان از خود باشد یا از غیر او جواب از سیاق سؤال ظاهر میشود که مراد مس دندان
از حی است ظاهر این است که مس آن موجب غسل نمیشود خواه متصل بوده باشد بآن شخص یا منفصل و خواه از خود این
شخص بوده باشد یا از دیگری سؤال هرگاه یهود یا نصاری ذبح گوسفندی نمایند در طهارت و نجاست آن خبر
حکم شرع انور کدام است و پوست از آن در غیر حال نماز استعمال میتواند کرد یا نه و دیگر هرگاه در سوق مسلمین پوستی
از یهود و نصاری بگیرند حکم ذبح ایشان است یا ذبح مسلمانان بسیار وقت پوست از دست اینها مسلمان میگیرند
جواب ذبیحه یهود و نصاری حرام و نجس است استعمال آن در نماز و غیر نماز جایز نیست و پوستی که در ید یهود و نصاری است
اگر مشخص باشد که از ذبیحه مسلمان است استعمال کردن و خریدن آن بی عیب است و اگر مشخص نباشد مبادرت آن و استعمال
آن جایز نیست سؤال چه میفرمایند در مقدار شرعی کردوسی که واقع در بر شده و بعد از بیست روز نفر بیاشغی بیرون
آورده بدون تفرق اجزا و حکم عبادات واقعه در ایام مذکوره بیان فرمایند وجوب القضا و العدم جواب در صورت
عدم تغیر آب چاه ظاهر این است که جمیع استعمالات از آن خواه در رفع خبث بوده باشد یا رفع حدث اصغر بوده باشد
یا اکبر بی عیب و صحیح است عبادات واقعه بعد از آن محکوم بصحت است نه قضای آن ضرور است و نه اعاده سؤال هرگاه آب
قلیل بموضع متنجس یا بعین نجاست ریزد و از آن برگشته بجامه یا بدن ترشح نماید در حالتیکه آن آب متغیر بنجاست
نشده باشد آیا پاک است یا نجس و بالجمله در نجاست آب قلیل فرق مابین ورود و عدم هست یا نه و چنانچه فرق نیست
آیا مطلق غساله استنجا از بول پاک است یا نه جواب بلی نجس میشود و فرقی مابین ورود و عدم نمیباشد اگرچه متغیر بنجاست
نبوده باشد مگر آب استنجا مادامیکه متغیر بنجاست نبوده باشد و نجاست از اطراف مخرج تعدی نکرده باشد و نجاست
دیگر مخلوط نباشد در چنین صورت ظاهر این است که فرقی در این باب مابین استنجا بمخرج غایط و بول نمیباشد تا حقی

شرایط مذکوره سؤال غسل ترتیبی ارتماسی که اول شستن سر بر کیفیتی آب بر آن باشد و بعد از آن بفرو بردن طرف
راست بدن بتمامه در آب و بعد فرو بردن طرف چپ آیا صحیح است یا باید آب بر طرفین هم ریخته شود جواب
ظاهر این است که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع متحقق میشود اول آنست که صب آب نماید
براس و رقبه و بعد صب نماید بجانب راست و بعد بجانب چپ دوم آنست که صب در بعض اجزا و غمس در بعض دیگر
ثالث آنست که غمس در همه بوده باشد باین که اول سر و گردن را داخل آب کند بعد جانب راست و بعد جانب چپ داخل
آب کند رابع آنست که صب در بعض و غمس کل جز او در آب لکن بقصد رسانیدن آب بعضو باقی خامس آنست که
غمس بعض عضو در آب و غمس کل بدن بجهت ایصال آب بعضو باقی سادس آنست که کل بدن از سه مرتبه داخل آب نماید
دفعه اول بقصد غسل براس و رقبه و دفعه ثانیه بقصد غسل جانب ایمن و دفعه ثالثه بقصد جانب ایسر سؤال هرگاه
در حالت نماز یا غیر نماز یا آنکه استبرا کرده باشد یا بدون آن حالتی در مجرای بول احساس بشود که تشکیک کند مکلف
در خروج بول یا مظنون شود خروج بول آیا لازم است تفحص جواب ظاهر این است که تفحص از خروج واجب نبوده باشد
اگرچه خروج مظنون این تفحص بوده باشد سؤال در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن تمام بدن از آب یا نه
دعا برنا آیا لازم است بیرون بودن بعض بدن یا کل در زیر آب هم بوده باشد هرگاه نیت غسل کند و حرکت کند
صحیح است و بنابر اول چه قدر از بدن باید از آب بیرون باشد اکثر یا اقل جواب ظاهر این است که بیرون بودن از آب
یا خارج شدن از آب بالکلیه در غسل ارتماسی لازم و ضرور نباشد پس در داخل آب غسل ارتماسی نموده آب
فرو رود و بقصد غسل غسل صحیح است ظاهر بلکه میتوان ادعا نمود که مستفاد از تتبع اخبار وارده از ائمه اطهار
آنست که مقصود رسانیدن آب است بکل بدن بقصد غسل بنابر این هرگاه کسی کل بدن او داخل آب بوده باشد
در حین دخول در آب ناوی غسل نبوده باشد و لکن در همان حین که کل بدن داخل در آب است نیت غسل کند و خود را
بعد در جوف آب حرکت دهد بقصد غسل در حینت که غسل محکوم بصحت بوده باشد مرحوم سید اعلی الله مقامه
در رفع قذره در منظومه فرموده شعر الا ارتماس و هو فی الماء یعم ÷ ولیس للخروج وجه متجه ÷ ولو نواه بعد ان قد غمره ÷
صح اذا حرک کل البشره ÷ و این مضمون باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی صادعها آلاف السلام والتحیة حق است لکن
ظاهر اخبار وارده در ارتماس موهم خلاف آن است مثل صحیحه زراره که فرموده لو ان رجلا جنبا ارتمس فی الماء





ارتماسه واحده اجزاه ذلک وان لم یدلک جسده نظر باینکه ظاهر از ارتماس فرو رفتن در آب است و این شامل
کسیکه فرو رفته باشد در آب مشکل است لکن جواب از این بعنوان اختصار این است که مذکور شد حاصل آن
این است که مستفاد از تصفح نصوص وارده از اهل خصوص آن است که مقصود در رفع خباثت حدث رسانیدن
آب است بکل بدن بعد از نیت غسل بقصد غسل ارتماسی که عبارت از داخل شدن در آب باشد مطلوب است
من باب التوصل للغیر یعنی رسیدن آب بوده باشد بکل بدن مشخص است مطلوبیة واجبات توصلیه بجهة وصلت
غیر است نه صدذاته بعد از آنکه فرض شود آن غسل که عبارت از رسیدن آب بوده باشد بکل بدن حاصل باشد
پس ارتماس باقی نیماند بر وصف مطلوبیة تا تحصیل آن لازم بوده باشد مجملا ظاهر این است که غسل در جمیع صور
مذکوره صحیح بوده باشد و لکن اقتصار بقدر متیقن بودن که کل بدن خارج آب باشد مثل اینکه تا نصف بدن
خارج آب بوده باشد این نیز بیاشکال است سؤال در شستن جامه از بول که دو دفعه باید شست آیا فشردن لازم است در هر دو بار لازم است یا یک بار کافیست بنابر اخیر باید بین الغسلتین عصر بعمل آید یا بعد هما و هرگاه جامه یا بدن بول
نجس باشد در آب کثیر که شسته شود باز دو بار شستن لازم یا مستحب است یا نه جواب ظاهر این است که غسل
جامه از بول دو بار لازم بوده باشد در هر غسله عصر لازم است مگر در آب جاری که تعدد ضرور نیست سؤال هرگاه
نیت اغسال واجبه را سهو کند بعد از بیرون آمدن از حمام باز عود کند یا نه جواب اگر وقت داخل شدن در آب
قصد این داشته باشد که این انداختن خود را در آب بجهة غسل است غسل صحیح است و اگر چنین نبوده باشد
غسل را اعاده کند سؤال غسل نفاس اکثر و اقل چند روز مینماید جواب خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد
و در جانب کثرت علاوه از ده یوم نمیشود سؤال هرگاه اغسال واجبه جمع شود یکی بجا آورد یا همه را کدام یک را مقدم دارد
جواب ظاهر این است که یک غسل به نیت همه اغسال میتواند نمود در صورتیکه یکی از اغسال جنابت بوده باشد دیگر وضو
بجهة نماز ضرور نیست و اگر غسل جنابت نبوده باشد وضو لازم است بجهة نماز سؤال مواضع مسح در وضو باید خشک
باشد یا رطوبت دست غالب بر رطوبت اعضا باشد لازم است و آیا با وجود تر بودن عضو ماسح جایز است یا نه شستن
رطوبت از مغسولات وضو از برای مسح باشد و آیا وضو در زیر باران جایز است یا نه جواب خشک بودن مواضع
مسح ظاهر این است که لازم نبوده باشد لکن ظاهر این است که غلبه رطوبت ماسح بر رطوبت ممسوح معتبر بوده باشد

ظاهر این است با بقای رطوبت در ماسح اخذ رطوبت از مواضع معموله جایز نبوده باشد و وضو در زیر باران
نیز عیب ندارد لکن در عضو اخر کوئی نماید که مسح باب وضو باشد نه باب باران سؤال وضو در کی واجب است و
در کی مستحب التماس این است استقصای برده و دراقسام را فرموده باشند جواب وضو واجب است در چند مقام اول جهة
دخول اوقات فرایض بجهة اتیان صلوة مفروضه اداءً دوم بجهة اتیان الصلوة مقضیه سیم بجهة اتیان الطواف واجب
چهارم بجهة اتیان باجزاء منسیه پنجم بجهة اتیان سجود اوط بلکه اظهر وجوب وضو است بجهة سجود سهو ششم وضو بجهة
مس کتابت قرآن در صورتیکه مس واجب شود مثل اینکه نعوذ بالله قرآن را دید در محل قاذورات یا در ید کافر بجهة
اصلاح و تصحیح قرآن در صورت وجوب آن هفتم وضو بجهة اقامه صلوة یومیه هشتم بجهة اتیان الصلوة منذوره یعنی نماز که
بنذر یا بجهة نذر بر او لازم بوده باشد و هم چنین وضو بجهة مس کتابت قرآن در صورتیکه مس کتابت قرآن بر آن
شخص لازم شده باشد نهم بجهة اتیان عملیکه مکلف برخود لازم نموده باشد که با وضو اتیان نماید در جمیع این موارد
مذکوره در صورتیست که با وضو نبوده باشد و اما هرگاه با وضو بوده باشد همان وضو اکتفا میتواند نمود و اما موارد دیگر
وضو را نماستحب است پس بسیار است اول بجهة کون بر طهارت توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی این است که گفته
شود انسان را دو حالت است حالت حدث و حالت طهارت حدث عبارتست از حالت نفسانیه که مانع شرعی از
اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس مصحف و غیر اینها است از چیزها یکه مذکور شد و هم چنین مانع از فضیلت کمال
معانی با تعظیم امور دیگر است که مذکور میشود و رفع آن حالت باعث نظافت باطنی نفس میشود و تعبیر از آن بطهارت
میشود و چونکه وضو رافع آن حالت است که تعبیر از آن بحدث میکنند و موجب حدوث الحالتی است که تعبیر از آن بطهارت
میکنند دوم اتیان وضو بجهة اتیان الصلوة مندوبه سیم بجهة طواف مندوبه چهارم وضو بجهة سجود تلاوت خواه
سجده واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهة اعمال حج سوای طواف واجب و نماز آن ششم وضو بجهة اذان
گفتن قبل از طلوع فجر اگرچه بجهة مطلق اذان مستحب است لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد مگر در فجر
بقصد اعلام و بعد از دخول وقت وضو واجب میشود لهذا ثمری ندارد و ثمره حکم باستحباب وضو در اذان
جواز اذان گفتن است با عدم وضو لکن مستحب این است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بلی ممکن است قصد
استحباب وضو بجهة اذان بعد از دخول وقت باین نحو که نیت نماید که این وضو را بجهة اذان فقط میسازم

بعد از



بعد از فراغ از اذان نقض وضو نمیماید بعد از آن وضوی واجب میسازد بجهة نماز هفتم وضو بجهة سجده شکر
هشتم وضو قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن در اتیان نماز در اول وقت بجهة آنکه فاضل مرحوم سید یحیی ابن سعید
در کتاب نزهه ذکر فرموده در ضمن وضوآت مستحبه باین عبارت والوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر این عبارت
مقتضی این است که وضو مستحب بوده باشد قبل از دخول وقت از برای آنکه اتیان بنماز نماید در اول وقت خواه مکلف
مکلف بوده باشد که اتیان بنماز در اول وقت نماید یا نه و هو المدلول علیه بما رواه شیخنا الشهید فی الذکری قال
روی ما وقر للصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها نهم وضو بجهة نماز میت دهم وضو بجهة داخل نمودن
میت را در قبر یازدهم وضو بجهة تلاوت قرآن دوازدهم وضو بجهة حمل قرآن سیزدهم وضو بجهة تعقیب صلوة یومیه
چهاردهم وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهة دخول در مساجد شانزدهم وضو بجهة دخول در
روضات ائمه علیهم السلام هفدهم وضو بجهة زیارت قبور مؤمنین هجدهم وضو بجهة وارد شدن مسافر از سفر
بمنزل خود نزد عیال نوزدهم وضو بجهة طلب حوایج خواه از درگاه احدیت جل شانه بوده باشد یا از غیر بیستم
وضو بجهة مس قرآن بجهة پاک کردن غبار از خط قرآن یا ورق قرآن را از زمین بجهة تعظیم بیست یکم وضو بجهة
کتابت قرآن بیست و دوم وضو بجهة بیرون آمدن مذی بیست و سیم وضو بجهة بیرون آمدن ودی است بدانکه آنچه
از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است اول بول دوم منی نظلیکه جنبت در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است
چنانچه ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چهارم ودی بذال مهمله پنجم وذی بذال معجمه اما مذی پس آن
آبی است که بعد از ملاعبه و تقبیل از انسان خارج میشود و اما ودی پس آن آب غلیظی است خارج میشود از انسان
بعد از بول مقصود در این مقام این است که این هر سه اگرچه هیچیک ناقض وضو نیستند بنابر معروف مابین اصحاب
لکن باعث استحباب وضو میشود پس هرگاه از مخرج مذی خارج شود یا ودی مستحب در حق او این است که
وضو بسازد پس از جمله وضوآت مستحبه وضو بجهة خارج شدن مذی و ودی است و اما وذی بذال معجمه پس شیخ طایفه
در استبصار چنین تفسیر فرموده الذی یخرج من الادواء و در مجمع البحرین ذکر شده که آن آبی است خارج میشود
بعد از انزال منی بیست و چهارم وضو بجهة نسیان استنجا قبل از وضو است یعنی کسیکه استنجا را فراموش کرده بعد از
فراغ از وضو متذکر شد در این وقت استنجا نماید و وضوی او صحیح است لکن مستحب در حق او این است که وضو را اعاده

بیست و پنجم وضوی کسی که قی کرده است یعنی متطهر هرگاه قی کرد اگرچه این قی باعث نقض طهارت او نمیشود لکن مستحب آنست
که وضو بسازد بیست و ششم وضوی کسی که رعاف است بمعنیکه مذکور شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث
استحباب وضو میشود بیست و هفتم وضوی کسی که جاری شدن خون است بسبب خلال کردن دندان لکن در صورتیکه خون
بحدی بوده باشد که موجب تنفر شود بیست و هشتم وضوی کسی که دست مالیدن بمسک است یعنی هرگاه متطهر مس
کلب نمود مستحب در حق او این است که وضو نماید یا وضو بسازد بیست و نهم وضوی کسی که تدارک نقصان کذبست
پس هرگاه متطهر کذبی از او صادر شود مستحب در حق او این است که وضو بسازد سی ام وضوی کسی که تدارک ظلم است
بمعنیکه مذکور شد سی و یکم وضوی کسی که تدارک منقصتی است که بجهت اکثار در شعر خواندن حاصل شده سی و سیم از جمله
وضوآت مستحبه وضوئی است که باعث این میشود مس فرج زن سی و چهارم از جمله وضوآت مستحبه وضوئیست که باعث
این میشود مس باطن دبر خود سی و پنجم از جمله وضوآت مستحبه وضوئیست که باعث آن میشود مس باطن احلیل سی و ششم
از جمله وضوآت مستحبه وضوئیست که باعث آن میشود ضحک در اثنای نماز پس هرگاه مصلی در اثنای نماز خنده صدا
دار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعاده نماز لازم است و اعاده وضو مستحب است سی و هفتم
وضوی قاضی است بجهت جلوس در مجلس قضا سی و هشتم وضوی عروس است که در شب زفاف که وارد بر شوهر
خود میشود و همچنین مستحب در حق شوهر آن است در حال وصول عروس با او با وضو بوده باشد سی و نهم وضوی
کسی است که اراده جماع با زوجه ذات حمل داشته باشد چهلم وضو در حق کسی است که اراده جماع نماید بعد از
جماع اول چهل و یکم وضوی جنب است بجهت اراده اکل چهل و دوم وضوی در حق کسی است که غسل میت داده باشد
و قبل از غسل اراده جماع داشته باشد چهل و چهارم وضوئیست قبل از اغسال مسنونه چهل و پنجم وضوئیست بعد از غضب
لما روی عنه صلعم اذا غضب احدکم فلیتوضأ بنا بر این هرگاه کسی با وضو بوده باشد و غضب طاری او شود مستحب در حق
او این است که وضو بسازد چهل و ششم وضوی تجدیدیست پس کسیکه وضو ساخته ملاحظه باشد و ناقضی بعد از او صادر
نشده باشد و همچنین امور یکه رجحان اعاده وضو بوده باشد از امور یکه مذکور شد نیز متحقق نشده باشد مستحب در حق او
این است که اعاده وضو نماید بقصد تجدید و بغرض مستقل وضوی تجدیدیست و گاهست اطلاق میشود بر اعم از این
معنی بنا بر این معتبر در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت بوضوی سابق خواه رجحان اعاده متحقق





شده باشد و در این صورت ممکن است قصد تداخل شود بنا بر این وضوی لاحق مصداق هر دو خواهد بود مثلا
بعد از وضو هرگاه مذی خارج شود مثلا هرگاه اعاده وضو نماید بقصد جبر نقصانیکه از خروج مذی عارض شده در
این وقت ایا بااین قسم از مستحب خواهد بود و اگر مقصود این بوده باشد ناقضی بجهت وضوی سابق متحقق نشده
پس اعاده وضو نماید بقصد تجدید پس آن وضوی تجدیدی خواهد بود و اگر نادی هر دو بوده باشد امتثال
نسبت بهر دو خواهد بود ان شاء الله تعالى و هكذا الحال في غير الذي من الامور المذكورة والذي توجب استحباب
الاعادة والمستند في الوضوء للتجديد ما رواه في الفقيه مرسلا قال روي ان تجديد الوضوء على الوضوء نور على نور
وتلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذكرهم من الكتب المعتبرة الفقيه الاستدلال به على وجه الاستناد والحجة من
غير الطعن فيه في السند والدلالة وما رواه في ثواب الاعمال عن المفضل ابن عمر عن ابي عبد الله ع قال من جدد
وضوئه لغير صلوة جدد الله توبته من غير استغفار قوله لغير صلوة هكذا رايته في نسختين من ثواب الاعمال والظاهر
لغير حدث كما في الفقيه وفي باب النوادر طهارة من الكافي عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله ع قال الطهر
على الطهر عشر حسنات والمستفاد من النصوص المذكورة تادي السنة باتيان الوضوء بعد الوضوء سواء اتخلل بينهما
صلوة مفروضة او مندوبة و يتحقق بينهما فصل ام لا وزاد العدد على الاثنين ام لا وليس الظاهر من شيخنا الصدوق
ان شرعية التجديد انما هو للصلاة وانه لا يكون الا مرة قال في الفقيه وفي ذلك حديث اخر باسناد منقطع رواه
عمرو بن ابي المقدام قال حدثني من سمع ابا عبد الله ع يقول اني لاعجب ممن يرغب ان يتوضأ اثنتين اثنتين وقد توضأ
رسول الله صلى الله عليه وآله اثنتين اثنتين فان النبي صلعم كان يجدد الوضوء لكل فريضة ولكل صلوة فمعنى الحديث
هو اني لاعجب ممن يرغب عن تجديد الوضوء فقد جدده النبي صلعم والخبر الذي روي ان من زاد على مرتين لم يوجر
يؤكد ما ذكرته ومعناه ان تجديده بعد التجديد لا اجر له انتهى كلامه رفع مقامه وقد علمت ان الظاهر من النصوص هو
اعم منه فيستحب التجديد ولو بغير الصلوة بل المستفاد منها مطلوبية التجديد من حيث هو فعلى هذا من توضأ ثم اخذ
بالقرائة وبحاية المصحف وانقضى ساعة مثلا يستحب التجديد في حقه قال العلامة في التذكرة يستحب تجديد
الوضوء لكل صلوة فرضا او كانت نفلا وللشافعي وجهان في النفل احدهما عدم الاستحباب قال ولا يستحب
التجديد للتلاوة والشكر قال ولو توضأ ولم يصل كره له التجديد وكذا لو توضأ وقرأ كره له التجديد وليس بجيد لعموم

الاستحباب انتهى تنقيح الحال يستدعي ان يقال ان هاهنا مقامات منها التجديد بعد الصلوة المفروضة للصلوة المفروضة
كما اذا توضأ وصلى صلوة الظهر ثم جدد الوضوء لصلوة العصر وهذا مما لا ينبغي الريب فيه ومنها التجديد بعد الصلوة
المفروضة للنافلة كما اذا توضأ وصلى الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر وهو ايضا مما لا ينبغي الريب فيه ومنها ما اذا توضأ
وصلى النافلة ثم اراد التجديد للفريضة كما اذا توضأ وصلى نافلة الظهر ثم اراد التجديد لفريضة الظهر وهو ايضا كذلك
ومنها ما اذا توضأ وصلى النافلة ثم اراد التجديد لنافلة اخرى وهو يكون على وجهين احدهما ان يكون توضأ وصلى صلوة
الرسول صلعم مثلا ثم اراد التجديد لنافلة الليل وهو ايضا مما لا ينبغي ان يرتاب منه والثاني ما اذا توضأ وصلى ركعتين
من نافلة الزوال واربع ركعات منها واراد التجديد للباقية منها ومقتضى العمومات المذكورة ثبوت الشرعية
هنا ايضا ومنها ما اذا توضأ وقرأ وكتب القرآن او فعل احد الغايات السالفة واراد التجديد للصلوة فرضا كان
او نفلا ومنها ما اذا توضأ وقرأ ثم اراد التجديد لكتابة القرآن وغيرها من احد الغايات الاخر ومنها ما اذا توضأ
للكون على الطهارة وتخلل وصل واراد التجديد للصلوة وقد علمت ان مقتضى العمومات المذكورة ثبوت الشرعية
فيها ايضا ومنها ما اذا احتيج هناك اثنان او ثلثة كما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم جدد للصلوة ثم اراد التجديد لكتابة
القرآن وهكذا ومقتضى العمومات ثبوت الشرعية ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات السالفة كقراءة القرآن
وقرأ ثم اراد التجديد لتلك الغاية ايضا ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات ايضا لكن اراد التجديد قبل الاشتغال
بالغاية كما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم قبل القراءة اراد التجديد للقراءة ايضا وهو على قسمين احدهما بعد تخلل الفصل
والثاني خلافه ينبغي ان يقال بالشرعية في الاول واما في الثاني فيتوقف الكلام في مثله ومنها ما اذا توضأ لغاية
من الغايات واجبة او مندوبة لكن اراد تجديد الوضوء من حيث هو تجديد بمقتضى الحديث السالف الوضوء على الوضوء
نور على نور مشروعية هكذا مشروعية ما تقدم عليه لكن الكلام في امكان التعويل عليه فانا لم نجده مسندا في كتب الاخبار
وانما اورده شيخنا الصدوق في الفقيه مرسلا كما علمت والثاني ثواب الاعمال فهو لا يخلو عن اعتبار بل يمكن
عده موثقا لانه فقد رواه عن محمد ابن موسى عن علي ابن الحسين السعدآبادي عن احمد ابن ابي عبد الله البرقي
عن ابيه عن محمد ابن سنان عن المفضل ابن عمر عنه عليه السلام ومحمد ابن موسى الذي يروي عنه شيخنا الصدوق
عن محمد ابن موسى ابن المتوكل الذي وثقه الاسلام وابن ادريس وغيرهما واما علي ابن الحسين السعدآبادي

فهو



فهو من جملة العدة الذي روى ثقة الاسلام عن احمد ابن محمد ابن خالد بتوسطهم وكثرة رواية ثقة الاسلام عنه
يومي الى التعويل عليه وعده الفاضلان المجلسيان من مشايخ الاجازة واما احمد ابن ابي عبد الله البرقي فهو ولد ابي
ابي عبد الله البرقي فهو احمد ابن محمد ابن خالد البرقي وحاله معروفة وابو محمد ابن خالد وهو وان كان العلماء اختلفوا
فيه لكن التحقيق عندنا وثاقته وقد حققناه في رسالتنا الرجالية واما محمد ابن سنان فهو وان كان ضعيفا عند
جماعة من العلماء لكنه عندي مقبول الرواية لما بيناه في رسالتنا الرجالية واما مفضل ابن عمر فقد اختلفوا فيه فقال
النجاشي انه فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به وقال شيخنا المفيد في ارشاده انه من شيوخ اصحاب
ابي عبد الله عم وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء الصالحين فيكون حديثه معدودا من الموثقات فالحديث
معتبر واما في الباب المذكور من الكافي فقد رواه محمد ابن يحيى واحمد ابن ادريس عن احمد ابن اسحق
عن سعدان عن بعض اصحابه عنه عليه السلام محمد ابن يحيى هو ابن يحيى العطار الذي لا يخفى جلالته على احد وكفاك في
هذا الباب ما ذكره النجاشي في ترجمته من انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد ابن ادريس الذي هو في طبقته
واحمد ابن اسحق مشترك بين الرازي والاشعري وكلاهما ثقتان واما سعدان فهو سعدان ابن مسلم الذي ذكر
النجاشي انه روى عن ابي عبد الله وابي الحسن عليهما السلام وذكر شيخ الطائفة ان له اصلا يروي عنه جماعة من
الثقات منهم صفوان ابن يحيى واحمد ابن اسحق وعباس ابن معروف وغيرهم فالسند اليه معتبر لكنه رواه عن
بعض اصحابه فيكون مرسلا فالحق ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق ولو لنفسه من غير النظر الى غاية من
غير فصل لا يخلو من اشكال للتطرق القدح ما في سند المسند كما في الاول والثالث وفي دلالته كما في الثاني على
ما سيظهر مما سلف معنا فالى امكان القدح في دلالة الثالث ايضا بناء على ان الطهر انما يطلق على الطاهر
على ما يرفع الحدث وعدم امكان ارادته في الطهر الاول اي المذكور في الحديث الاول ظاهر فلا بد من الحمل
على محض المشاكلة او على الذي يوقع بعد احتمال عروض الحدث لرفعه وعلى الاول وان تم الاستدلال لكن على
الثاني لا يتم فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال

احکام الجنایز سوآل ضعیفه حامله فوت شده طفل در شکم آن ضعیفه حرکت مینماید حکم این در شریعه مقدسه
چه چیز است جواب شکم ضعیفه را شق مینماید و طفل را بیرون میاورند و جمع کثیری از فقها حکم فرموده اند که از
جانب چپ پاره باید نمود بهر حال بعد از اخراج طفل شکم ضعیفه را میدوزند و این شق شکم ضعیفه در صورتیست که
اخراج طفل با عدم شق ممکن نباشد و اگر ممکن باشد شق ننماید سوآل طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است
جواب اگر ممکن باشد طفل را همچنان بیرون آورند خوب و الا ممکن نباشد طفل را پاره پاره نموده بیرون آورند
و مباشر این عمل با امکان زن میباید بشود و با عدم امکان زن زوج ضعیفه و با عدم امکان سایر محارم اجانب
سوآل سه غسلی که در میت متداول است اول باب سدر دوم آب کافور سیم آب خالص آیا وجوب این اغسال
ثلثه اتفاقی است یا محل خلاف است جواب وجوب اغسال ثلثه اتفاقی نیست لکن مشهور است و سلار بن عبدالعزیز
که از جمله قدمای فقهای ماست قایل شده اند بر اینکه غسل واجب همان یک مرتبه است با آب خالص و دو
غسل دیگر مستحب است سوآل وجوب استقبال شخص محتضر را در حال احتضار بقبله آیا اتفاقی است یا خلافی
در این باب نزد فقها هست جواب وجوب استقبال در حال احتضار اتفاقی نیست اما مشهور ما بین فقهاست
و مرحوم شیخ طوسی در کتاب … قایل شده باستحباب آن و این قول را از مرحوم شیخ مفید در رساله غریه نقل
کرده اند سوآل مشهور آن است که شهید غسل و صلوة بر آن واجب نیست مراد از این شهید کیست و در حدیث
وارد شده من قتل دون ماله فهو شهید بنابراین هرگاه کسی در صدد حفظ مال یا نفس یا عرض خود ایستادگی نمود
تا کشته شد یا آنکه بمحض ظلم کشته شود آیا چنین است که غسل و صلوة در حق آن واجب نیست جواب شهیدیکه
غسل و کفن و صلوة بر آن واجب نیست آن شهیدیست که در معرکه امام اصل کشته شود یا در مقام حفظ
مال یا نفس یا عرض و اما اینکه ظلما کشته شود غسل و نماز بر او واجب است و ظاهر علامه در کتاب تذکره دعوی
اجماع بر این مطلب است قال کل مقتول فی غیر المعرکه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه و یدفن و ان قتل ظلما او
دون ماله او نفسه او اهله ذهب الیه علمائنا اجمع و یدل علیه ما رواه فی التذکره عن مولینا الصادق ع اغسل کل
الموتی الا من قتل بین الصفین قال شیخ الطائفه فی … الشهید هو الذی یقتل بین یدی امام عدل فی نصرته
او بین یدی من نصبه الامام الی ان قال و کل مقتول سوی من ذکرناه لابد من غسله و تحنیطه و تکفینه ظاهرا کان





او ظلما و قال فی التحریر کل قتیل سوی من قتل بین یدی الامام یجب تغسیله و تکفینه و اما صلوة پس احدی نگفته
که صلوة بر شهید نیست بلکه نماز بر هر میت واجب است خواه شهید باشد یا غیر شهید سوآل هرگاه نه ماه طفل از
رحم مادر سقط شود غسل بر او واجب است یا نه و دیگر حد سنی که نماز میت بر میت واجب میشود بر ناس بیان فرمایند
جواب سقط هرگاه چهار ماه را اتمام کرده باشد تغسیل او واجب است خواه نه ماه بوده باشد یا کمتر و قبل از اتمام
چهار ماه تغسیل بر او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضا
و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحب است مگر در صورتیکه مولد بوده باشد مینا سوآل سقط قبل از چهار
ماه تغسیل و تکفین دارد یا نه جواب سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین ندارد بلکه بخرقه میپیچند و دفن مینمایند
سوآل هرگاه شخصی بمیرد و جنب و حایض و نفسا بوده باشد یا مس میتی نماید و بمیرد آیا این غسلها را باید بر آن
شخص متوفی داد یا همین غسل سدر و کافور و قراح کافی است جواب ظاهر این است که یک غسل که در آن نیت
کل اسباب نماید کفایت میکند پس هرگاه در همان غسل باب خالص نیت غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید
کفایت میکند محتاج بتعدد اغسال نخواهد بود سوآل هرگاه جریده یعنی چوب تر بهم نرسد چوب خشک جایز است یا نه
بر فرض عدم جواز هرگاه بچسبانند جایز است یا نه جواب بلی در صورت عدم تمکن از چوب تر با چوب خشک
شاید تادیه سنت بشود اما ترک نمودن در این صورت اسلم باحتیاط است نظر باشتمال مستند بر چوب رطب
و احتمال تشریع در یابس اگر چه بعید است قائم است و امر مردد ما بین اتیان مستحب و فعل حرام است عقل قاضی بر رجحان
اجتناب است سوآل هرگاه سدر و کافور در مکانی بهم نرسد الا در یک فرسخ یا زیاده از آن بهم رسد آیا باید رفت سدر
و کافور را آورد یا آنکه بدل سدر و کافور آب قراح غسل بدهند جواب در صورتیکه ممکن باشد طی آن مسافت و
مشقت شدیده در آن نباشد تحصیل آن لازم است سوآل در غسل میت سه غسل مشهور لازم است یا یکی کفایت
میکند جواب بلی با امکان سه غسل لابد منه است سوآل اقل ذکر در نماز میت واجب است یا جزو غیر از شهادتین
و صلوات بر نبی و دعای بر مؤمنین و مؤمنات و دعای بر میت چیز دیگر لازم است یا نه جواب با امکان
عدول از ماثور نمودن مشکل است و با عدم امکان بعد از تکبیر اول اجتزا بشهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا
بصلوات و از ثالث بدعا بجهة مغفرت مؤمنین و مؤمنات و بعد از تکبیر چهارم مطلق دعا بجهة مغفرت میت

کفایت میکند سوآل در نماز میت مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله بر زبان جاری سازد آیا شرعا جایز
باشد جواب اگر بسم الله الرحمن الرحیم بقصد توظیف اتیان نماید جایز نیست بلکه تشریع و بدعت خواهد بود و اگر
بقصد توظیف نبوده باشد بلکه بقصد تیمن و تبرک بوده باشد که ابتدا به بسم الله در هر کاری راجح است باین
قصد بوده باشد عیب ندارد و اما الحمد لله پس امر در این اسهل است از بسمله لکن مع ذالک اگر از قصد توظیف
اجتناب نماید اسلم خواهد بود و اما حکم با سهلیت حمد نسبت به بسمله بجهة آن است که ابتدا بالحمد لله در صلوة میت
مذکور در بعضی نصوص معتبره است لکن نظر به بعض وجوه ترک اجتناب نمودن اسلم است چنانچه وجه آن مفصلا در
مطالع الانوار مذکور است سوآل علمای اسلام و فقهای ذوی الاحترام چه میفرمایند در این مسئله که شخصی فوت کرده
ورثه شرعی او نعش متوفی را بسبیل امانت گذارده که بمقبره مبارکه نجف اشرف برند در آنجا دفن کرده باشند فعلا
چندی راه عتبات عالیات مغشوش شده الحال چه باید کرد چون قصد و نیت این مطلب بوده است و الحال که منتهی
بجهة راه عتبات حاصل شده در صورت امنیت راه چه فرمایند و شخص متوفی وصیت کرده باشد یا آنکه وصیت
نکرده باشد بیان فرمایند جواب اگر وصیت کرده است که نعش او را نقل بنجف اشرف نموده باشند با امکان البته
تخلف نباید بشود و اگر وصیت نکرده باشد و ممکن باشد نقل کردن به عتبات عالیات نقل کردن راجح است و اگر ممکن
نبوده باشد نظر برجحان مسارعت در دفن دفن نمایند و هو العالم سوآل شخصی که غسل واجب بر او هست و فوت
شود بغسل میت پاک میشود یا نه جواب ظاهر این است که بیک غسل اکتفا میتوان نمود در جنب یا جنب هر دو نماید
یا جنب نماید که غسل میت مثلا مجزی و مغنی از آن غسل باشد سوآل در باب خنثی که فوت شود در جائی که از محارم
خالی باشد چه صورت دارد جواب در صورتیکه خنثی مشکل بوده باشد اگر کنیزی دارد متصدی او میشود و اگر کنیز ندارد
محارم او و در صورت انتفای محارم او در حیث که عمل بمقتضای قرعه توان نمود سوآل نبش قبر بجهة نقل میت
بیکی از مشاهد مشرفه جایز میدانند یا نه التماس این است حکم مسئله را مفصلا بیان فرمایند و اگر خلاف در مسئله
بوده باشد اشاره بآن نیز فرموده باشند جواب این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از متقدمین فقها حکم فرموده‌اند
بعدم جواز از جمله ابن ادریس است قال فی السرائر اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله من قبره و لا نقله من موضعه
سواء نقل الی مشهد او الی غیره بل ذالک بدعة فی شریعة الاسلام و از جمله مرحوم علامه است قال فی المختلف

بعد

بعد ان حکی عن ابن ادریس القول بالمنع و عن ابن حمزة القول بالکراهة ما هذا لفظه و المعتمد الاول لنا عموم تحریم
النبش للقبور قال احتج بالاجماع و الجواب المنع من البقاء الاجماع مع وجود المنازع هنا و فی التبصرة و یحرم التطییب
بغیر الکافور الی ان قال و النبش و النقل بعد الدفن و فی التذکرة یکره نقل المیت من بلد موته باجماع العلماء الا الی
احد المشاهد و یجب نقله الی احد مشاهد الائمة ... لان عمل الامامیة علیه من زمن الائمة علیهم السلام الی زماننا فکان
اجماعا ثم قال اما لو دفن فی قبره لم یجز نقله و ان کان الی المشاهد لاطلاق تحریم النبش و سوغه بعض علمائنا قال الشیخ
سمعنا مذاکرة و فی النحو یحرم نبش القبور و نقل الموتی بعد دفنهم و یحرم نقل المیت بعد دفنه الی موضع آخر و از جمله
اعاظم مذکوره شیخ سعید شیخ شهید است قال فی البیان و النقل بعد الدفن حرام و ان کان الی احد المشاهد و فی الذکری
لو دفن لم یجز نقله مطلقا لتحریم النبش و سمع الشیخ مذاکرة جوازه و از جمله ایشان شهید ثانی است قال فی الروض
فی شرح عبارة الارشاد المذکورة لتحریم النبش و استلزامه الهتک ان کان ذالک الی احد المشاهد المشرفة
علی المشهور و نقل المصنف فی التذکرة جوازه الیها عن بعض علمائنا و فی المسالک انما یکره النقل قبل الدفن اما بعده
فیحرم الی غیر المشاهد اجماعا و الیها علی المشهور و قال شیخ الطائفة فی المصباح لا ینقل المیت من بلد الی بلد فان
نقل الی بعض المشاهد کان جائزا ما لم یدفن فاذا دفن فلا یجوز نقله بعد دفنه و قد روت روایة بجواز نقله
الی بعض المشاهد و الاول افضل و فی المبسوط یکره نقل المیت من الموضع الذی مات فیه الی بلد آخر الا اذا نقل
الی بعض المشاهد فانه یستحب ذالک فاذا دفن فی موضع مباح او مملوک لا یجوز تحویله عن موضعه و قد روت رخصة فی جواز
نقله الی بعض المشاهد سمعناها مذاکرة و الاول افضل سوآل میتی را دفن نموده اند قبل از غسل آیا لازم است در
چنین صورت بجهة تدارک غسل یا نه جواب فقها در آن خلاف کرده اند مرحوم شیخ مفید فرموده بعدم جواز نبش
قبر در چنین صورت قال فی الخلاف اذا دفن المیت من غیر غسل لا یجوز نبشه و لا یعاد علیه الغسل قرب العهد
او بعد و قال ابو حنیفة اذا اهیل علیه التراب لا ینبش و قال الشافعی ان لم یخش علیه الفساد فی نفسه ینبش و یغسل
و ان خیف ترک دلیلنا کل خبر روی یتضمن النهی عن نبش القبور عمومه یقتضی المنع عن ذالک و کذا الخلاف
فی ترک توجهه الی القبلة و مرحوم محقق در کتاب معتبر موافقت ایشان فرموده و هم چنین ابن فهد در موجز
و شیخ شهید ثانی در شرح ارشاد و محقق ثانی در جامع المقاصد و تعلیقات بر کتاب شرایع و ارشاد و فاضل

في المعتبر لو دفن ولم يغسل قال الشافعي نبش وغسل وصلي عليه اذا لم يخش فساده وفي تغسيله قال الشيخ في الخلاف لا ينبش
وهو الوجه لان النبش مثلة فلا يستدرك الغسل بالمثلة وفي الموجز يحرم النبش الا في الارض الا ان يقع فيه ذو قيمة
او كان مغصوب ارض او للشهادة على عينه او ليدفن باحد المشاهد لا ليغسل او يكفن ولا للصلوة بل يستدرك على قبره
ما لم يمض يوم وليلة وقال شيخنا الشهيد الثاني في شرحه على الارشاد واختلف في نبشه لاستدراك غسله وتكفينه
والصلوة عليه وقطع الشيخ بعدم النبش وهو حسن قال المحقق في جامع المقاصد ولو دفن بغير غسل او الى غير القبلة
لم ينبش وفاقا للشيخ وفي تعليقاته على الشرايع قيل اذا دفن بغير غسل او الى غير القبلة نبش والاصح العدم وفي تعليقاته
على الارشاد ولو دفن بغير غسل او كفن او الى غير القبلة في النبش تردد والاصح انه لا ينبش ومرحوم علامه در جلد از كتب
خود قايل شده بجواز نبش بجهة تدارک غسل قال في التحرير لو دفن من غير غسل او وجه غير القبلة او الى غير القبلة اخرج
وغسل ووجه الى القبلة ثم دفن اما لو دفن بغير صلوة او بغير كفن فالاقرب ترک نبشه والاولى ان حكم التكفين حكم
التغسيل وفي المنتهى لو دفن من غير غسل او الى غير القبلة نبش قبره وغسل وكفن وصلي عليه ودفن وبه قال الشافعي
وابو ثور وقال ابو حنيفة لا ينبش لانه مثلة وقد نهى عنها لنا انه اخلال بواجب وتداركه ممكن واضطرب كلامه في تذكرة
فاستوجه العدم اولا والجواز ثانيا قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ لا ينبش وبه قال ابو حنيفة وهو الوجه لانه مثلة وقال
الشافعي ينبش ويغسل ويصلى عليه اذا لم يخف عليه فساد في نفسه وبه قال احمد ومالک وابو ثور لانه واجب ولا
يسقط بذلك وهو وجه عندي وكذا لو دفن الى غير القبلة واحتمله في نهاية الاحكام قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ
ويحتمل عندي جوازه وكذا لو دفن ولم يكفن والوجه انه لا ينبش اذ المقصود ستره وقد حصل ولو دفن قبل الصلوة فالوجه
انه لا ينبش لاستداركها لفعلها على القبر وفي البيان يحرم نبش القبر الا في الارض المغصوبة والمستاجرة مع انقضاء
المدة او للشهادة على العين او لاخذ مال محترم منه او لا لاستدراك غسل او تكفينه او توجيهه الى القبلة ما لم يؤد شيء
من ذلک الى المثلة فيحرم وفي المدارک قال في النهاية يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد
آخر الا اذا نقل الى واحد من المشاهد فان ذلک مستحب فاذا دفن في موضع فلا يجوز نقله وتحويله من موضعه وقد وردت
رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة عليهم السلام سمعناها مذاكرة والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني بالجواز
فشرط عدم لزوم هتک للميت قال في جامع المقاصد ولو دفن الميت لم يجز نقله وان كان الى بعض المشاهد





لاطلاق تحريم النبش الى ان قال القول بجواز النقل لا يخلو من قرب لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من
نقله هتكه ومثلته بان يصير منقطعا ونحوه وفي تعليقاته الى الشرايع اذا اريد نقله الى المشاهد المشرفة لاصحاب
في جوازه قولان والجواز قوي لكن يشترط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه وفي تعليقاته على الارشاد
يستثنى من حرمة النبش مواضع الى ان قال والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة حيث لا يلزم منه هتک ومثلة
للميت على الاصح انتهى وما ذكره لا مصداق للقطع بان النقل بعد الدفن لا ينفک عن الهتک **تحقيق الحال**
**يستدعي ان يقال** يمكن التفصيل في المقام في النبش بعد ان بلى جسد الميت ولم يبق منه الا العظام وقبله وعلى الثاني
يحكم بعدم الجواز ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهي عن النبش من غير ظهور مخصص بخلافه على الاول لثبوت النبش
لنقل العظام في موارد منها النبش لنقل عظام آدم ع روى سيد ابن طاوس في كتابه المسمى بفرحة الغري
عن والده وعمه رضي الدين علي ابن طاوس رحمهما الله عن الفقيه محمد ابن نما عن محمد ابن ادريس عن عربي ابن
مسافر عن الياس ابن هشام الحايري عن ابي علي عن والده ابي جعفر عن محمد ابن النعمان عن ابي القاسم
جعفر ابن محمد ابن عبد الله ابن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد ابن الحسين ابن الخطاب عن محمد ابن سنان عن
مفضل ابن عمر الجعفي قال دخلت على ابي عبد الله ع فقلت له اني اشتاق الى الغري قال فما شوقک اليه
فقلت له اني احب ان ازور امير المؤمنين ع فاعلمک فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا ابن رسول الله
الا ان تعرفني ذلک قال فاذا اردت زيارة قبر امير المؤمنين ع فاعلم انک زائر عظام آدم ع وبدن نوح
وجسم علي ابن ابي طالب ع فقلت ان آدم هبط بسرانديب في مطلع الشمس وزعموا ان عظامه في بيت الله
الحرام فكيف صارت عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى الى نوح وهو في السفينة ان يطوف بالبيت
اسبوعا فطاف بالبيت كما اوحى اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه فاستخرج تابوتا فيه عظام آدم ع فحمله في جوف السفينة
حتى طافه ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب الكوفة في وسط مسجدها ففيها قال الله للارض ابلعي ماءک فبلعت ماءها
من مسجد الكوفة كما بدأ الماء منه وتفرق الجمع الذي كان مع نوح في السفينة فاخذ نوح التابوت فدفنه في الغري وهو قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما وقدس الله عليه عيسى
تقديسا واتخذ الله عليه ابراهيم خليلا ومحمدا حبيبا وجعله للنبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه الطيبين آدم
ونوح اكرم من امير المؤمنين علي ع واذا زرت جانب النجف فزر عظام آدم وبدن نوح وجسم علي ابن ابي طالب
فانک زائر الآباء الاولين ومحمدا خاتم النبيين وعليا سيد الوصيين وان زائره تفتح له ابواب السماء عند

دعوته فلا يكن عن الخبر نواما فاعل وروى شيخنا الصدوق في باب النوادر من اواخر طهارة الفقيه قال
قال الصادق ع ان الله تبارک وتعالى اوحى الى موسى بن عمران ع ان اخرج عظام يوسف ع من مصر ووعده
طلوع القمر فابطا طلوع القمر عليه فسال عمن يعلم موضعه فقيل له ههنا عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتي بعجوز مقعدة عمياء
فقال تعرفين قبر يوسف ع قالت نعم فقال فاخبرني بموضعه قالت لا افعل حتى تعطيني خصالا تطلق رجلي
وترد الى بصري وترد الى شبابي وتجعلني معك في الجنة فكبر ذالك على موسى ع فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطي
علي فاعطها ما سئلت ففعل فدلته على قبر يوسف ع فاستخرجه من شاطي النيل في صندوق من مرمر فلما اخرجه طلع
القمر فحمله الى الشام وذكر شيخنا النجاشي في رجاله والعلامه نور الله مرقده في الخلاصه في ترجمة شيخنا المفيد انه
قدس الله روحه مات في ليلة الجمعه لثلث خلون من شهر رمضان سنه ثلث عشرة واربع مائة وصلى عليه الشريف
المرتضى ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان وضاق على الناس مع كبره ودفن في داره سنين ثم
نقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الامام ابي جعفر الجواد ع اقول ان عدم النقل قبل الدفن مع القرب
جدا لكون شيخنا المفيد في بغداد لعله للتقية هذا وذكر العلامه في ترجمة سيد الاجل المرتضى ويوم توفي كان عمره
ثمانين سنه وثمانية اشهر وايام نضر الله وجهه وصلى عليه ابنه في داره ودفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثاني في
عليه ثم نقل الى جوار جده ابي عبد الله الحسين ع ذكره صاحب تنزيه ذوي العقول في انساب الرسول انتهى
سؤال پسری فوت شده و تقریبا در سن دوازده سال یا متجاوز بوده لکن او را ختنه نکرده اند حال مردم مجبر
چنانچه گاه او را بهمان حال دفن نمایند یا ختنه نمایند بعد از آن دفن نمایند جواب بهمان حالت دفن نمایند ختنه
کردن بعد از موت چنانچه ثابت نیست جایز نخواهد بود مجملا دفن کردن آن طفل را بهمان حالت بلا
تشکیک است قال المحقق في المعتبر اذا مات الاغلف لم يختن غسل وكفن ودفن بحاله لان الختان انما هو جزء من
اعضاء الميت وهو غير جائز وعليه فتوى العلماء ولان الختان تكليف في حال الحيوة فلا يلزم عند الوفات كتاب الصوم
سؤال اعمالیکه در اول هر ماه مستحب است بطریق اجمال بیان فرمایند جواب در روز اول هر ماه دو رکعت نماز مستحب است
باین طریق در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قدر بخواند
بعد از آن تصدق نماید بانچه میسور و مقدور او بوده باشد اگر چنین کند سلامتی آن ماه را خریده خواهد بود



و نیز روایتی وارد شده و بعد از فراغ از این دو رکعت نماز این را بخواند بسم الله الرحمن الرحيم وما من دابة
في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين بسم الله الرحمن الرحيم وان يمسسك الله
بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم بسم الله
الرحمن الرحيم سيجعل الله بعد عسر يسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوكيل وافوض امري الى الله ان الله
بصير بالعباد لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين رب اني لما انزلت الي من خير فقير رب لا تذرني
فردا وانت خير الوارثين از جمله آداب جو زدن بخیر است در اول هر ماه چنانچه وارد شده است خوب لقمه است
پنیر خوش مزه میکند دهن را و بوی دهن را خوب میکند و باعث هضم ماکول میشود و موجب زیادتی اشتها
میشود و کسیکه بخورد او را در اول هر ماه امید است که حاجت او رد نشود و ابن طاوس ذکر فرموده بروایت جعفر
صادق علیه السلام که فرموده هر کس در شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر دو رکعت بعد از حمد
سوره انعام را و سؤال نماید از خداوند عالم که کفایت فرماید او را از هر خوف و دردی خداوند عالم او را
ایمن گرداند در آن ماه از هر مکروهی سؤال کیفیت صلوة لیل را بتفصیل بیان فرمایند جواب صلوة لیل
با انضمام دو رکعت شفع و مفرده وتر یازده رکعت است رکعتین اولیین از این یازده رکعت ممکن است بکیفیتی
اتیان شود اول آنست که در هر یک از این دو رکعت بعد از قرائة حمد توحید را سی مرتبه بخواند نظر بحدیثی که وارد
شده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده کسیکه بخواند در رکعتین اولیین از صلوة
لیل شصت مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند در هر رکعتی سی مرتبه فارغ میشود از نماز در حالیکه باقی نمانده
باشد مابین او و خداوند عالم گناهی دوم آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت مثلا اول سی مرتبه قل هو الله
احد بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند این را شیخ مفید ذکر فرموده
جماعت از فقها موافقت با ایشان فرموده اند و حال مستند این را برنخورده ایم ثالث آنست که در رکعت
اولی از این دو رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه توحید اگر چه قرائة
سورتین در رکعتین یک مرتبه بوده باشد و بعضی بعکس این گفته اند یعنی قرائة توحید در اولی و جحد در ثانیه
چهارم آنست که قرائة توحید نماید در هر یک از دو رکعت بعد از حمد پنجم آنست که قرائة هر سوره

که خواهد نماید در هر دو رکعت ششم آنست که اقتصار نماید در هر یک از رکعتین بقرائة حمد تنها جهت که
جمیع این احتمالات که مذکور شد کفایت میکند در نماز وتیره سنت لکن کلام در اولویت ظاهر این است که اول
احسن از همه بوده باشد بعد از آن ثالث و بعد از آن ثانی و اولی در جمیع قسمها اخیر است و اما شش رکعت
باقی را پس آنها را بجهت آنکه اتیان توان نمود اول آنست که از علما ارباب معرفت و بدلی جناب امام
رضا روایت شده است که آنجناب چهار رکعت را بکیفیت نماز جعفر طیار اتیان میفرموده اند
و نماز جعفر طیار که برادر جناب سید اوصیا و فخر اولیا امیر المؤمنین علیه السلام است چهار رکعت است بدو
سلام و در رکعت اولی بعد از حمد سوره اذا زلزلت الارض بخوانند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره والعادیات
و در رکعت ثالثه بعد از حمد اذا جاء نصر الله والفتح و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید و بعد از فراغ
از قرائة در هر رکعت قبل از دخول در رکوع در هر یک پانزده مرتبه تسبیحات اربع بخوانند و در هر رکوع و
سجود و رفع رأس از رکوع و سجود پانزده مرتبه تسبیحات اربع بخوانند که مجموع سیصد مرتبه بشود و سنت است
که در سجده ثانیه در رکعت چهارم بعد از فراغ از تسبیح این دعا بخوانند سبحان من لبس العز والوقار سبحان
من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان
ذی القدرة والکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک واسمائک الاعظم و
کلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد واهل بیته وافعل بی کذا وکذا ظاهر این است این دعا در سجده
اخیر مستحب است نه اینکه شرط در این نماز بوده باشد باین معنی که چنین نیست که لازم بوده باشد این دعا در این
نماز پس با عدم این دعا نیز میتوان نمود لکن با این دعا اکمل و افضل خواهد بود والحاصل هرگاه کسی این چهار رکعت
نماز شب را باین کیفیت اتیان نماید مدرک هر دو فضیلت خواهد بود یعنی انشاء الله تعالی جامع ثواب صلوة لیل
و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و اگر در هر شب چنین ننماید مناسب این است که در شبهای جمعه چنین نماید اگر
بر سبیل استمرار چنین ننماید لااقل بعض اوقات چنین نماید و اما دو رکعت باقی از هشت رکعت را آنچه از آن
سرور اهل معرفت و رضا صلوات الله علیه مرویست آنست که آنجناب در رکعت اولی بعد از حمد سوره تبارک
تبارک الذی بیده الملک و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر تلاوت

نموده



میفرموده اند دوم آنست که در کل شش رکعت بعد از حمد قرائة طوال مفصل نماید و این قول مرحوم علامه است در قواعد
مراد از مفصل سوره محمد است تا آخر قرآن و سوره مفصل منقسم میشود بطوال و قصار و متوسطات و مراد بقصار مثل
توحید و جحد و امثال آنهاست و مراد بمتوسطات مثل عم و والسماء والطارق و نحو آنهاست سیم آنست که در هر رکعت
از این شش رکعت بعد از حمد قرائة توحید نماید سی مرتبه مثل دو رکعت اول و این را شیخ مفید در مقنعه ذکر
فرموده است و فرموده است اگر این را خوانده در هر یک از هشت رکعت ده مرتبه سوره توحید را تلاوت نماید
چهارم آنست که در هر یک از شش رکعت قرائة سوره مطوله نماید مثل انعام و بقره و این را شیخ در مصباح و
غیره ذکر فرموده است پنجم آنست که اقتصار نماید در جمیع رکعات بتوحید در هر رکعت یک مرتبه و عمل بهمه اینها
خوبست بمقتضای سعه وقت و مجال و تضیق آن معمول میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و تطویل دهد در قنوت
باشتغال بمناجاتهای مناسب بالتضرع والابتهال انسب خواهد بود لکن اگر دو رکعت اول را با حمد و سی مرتبه
توحید در هر رکعت و بقیه را در هر رکعت بحمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در قنوت دهد باشتغال بمناجاتهای
مناسب بالتضرع والابتهال و تذکر عظمت ذو الجلال و عادت را همین نحو مستمر کند انشاء الله تعالی درک ثواب
عظیمه خواهد کرد و اما دو رکعت شفع را پس میتواند در هر دو رکعت اقتصار نماید بحمد و توحید و میتواند در
دو رکعت شفع در رکعت اول حمد و قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی حمد و قل اعوذ برب الناس بخواند
و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بحمد و توحید یک مرتبه یا سه مرتبه اولی آنست که در دو رکعت شفع اقتصار نماید
بحمد و توحید و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بحمد و سه مرتبه توحید و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس و مستحب آنست که در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از قرائة اتیان بقنوت
نماید و قول بسقوط قنوت در نماز شفع ضعیف است سؤال نماز قضا در ذمه زید هست و در اول وقت نماز
ادا خود را میکند چه با جماعت و چه فرادا و احتیاط در این هم میکند و نماز ادا خود را تا چند ساعت تاخیر میاندازد آیا
شما چه خبر است در اول وقت نماز ادا خود را میکند یا نه و بسیار مشتاق بجماعت است این شخص میخواهد نماز خود را
با جماعت بکند بر فرض آنکه نماز ادا در اول وقت جایز نباشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد و در اول وقت
نماز را بکند نماز او چه صورت دارد جواب ظاهر جواز اتیان بنماز حاضره است در اول وقت با اشتغال الذمه

بقضا و عدم لزوم تاخیر ست تا ضیق وقت لکن احتیاط شده بهتر در تقدیم قضا و عدم اتیان بادا قبل از ضیق وقت و اگر عامی با عدم اطلاع برای مجتهد و تقلید اتیان بحاضره در سعه وقت نماید ظاهر آن ست که صلوة آن فاسد اگرچه بعد از اطلاع بجواز تقدیم یا تقدیم صلوة او صحیح باشد و اعاده صلوتیکه در سعه وقت با عدم اطلاع اتیان نموده یا قضای او لازم و احوط ست والله العالم شوق جماعت مقتضی این ست که نماز بجماعت شده باشد اگر ادائی بوده باشد قضا بوده باشد اما در مسئله اگرچه حقیر حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بآخر وقت نمیکنم لکن احتیاط شده به در رعایة میدانم سوآل هرگاه کسی در رکعت ثانی سلام گفته و ما بقی را نگفته و معلوم شد که دو رکعت مانده برخیزد و نماز را اتمام نماید و سجده سهو بعمل بیاورد و سهوا داخل نماز دیگر شود و در وسط حمد رکعت ثانی متذکر شود بیان نمایند که آیا سلام بر این اطلاق میشود و باعث سجده سهو میشود یا نه و بر تقدیر ثبوت بجا بیاورده و داخل نماز دیگر شود آیا باعث بطلان نماز ثانی یا اولی میشود یا نه جواب لفظ السلم بدون انضمام علیکم بر او صیغه معتبره در صلوة نیست بنا بر این زیادتی او موجب سجده سهو بجهة زیادتی تسلیم نخواهد بود لکن کلام در این ست که آیا تسلیم در غیر محل از جمله تکلم بغیر قرآن و دعا و ذکر ست یا نه بلکه از جمله دعا ست صریح علامه مرحوم در بعضی از مصنفات و جمعی از متاخرین اول ست و بعضی از مجتهدین معاصرین دامت افاداته بر تصریح بران نموده اند بنا بر این لفظ السلم در غیر محل تسلیم موجب سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول در صلوة متذکر شود که سجده سهو را بجا بیاورده فورا اتیان بسجده سهو نماید محتاج باعاده صلوة نیست بلکه جایز هم نیست اگرچه امتداد بین فراغ از صلوة و اوان تذکر باشد و تکلم نموده باشد و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود نماز را اتمام نموده سجده سهو را بعمل آورد احتیاطا اعاده صلوتین نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در این باب نیست و این تفصیل مذکور را اختصاصی بتکلم سا بیا ندارد بلکه این ست که بهر موجبی از موجبات سهو جاری نیست سوآل هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه میباشد اما معلومش نباشد که واجب کدام ست و مندوب کدام و مع ذالک نماز کرده نمازش صحیح ست یا فاسد و اگر کسی بعضی از امور واجبه نماز را با علم بوجوب آنها اخلال نموده باشد از قبیل علمانیه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم شود که آنها واجب بوده نماز صحیح یا اعاده آنها لازم جواب اگر افعال واجبه و مندوبه صلوة در نظر مصلی مخفی نباشد و در جمیع قصد قربة

نقطا



نقط نموده باشد ظاهرا صلوة صحیح قضا و اعاده چنین صلوتی لازم نیست و اگر از راه دیگر خلل در او نباشد و اخلال بواجبی از واجبات صلوة عمدا موجب فساد او ست اعم از اینکه عالم باشد بوجوب آن جزئی یا نه لکن در صورتیکه متمکن از تعلیم بوده باشد و اعاده یا قضا از جمیع صلوة واقعه بنحو مزبوره لازم ست سوآل اگر کسی قضای نماز یومیه داشته باشد ظن ایا در این صورت میتواند نماز نافله را بعمل آورد یا نه جواب اگر فعل اشتغال الذمه بقضا مسبوق بعلم باشتغال الذمه بأو بوده باشد احوط ترک تنفل ست تا ظن برائة ذمه از قضا حاصل شود و اگر مسبوق بعلم باشتغال الذمه بقضا نبوده باشد اتیان بصلوة نافله عیب نیست سوآل هرگاه کسی عرفا کثیر الشک بوده باشد لکن در بعضی احوال بسبب تامل در قراین از برای او علم یا ظن حاصل میشود بان فعل وجود یا عدم او در بعضی دیگر حاصل نمیشود یا همیشه بعد از تامل بسیار ظن برای او حاصل میشود آیا این تامل بر او لازم ست یا نه در فرض تقدیر لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود بنا را بر صحت گذارد و یا آن فعل مشکوک فیه را بعمل آورد جواب اگر این حالة که بتامل قراین در اینها علم یا ظن حاصل میشود ملکه خلقیة در او باشد صدق کثیر الشک بودن داشته باشد باین معنی با انضمام اینها با حالتیکه نه چنین ست مصداق کثیر الشک شود با قطع نظر از اینها کثیر الشک باشد تامل ظاهرا لازم و عمل بمقتضای ما یظهر بعده متحتم و اگر بر حالة شک ماند اتیان مشکوک فیه اگر در اثنای ... باشد واجب و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شک در اینها متعین و اگر ملکه خلقیه نداشته باشد بلکه از ... مسبوق بصدق کثیر الشک مثلا باشد اگر قبل از تامل عالم باشد که بتامل علم یا ظن حاصل خواهد شد ظاهرا تامل لازم نباشد لکن احوط ست و اگر بعد از تامل باقی بر حالة شک ماند چنانکه اول بنا بر صحت گذارد و اتیان مشکوک فیه با ابطالش جایز نیست سوآل نماز شفع مفصول از وتر میباشد یا نه بلکه بجهة بر ده بکسلام میباشد مثل نماز مغرب جواب معروف از مذهب فقهای شیعه انفصال شفع از وتر بتسلیم و وصل بنحو مذکوره چنانکه عامه میکنند الی بعضی متاخرین مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی میل بتخییر بین فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیف ست بجهة آنکه در محل خود مفصل بیان نموده ایم بلی انفصال متعین ست سوآل اگر کسی نماز با قضا میکند و اگر در صف جماعت بوده باشد اذان و اقامه باید بگوید یا ساقط میشود جواب اذان و اقامه در نماز قضا خواه ادائی خود بوده باشد یا از غیر خود در صف جماعت ساقط نیست حکم بسقوط

اذان و اقامه در صف جماعة در صورتیست که نماز ادائی بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی
در آن مابین آنکه در صف جماعة باشد یا در مکان دیگر نیست پس اگر متوالی اتیان بصلوة متعدده نماید
در صلوة اول اذان و اقامه هر دو میگوید و در غیر اولی اختصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود او باشد
در صورت مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه بعنوان اتصال احتیاط مقتضی این است که
در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید سوال هرگاه کسی که متحمل نماز غیر شده باشد باجاره آیا لازم است او را
اذان و اقامه در آن یا حکم آن حکم نماز خود نایب است جواب در صورت شرط در حین اجاره اشکالی
نیست در لزوم باین معنی که اگر شرط رعایة هر دو شده باشد یا احدهما عمل بمقتضای شرط لازم است و در
صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و همچنین است هرگاه موجر شرط اخلال نماید اشکالی نیست در عدم
لزوم و حصول امتثال بدون اذان و اقامه با آنکه اخلال اذان موجب عدم اجزا نشود و اما اخلال اقامه
مضر با متثال بوده باشد سوال هرگاه کسی در دو رکعت آخر اقتدا نماید بامام کیفیت قرائة او بچه نحو باید باشد
جواب اگر نماز اخفاتی است اخفات مینماید و ظاهر این است که چنین بوده باشد در صلوة جهریه مگر در
صورتیکه در رکعة ثانیه که بعد از سلام امام است جهر در قرائة نماید سوال هرگاه ماموم ملحق شود بامام در
رکعة ثالثه امام و متمکن از اتمام قرائة و درک امام در رکوع نبوده باشد آیا اتمام قرائة نماید و در رکوع
منفرداً اتیان نماید ملحق شود بامام در سجود یا قطع قرائة نماید و ملحق شود بامام در رکوع جواب اگر متمکن
از اتمام قرائة فاتحة الکتاب باشد باین معنی که قرائة فاتحة الکتاب را اتمام نماید و ملحق شود بامام در
رکوع لازم است که قرائة تمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قرائة حمد نبوده باشد یعنی
اگر اتمام قرائة حمد نماید درک امام در رکوع نخواهد نمود ظاهر این است جایز است که قطع نماید قرائة را
لکن احتیاط این است که ملحق شود بامام در رکوع بلکه ذکر واجب را اتیان نماید در حالة بودن امام
در رکوع تحقیق المسئلة علی ما ینبغی یطلب فی المجلد الثالث والخامس من مطالع الانوار المقتبس من انوار
الائمة الاطهار علیهم الاف التحیة من الرئوف الغفار سوال چه میفرمایند بخصوص آنکه لباس از کسی
عوض شده است و صاحب لباس مشخص نیست آیا با چنین لباس عوض نماز جایز است یا نه و بر فرض عدم





جواز بسیار کسی با او نماز کند در وقت و در خارج وقت اعاده لازم است یا نه و همچنین بنا بر فرض عدم جواز تصرف
او جایز است یا نه تفوقات مسئله را بیان فرمایند جواب با اذن شاهد حال است که مالک آن راضی است
متصرف نمودن در آن مطلقا یا در خصوص نماز کردن در آن یا نیست در صورت اولی اشکالی در تصرف نمودن
اقدر یکه اذن شاهد حال ناطق بر آن است نیست و در صورت ثانیه یعنی اذن شاهد حال در تصرف نمودن در
آن حاصل نیست یا عالم است که این لباس از کسی است که لباس او را برده یا نه اگر عالم است این از آن کسی
که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه آن شخص سهواً برده یا نه که در صورت اولی خالی از آن نیست که
این لباس مساوی لباس او است یا پستتر از آن است یا بهتر و در دو صورت اولی ظاهر این است من باب
التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه که این لباس بهتر از لباس او بوده باشد اگرچه تحقق آن
مستبعد است لکن بر فرض تحقق غالباً اذن میبایند بوده باشد بر رضای مالک متصرف در آن الا اراده خواهد داشت
که احسن را سهواً بگذارد و پستتر برده باشد مگر در صورتیکه بعض اغراض فاسده را در نظر داشته باشد و در
صورت ثانیه یعنی شخص بوده باشد که عمداً نکرده در این صورت یا عالم است که آن شخص تصرف در مال این
شخص مینماید یا نه اگر علم دارد که تصرف مینماید در صورت مساوات یا ادون بودن آنچه نزد این شخص است
تصرف میتواند نمود و در صورت عدم علم با آنکه آن شخص تصرف مینماید این مال حکم مال مجهول المالک خواهد داشت
و همچنین در صورتیکه عالم نیست که این لباس از کسی است که مال او را برده خواه عالم بوده باشد از غیر آن
کس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از آن شخص بوده باشد چنانچه احتمال میدهد از غیر آن کس
بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است حاکم شرع میتواند باین شخص
داد که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک اینها همه در صورتی است که مایوس بوده باشد از پیدا
شدن مالک و ایصال از او بمالک آن یا متمکن از ایصال بمالک متعین است که بمالک رسانیده خواه متمکن
بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه سوال اینکه مشهور است که کثیر الشک اعتبار بشک او نیست چه معنی
دارد جواب کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک چنانچه موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک
کند دو رکعت است یا سه رکعت بنا را بر سه میگذارد و هرگاه شک کند که رکوع کرده است یا نه و سجود کرده است

بنا بر این دو ... منحصر بشک در عدد [illegible] بوده ... در صورت شک ... [illegible]

باشد نماز را میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قرائت را بعمل آورده است یا نه نماز را میگذارد که بعمل آورده است
و هرگاه شک کند که دو رکوع کرده است یا یک نماز را میگذارد که یک رکوع کرده است و هرگاه شک کند که
چهار رکعت نماز کرده است یا پنج نماز را میگذارد که چهار است **سؤال** تکرار زلزله موجب تکرار صلوة هست
یا نه **جواب** این بر چند قسم میشود **اول** آنست که زلزله شد بعد از آن نماز کرد و بعد از نماز زلزله دیگر
شد در این صورت بی‌اشکال موجب تکرار صلوة است **دوم** آنست که زلزله شد و قبل از اتیان زلزله
زلزله دیگر شد لکن فصل مابین دو زلزله بنحوی نبود که متسع از برای صلوة بوده باشد این که تکرار ظاهر این است که موجب
تکرار در صلوة نشود **سیم** آنست که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل مابین دو زلزله متسع
از برای صلوة بوده و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرار صلوة است بتکرار زلزله لکن ظاهر این است که اجتزاء بصلوة
واحد بتوان نمود **سؤال** در نماز جماعت اطاعت امام در چه چیز واجب است و در چه چیز واجب نیست **جواب**
این سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما متابعت در افعال
مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعت از علما در این دعوی اجماع کرده‌اند بلکه ظاهر
میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علمای خاصه و عامه است و معنی متابعت آن است که لازم است
قبل از امام مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام در رکوع بوده باشد اما
معیت یعنی باهم یک دفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن احتیاط در ترک
و بعضی از علما حکم فرموده‌اند در صورت معیت اگرچه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی است و همچنین است
دخول در سجود و رفع راس از رکوع و سجود و قیام پس تقدم در هیچیک از اینها جایز نیست بلکه میباید بعد از
امام داخل در رکوع شود و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در رکوع
شود و بعد از رفع راس او رفع راس نماید و همچنین است بعد از ایستادن امام بایستد اما باهم پس احوط ترک است
بنابراین هرگاه مخالفت نماید پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی نیست یا متعمدا خواهد بود یا خطاء و سهوا
پس اگر متعمدا بوده باشد مشهور مابین علما این است این شخص اگرچه آثم است لکن نماز باطل نیست بلکه لازم است
صبر نماید تا امام برکوع رود و این قول را شیخ شهید در ذکری نسبت داده بجمیع متاخرین و صاحب مدارک

فرموده



فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این ندیده‌ام لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول
در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است و عود در رکوع
مستلزم تعدد رکن است دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده است و مثل این است
دخول در سجود متعمدا قبل از دخول امام در سجود و همچنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور در جمیع این مواد
این است که این شخص ماموم آثم است از ترک متابعت لکن نمازش صحیح است لازم است صبر نماید تا امام با او ملحق
شود احتیاط در همه اتمام صلوة و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت در صورت عدم اعاده و اما هرگاه
رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا پس مشهور در اینجا نیز مثل سابق است یعنی اگرچه این شخص
آثم و مستحق عقاب است لکن نماز او صحیح است لازم است تا صبر کند تا امام ملحق شود با او و در این مسئله اگرچه اسهل
از سابق است نظر باینکه ممکن است کسی بگوید که رفع راس از رکوع و سجود واجب بالاصاله نبوده باشد تا از
فساد آنها فساد صلوة لازم آید مجملا باز احتیاط در این صورت نیز اتمام صلوة و اعاده یا قضا است و اینها در
صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع یا سجود شد
باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا غفلة مثل اینکه بعد از فراغ از قرائت امام غفلة از اینکه
محل قنوت است برکوع رفت در این وقت مشهور مابین فقها این است که لازم است عود نماید بجهة درک
متابعت پس رفع راس از رکوع نماید و ثانیا برکوع یا سجود میرود و مرحوم علامه در تذکره حکم باستحباب
عود فرموده و محل رد وجوب است و همچنین است هرگاه رفع از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا و المستند
فی ذلک الصحیح المروی فی ت عن علی بن یقطین قال سالت ابوالحسن ع عن الرجل یرکع مع امام یقتدی به
ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکوعه معه و الصحیح المروی عن ربعی بن عبدالله و الفضیل بن یسار عن
ابی عبدالله ع قال سالناه عن رجل صلی مع امام یأتم به ثم یرفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه
من السجود قال فلیسجد و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد ذکر اینها در رفع راس از رکوع و سجود لکن ممکن
که استدلال کرده شود باینها در صورتی که دخول در هریک از رکوع و سجود بوده باشد قبل از امام بطریق
اولی بعلت اینکه هرگاه رفع از هریک از رکوع و سجود قبل از امام موجب عود در رکوع و سجود بوده باشد که موجب

شد در کن ست یا انکه ممکن ست که کسی بکوید از واجبات بالاصالة نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول
در سجود قبل از امام عود را بجهة تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه انکه قول بتفصیل معلوم نیست
چنانچه بر متتبع در کلام اصحاب ظاهر ست و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازم نیست در تکبیرة الاحرام
باین معنی که جایز نیست که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بکوید اما با هم کفتن دو جهت
انهم جایز نباشد پس لازم ست که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بکوید اما در غیر تکبیرة
الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب ست **تحقیق حال** مقتضی بسط کلام ست در این مقام پس
میکوییم در این باب چند مطلب ست **مطلب اول** متابعت در اذکار واجبه مثل ذکر واجب واحد در رکوع
و تشهد واجب و تسبیحات اربع بکوفته در رکعت ثالثه و رابعه و در این مقام حکم بوجوب متابعة در اذکار مستحبه
مثل متابعة در قنوت و زیاده از ذکر واجب در رکوع و سجود و هکذا پس در این مقام نیز حکم بوجوب متابعة
مشکل ست بلکه از مسامحات لکن احتیاط در این مقام مراعات این ست و ظاهر شیخ شهید در جمله از کتب او
و محقق ثانی وجوب ست پس احوط این ست که سبقت بر امام در اذکار مستحبه ننماید **مطلب ثانی** این ست
که آیا لازم ست بر ماموم متابعت امام نماید در مقدار اذکار مثلا امام در رکوع اقتصار مینماید بسه ذکر بر
بر ماموم لازم ست که علاوه از سه ذکر بکوید ظاهر این ست که لازم نباشد بلکه دور نیست که مسئله محل اشکال نیز
نباشد باین نحو متابعة امام نماید در انچه امام میکوید و بعد از فراغ امام اتیان بذکر دیگر میتوان نمود مثل اینکه
در رکوع امام اقتصار بسه ذکر مینماید ماموم بعد از فراغ امام دو ذکر دیگر میکوید یا صلوات را اعاده مینماید بلکه
حکم باحتیاط متابعة باین معنی نیز مشکل ست بلکه نظر بعمومات حکم بافضلیة ممکن ست و هم چنین ست حال در سجود
و قنوت پس اقتصار در اذکار مستحبه بر انچه امام میکوید لازم نیست بلکه احتیاط آن نیز مشخص نیست در نحو اینکه
بعد از فراغ امام بکوید یا قبل از امام بکوید بجز انچه را که امام بکوید مثل انکه قبل از دعای قنوت امام صلوات
ترک مینماید ماموم میتواند قبل از امام بکوید و بعد ملحق بامام شود در انچه را که میکوید امام متابعت کند **مجملا**
اذکار مستحبه که امام میکوید اولی این ست متابعت نماید با امام باین معنی که قبل از امام نکوید و اما اقتصار بر انچه
میکوید لازم نیست **سوال** در جاییکه واجب ست بر ماموم متابعة امام یا احوط متابعة ست علم معتبر ست

یا اکتفا



یا اکتفا بمظنه میتوان نمود **جواب** در صورتیکه در اقوال صوت امام را بشنود اکتفا بمظنه مینماید پس همینکه مظنه (در بعض)
هم رسید که امام شروع بذکر رکوع مثلا نموده کافی ست تحصیل علم ضرور نیست و اما در افعال پس اگر ماموم متمکن از
مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه در عقب سر امام بوده باشد و در این صورت اکتفا بنقل نمی نماید بلکه مشاهده
امام نماید اگر برکوع رفته برکوع رود و اکتفا بمظنه که از دخول ماموم در رکوع بهم رسد ننماید و اما هرگاه متمکن
از مشاهده امام نبوده باشد مثل انکه ظلمت مانع باشد یا انکه عایقی دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات
از قبله بوده باشد در این صورت ظاهر این ست که اکتفا بمظنه میتوان نمود و تاخیر بجهة تحصیل علم لازم نباشد
بلکه دور نیست که اکتفا بمظنه جایز بوده باشد اگر چه تا تاخیر ممکن از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده باشد
و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی حب عن الحسن ابن علی ابن فضال قال کتبت الی ابوالحسن الرضا ع فی رجل
کان خلف امام یاتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع فلما رآه لم یرکع رفع راسه
ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک علیه صلوته ام یجوز تلک الرکعة فکتب یتم صلوته فلا تفسد بما صنع صلوته
وجه الدلالة هو ان الظاهر من الاول انه اعتقد جواز رکوع الامام فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع وقرره ع
من غیر تفصیل من الصور **سوال** درک جماعة بچه چیز متحقق میشود **جواب** درک رکعة در نماز جماعة حاصل
میشود در چند صورت **اول آنست** که ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از
شروع او بقرائة **دوم** آنست که ماموم داخل در نماز شود در اثنای قرائة حمد یا سوره **سیم** آنست که
داخل در نماز شود بعد از قرائة حمد یا سوره لکن پیش از انکه امام تکبیر رکوع را کفته باشد یا در حالتیکه امام
تکبیر رکوع را میکوید در این چند صورت بلا اشکال درک رکعة کرده خواهد بود **چهارم** آنست که داخل شود
ماموم در نماز بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر رکوع را شنیده باشد در این صورت انچه ظاهر
میشود از کلام شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و در باب جماعة از کتاب نهایه آن ست که درک
رکعة کرده نخواهد بود لکن مشهور و حق آن ست که در این صورت نیز درک جماعة کرده خواهد بود **پنجم**
آنست که ماموم داخل در نماز در رکوع شود در حالتیکه امام داخل در رکوع شده باشد قبل از انکه امام
مشغول ذکر واجب رکوع شود **ششم** آنست که داخل شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب

لکن در حال اشتغال امام بذکر مستحب بجهت آنکه ماموم اتیان بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب
در رکوع به تسبیح مستحب در رکوع در این دو صورت نیز درک رکعت جماعت کرده خواهد بود یازدهم آنست
که ماموم داخل در رکوع شد وقتیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از تسبیح اگرچه امام مشغول صلوات
بوده باشد تعیین ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال امام بصلوات دوازدهم آنست که
ماموم در رکوع داخل شد در حالیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از جمیع اذکار لکن در حال بودن امام
در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب نماید سیزدهم آنست که مثل دوازدهم ست مگر اینکه امام برفع راس از رکوع
نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلاً او بعضاً در این سه صورت ظاهر این ست که درک رکعت شده
باشد لکن احتیاط این ست که بعد از فراغ از نماز اعاده نماید در هر یک از این سه صورت که بوده باشد
خصوصاً صورت اخیره سؤال هرگاه ماموم داخل در رکوع یا سجود شود باعتقاد آنکه امام برکوع یا بسجود
رفته باشد یا ماموم رفع راس از رکوع یا سجود نماید باعتقاد آنکه امام رفع راس نموده باشد و بعد
معلوم شود که اشتباه نموده خواست ملحق بامام شده باشد امام داخل در رکوع یا سجود شود قبل از اینکه
امام رفع راس نماید یا امام رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از آنکه ماموم عود برکوع یا بسجود نماید
در این حال تکلیف ماموم چه چیز ست جواب آنچه بخاطر این قاصر میرسد این ست که فرق باشد ما بین
دخول در فعل و خروج از فعل توضیح مقام مقتضی این ست که گفته شود اگر ماموم داخل در رکوع یا سجود شده
باعتقاد اینکه امام برکوع یا بسجود رفته باشد و بعد معلوم شود که نه چنین بوده اراده نموده که عود نموده متابعت
امام نماید قبل از رفع راس ماموم امام برکوع یا بسجود داخل شود در این صورت ظاهر این ست که واجب
باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیاً برکوع یا بسجود رود و نظر باینکه آنچه قبل از این از او صادر شده مکلف
او نموده امتثال او برکوع یا بسجود بعمل نیاورده پس لازم ست که راست شود ثانیاً برکوع یا بسجود رود
اما تحصیل امتثال نموده باشد و این در صورتیست که دخول در فعل قبل از امام بوده باشد و اما هرگاه خروج
از فعل قبل از امام شده باشد یعنی رفع راس نموده از رکوع یا سجود باعتقاد اینکه امام رفع راس نموده و بعد
مشخص شد که چنین نبوده خواست عود نموده باشد برکوع یا بسجود و امام رفع راس نمود در این صورت

ظاهر



ظاهر این ست که اکتفا نماید بآنچه شده بلکه عود نمودن کمال اشکال دارد بجهت آنکه دخول در رکوع یا سجود مشروع
بوده کما هو المفروض و عود مستلزم زیادتی رکن ست و آنچه از ظواهر نصوص ظاهر میشود این ست که عود برکوع
یا سجود لازم ست در صورتیکه ملحق شود بامام در هر یک از رکوع و سجود که بوده باشد و این در صورت مفروضه منتفی ست
پس ظاهر این ست در چنین صورت عود نمودن جایز نبوده باشد و آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب که
حکم فرموده اند بعود در رکوع و سجود ظاهر این ست که مراد ایشان مطلق نبوده باشد بلکه در صورتیست که بعود لحوق بامام
در رکوع یا سجود متحقق شود بلکه این مصرح به ست در کلام شیخ طایفه چنانچه اشاره خواهیم نمود و دو حدیث
که در رکوع وارد شده مقتضی عود ست در صورت مذکوره احدهما صحیحه علی ابن یقطین قال سألت ابا الحسن ع
عن الرجل یرکع مع الامام ثم یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه والثانی ما رواه علی ابن
سهل الاشعری عن ابیه عن علی ابن الحسن ع قال سألته عمن رکع مع امام یقتدی به ثم رفع راسه قبل الامام قال
یعید رکوعه واما ما ورد فی السجود فهو وان کان موهما للاطلاق وهو ما رواه الفضل بن یسار عن ابی عبد الله
عن رجل صلی مع الامام یاتم به ثم رفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه من السجود قال فلیسجد لکن
الظاهر ان المراد منه صورت امکان اللحوق بالامام فی السجود ولذا قال شیخ الطایفه فی یب ومن صلی مع
الامام یاتم به فرفع راسه قبل الامام فلیعد الی الرکوع حتی یرفع راسه معه وکل اذا رفع راسه من السجود قبل
الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه مع الامام ثم قال روی ذالک ای اورد الحدیث المذکور سؤال
ماموم داخل در رکوع شد شک دارد که امام را درک نموده یا نه یا آنکه تکبیرة الاحرام گفت خواست که برکوع
رود امام رفع راس از رکوع نمود ماموم چکار کند جواب در هر یک از این دو صورت ماموم مدرک
رکعت نخواهد بود لکن در صورت ثانیه یکی از سه امر را میتواند اختیار نمود اول آنکه با امام داخل در سجود شود
و سجده را بعمل بیاورد و ظاهر این ست هرگاه چنین نماید فضیلت رکعت را درک کرده خواهد بود اگرچه این
از رکعات نماز او محسوب نمیشود بلکه لازم ست بعد از قیام استیناف صلوة نماید و هو المستفاد من الصحیح
المروی فی یب عن صفوان عن ابی عثمان عن معلی ابن خنیس عن ابی عبد الله ع قال اذا سبقک الامام
برکعة فادرکته وقد رفع راسه فاسجد معه ولا تعتد بها بلکه این حکم اختصاص باین صورت ندارد و در هر وقت

که برسد امام ایشان برکوع کرده باشد سحب این است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام بسجود رود خواه قبل از هر دو سجده
بوده باشد یا در اثنای سجدتین پس هر یک سجده را با امام میکند بعد از قیام استیناف صلوة میکند ثانی آنکه
که صبر نماید تا امام سجود کند و برخیزد و موافقت با امام نماید پس رکعت دوم امام مثلا خواهد بود رکعت اول
ماموم و سیم آنست که در چنین صورت ماموم قصد انفراد میکند نماز را منفردا اتیان میکند **سوال** در احادیث
و کتب فقها رضوان الله علیهم وارد شده که ماموم مسبوق بلفظ مطلق اعم از آنکه مسبوق بیک رکعة بوده باشد
یا بیشتر باید حمد و سوره را بخواند در دو حدیث تمثیل این را اینجا می زده اند که رکعت اول و دوم آن سیم و
چهارم امام بوده باشد بعضی از کتب فقها نیز چنین ذکر کرده اند آیا در این صورت مثال را اخص از ممثل
دانیم و ممثل را تعمیم دهیم هر گاه یک رکعت پیشی کرفته باشد بر ماموم ماموم خود متوجه قرائة حمد و سوره شود در
اول نماز مثل بکر یا آنکه همچنین دانیم که مثال و ممثل عین هم بکرند و در صورتیکه امام یک رکعت پیش افتاده باشد ماموم
باید حمد و سوره بخواند و ذکر حکم شرعی اجتهادی از ایشان فرمایند که عند الله حجة بوده باشد **جواب** ماموم
مسبوق یا مسبوق است بیک رکعت مثل اینکه در رکعة ثانیه ملحق بامام شده یا بدو رکعت مثل اینکه در رکعة ثالثة ملحق شده
یا مسبوق است بسه رکعت مثل اینکه در رکعت رابعه ملحق بامام شد در جمیع صور ثلث قرائة بر ماموم لازم است ولکن
از قرائة لکن در صورت اولی قرائة میکند در رکعة ثانیه خود که ثالثه امام است نه در رکعة اولی خود و در دو صورت
اخیره در هر دو رکعة قرائة میکند اما مستند در صورت اولی و ثالثه پس حدیث حسن است روایت شده در کافی و تهذیب
از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده اذا سبقک الامام برکعة فادرکت القرائة
الاخیرة قرأت فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک فان لم تدرک معه الا رکعة واحدة قرأت فیها وفی التی تلیها
و قوله قرأت فی الثالثة الی اخره دلیل بین علی عدم وجوب القرائة فی الرکعة الثانیة للامام وهی الرکعة الاولی
للماموم و اما مستند در صورت ثانیه پس حدیث صحیح است مروی در کافی عن عبد الرحمن ابن الحجاج عن ابی عبد الله ع
قال سألته عن الذی یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقرائة فقال اقرأ فیهما فانهما لک
الاولیان و لا تجعل اول صلوتک اخرها چنانچه مستند در صورت ثانیه و ثالثه حدیث صحیح است روایت شده
در فقیه و تهذیب از زراره از مخزن علوم اوایل و اواخر امام محمد باقر ع که فرموده اذا ادرک الرجل بعض

الصلوة



الصلوة وفاته بعض خلف امام یحتسب الصلوة خلفه جعل ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء
الاخیرة رکعتین وفاته رکعتان قرأ فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب فاذا سلم الامام قام فصلی
الاخیرتین لا یقرأ فیهما انما هو تسبیح و تهلیل و دعاء لیس فیهما قرائة و ان ادرک رکعة قرأ فیها خلف الامام فاذا
سلم الامام قام فقرأ ام الکتاب ثم قعد فتشهد ثم قام فصلی رکعتین لیس فیهما قرائة و اما آنچه مستفتی ذکر نموده
در حدیث وارد شده که ماموم مسبوق مطلقا باید حمد و سوره بخواند چنین حدیثی در کتب احادیث الی الآن بنظر
نرسیده و آنچه ذکر نموده در دو حدیث تمثیل آن را بماموی زده اند که رکعت اول و دوم آن سیم و چهارم امام بوده
باشد مقتضای این کلام این است که در دو حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان اطلاق میباید قرائة
حمد و سوره نماید مثل آنکه ماموم مسبوق به دو رکعة بوده باشد مثلا در چنین صورت جای رفت است که کفته شود
مثال اخص از ممثل است یا نه و چنین حدیثی الی الآن در نظر نیست اگر این شخص مستفتی شخص عامی است من غیر
علم و اطلاع چنین قلمی نموده نعوذ بالله من غضب الله و اگر شخص عالمی است التماس این است این دو نوع حدیث را
نقل نموده که مطلع شده باشیم **والحاصل** ان المستفاد من الصحیح المروی فی الکافی عن زراره عن ابی جعفر ع انه قال
کان امیر المؤمنین ع یقول من قرء خلف امام یأتم به فمات بعث علی غیر فطرة عدم جواز القرائة للماموم و اللازم
المصیر الیه الا اذا دل الدلیل علی خلافه وقد دلت النصوص المذکورة علی لزوم القرائة فی الموارد المذکورة
فاللازم المصیر الی ذالک پس ماموم مسبوق بیک رکعة در رکعة اول خود قرائة نمیتواند نمود و اما آنچه مستفتی ذکر
نموده که در کتب فقها وارد شده که ماموم مسبوق الی اخره این نیز خلاف واقع و افترا است بر فقها تا حال
در کتاب فقهی از کتاب فقها چنین چیزی بنظر نرسیده فضلا من جمیع کتبهم نعوذ بالله من غضب الله **سوال**
جمعی از مسلمانان زید را قابل امامت جماعة دانند او را تکلیف امامت کنند و او نیز قبول نماید و مشغول شود
لکن بجهة حدوث ناخوشی نموده در دهن و صوت بعض حروف را نتواند از مخارج ادا کند و تبدیل حرف
بحرف دیکر نماید مثل سین و صاد را نتواند بگوید و بدل آن شین بگوید و طا را دال و کاف را قاف گوید
امامت چنین شخص جایز است یا نه **جواب** اقتدا نمودن صحیح اللسان بچنین کسی باعلم بحقیقت حال جایز نیست
بلکه موجب فساد صلوة او است و اما هر گاه کسی که مثل او بوده باشد هر گاه متمکن از اقتدا بالصحیح القرائة نبوده باشد

باشکال اقتدا بچنین کسی میتواند نمود و اما در صورتیکه متمکن از اقتدا بصحیح اللسان و القرائة بوده باشد پس
احتیاط مقتضی این است در چنین صورت اقتدا بصحیح اللسان نماید بلکه احوط این است با امکان اقتدا
بصحیح القرائة ترک نماز منفردا نماید سؤال هرگاه اموریکه موجب سجده سهو در فرایض میشود در نوافل
اتفاق افتاد موجب سجده سهو میشود یا نه و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نماید در نافله سهوا بعد از دخول
در سجود متذکر شود یا اخلال بسجود نماید سهوا بعد از دخول در رکوع متذکر شود نافله محکوم بفساد است مثل
فریضه یا نه جواب این سؤال مشتمل بر سه مطلب است اول آنست که اسباب موجبه سجده سهو در فرایض
موجب سجده سهو در نوافل هست یا نه و ثانی آنست که اجزای منسیه که قضای آن بعد از تسلیم در فرایض
لازم است یا نه جواب اظهر در مطلب اول آنست که لزومی ندارد و یدل علیه الصحیح المروی فی فی و فی باب احکام
السهو من زیادات یب عن محمد ابن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن السهو فی النافلة فقال لیس علیه شیئی
قال فی الخلاف لا سهو فی النافلة و به قال ابن سیرین و قال باقی الفقهاء حکم النافلة حکم الفریضة فیما یوجب السهو
دلیلنا اجماع الفرقة و من اوجب علیه شیئا فعلیه الدلالة مطلب ثالث این است که اخلال برکن در نافله سهوا
یا زیادتی آن موجب بطلان نافله میشود یا نه جواب ظاهر از صحیح مذکور و اجماع منقول آن است که موجب
بطلان نمیشود لکن قال فی المدارک لا فرق فی مسائل السهو و الشک بین الفریضة و النافلة الا فی الشک
بین الاعداد فان الثنائیة من الفریضة تبطل بذلک بخلاف النافلة و فی لزوم سجود السهو فان النافلة لا سجود
فیها بفعل ما یوجبه فی الفریضة و لا یخفی ما فیه و مما یدل علی ان الزیادة فی الرکن فی الوتر غیر مبطلة الصحیح المروی
فی یب عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله ع فی الرجل یصلی الرکعتین من الوتر یقوم فینسی التشهد
حتی یرکع و یذکر و هو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکر
بعد ما یرکع مضی ثم سجد سجدتین بعد ما ینصرف و یتشهد فیهما قال لیس النافلة مثل الفریضة و فیه تامل لامکان ان
یقال ان امره بالقیام انما هو لدرک القیام المعتبر بعد الفراغ من الرکوع لکونه امر بالجلوس من الرکوع و لقائل
ان المراد منه الامر بالجلوس فی تلک الحالة و ای فصل ان کان المراد من قوله ع ثم یقوم فیتم صلوته انه یقوم
ثم یرکع و یسجد و یتم صلوته یتجه الاستدلال لکنه ممنوع لامکان ان یکون الامر بالقیام لما ذکرنا للرکوع ثانیا فلا





یتم الاستدلال نعم یمکن الاستدلال بالحدیث علی ان الاخلال بالرکن فی النافلة غیر مضر بناء علی ان المراد من
الوتر فی الحدیث هو الرکعات الثلث ای الشفع و الوتر و المعنی من السؤال انه نسی التشهد فی الرکعتین ای بعد کعتی الشفع الی ان یرکع للرکعة
الثالثة و اجاب ع بجلس من الرکوع فیتشهد و الظاهر ان المراد منه یتم الشفع ای یتشهد و یسلم ثم یقوم فیتم صلوته ای الرکعة الا
الاخیرة و الظاهر من سیاقه انه یاتی بالنیة و التکبیر فلا یکون الاخلال بالرکن مضرا فی النافلة الا ان یقال ان المراد
ثم یقوم و یتم صلوته بان یاتی بالرکعة المفردة من راس فلا یتم التمسک به فی عدم بطلان النافلة بالاخلال بالرکن
سهوا ایضا نعم بناء علی هذا الاحتمال یکون الحدیث دالا علی عدم فساد النافلة بزیادة الرکن لکون المفروض انه نسی
التشهد حتی دخل فی الرکوع فامره ع بالجلوس و الاتیان بالتشهد و مقتضاه صحة الصلوة التی تصادف زیادة الرکن
ساهیا فلا یکون تلک الصلوة مع زیادة الرکوع فیها الذی هو من الارکان فاسدة و هو المطلوب سؤال هرگاه امور یکه
موجب سجده سهو میشود از ماموم صادر شود در نماز جماعت مثل منفرد سجده سهو واجب است یا نه جواب
واجب هست کما یدل علیه الموثق المروی فی الفقیه و باب فضل المساجد و الصلوة فیها و فضل الجماعة من الزیادات
عن عمار انه سأل ابا عبد الله ع عن رجل سهی خلف الامام بعد ما افتتح الصلوة فلم یقل شیئا و لم یکبر و لم یسبح ثم تشهد
حتی سلم فقال قد جازت صلوته و لیس علیه شیئی اذا سهی خلف الامام و لا سجدة السهو لان الامام ضامن لصلوة
من خلفه قال فی الخلاف اذا سهی خلف من یقتدی به تحمل الامام عن سهوه و کان وجوده کعدمه ثم حکی الخلاف
عن بعض العامة و هو مکحول الشامی انه قال اذا قام مع قعود امامه سجد للسهو ثم قال دلیلنا اجماع الفرقة و قال
سید المرتضی فی الجمل و لیس علی الماموم اذا سهی خلف الامام سجدتا السهو اما احتیاط مقتضی مراعات سجده
سهو است سؤال هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزا واجبه و مستحبه نماز ننموده باشد نماز او صحیح است یا باطل جواب
ظاهر این است صحیح بوده باشد مگر در صورتیکه قصد وجوب کرده باشد در مستحب و قصد مستحب نموده باشد در واجب
در این صورت ظاهر این است که باطل بوده باشد سؤال هرگاه کسی بجهة جهالت در مسئله در رکعت اول
و دوم خود که سیم و چهارم امام است قرائة را اخفات نماید در نماز جهریه نماز او صحیح است یا باطل جواب ظاهر
این است که صحیح بوده باشد لکن احوط اعاده است خصوصا در صورتیکه وقت باقی بوده باشد سؤال چه میفرمایند
که شخصی شهری شروع در حفر قنات نموده در حوالی دهی که این قنات در نیم فرسخی قریه مذکوره واقع شده

وجه دران قریه مذکوره نمایان است و باید بالفرض در آن قریه بر سر قنات رفته باشد آیا نماز را اتمام
در حین اقامه و بعد از اتمام قصد اقامه میتواند کرد یا اقامه بر هم میخورد و چون در حین مکث در این قریه ظن
مقرون به یقین آن بوده که ده روز دران قریه خواهد بود نماز را قصر نموده قضا باید بکند یا جزو از قریه ای قنات
موازی بچهار از ربع شاه میباشد و چه دران نمایان است **جواب** این سؤال مشتمل بر سه مطلب است **اول**
آنست که کسی در محلی که قصد اقامه عشره ایام نموده و روز را در ان محل توقف نمود بعد از انقضای ده روز تا نیم
فرسخ از آن محل هر گاه برود این موجب قصر صلوة میشود یا نه **جواب** این مطلب این است که این موجب
قصر صلوة نمیشود بلکه اگر زیاده از نیم فرسخ نیز برود چنین است تا بمسافتیکه موجب قصر صلوة است نرود نماز را
تمام میکند در حین ذهاب و همچنین در مدت مکث در آن مکان که اقل از مسافتست و اما در حین ایاب
این متصور به دو صورت میشود **یک صورت** آنست که از آن مکان که انشاء سفر مینماید در این صورت
ظاهر این است در ایاب نماز را قصر میکند اگر چه عبورا و محل اقامه بشود **و صورت دیگر** آنست که از ان
محل انشاء سفر نمینماید بلکه از آن محل منظورش این است بمحل اقامه آمده باشد و از محل اقامه انشاء سفر
خواهد نمود در این صورت ظاهر این است که در ایاب نیز نماز را اتمام میکند **و مطلب ثانی** آنست که
کسی در مکانی که قصد اقامه نموده در اثنای ده روز هر گاه تا نیم فرسخی از ان مکان برود این موجب
قصر صلوة میشود بعد میشود یا نه **جواب** این آنست که هر گاه ان مزرعه نیم فرسخی ان قریه از توابع و لواحق
آن قریه بوده باشد بحدیکه هر گاه کسی در انجا نماز میگویند در آن قریه مانده یا از ان قریه بیرون رفته
بلکه اسم آن قریه اسم بوده باشد از برای ان توابع یا در این صورت ظاهر این است که قصر نبوده باشد
بلکه در این صورت هر گاه در حین قصد اقامه مقصودش این بوده باشد که در اثنای ده روز در انجا تردد
نماید مضر بقصد اقامه نیست و اما هر گاه چنین نبوده باشد پس اگر در حین قصد اقامه منظور این بوده باشد
که در انجا تردد نماید ظاهر این است که اقامه متحقق نشود و نماز را اتمام نخواند نمود بلکه باید قصر نماید **و مطلب ثالث**
آنست که مسافر در بلدی قاطع این جهت که ده روز توقف خواهد نمود لکن ظن قریب بقطع دارد که ده روز
یا زیاده توقف خواهد نمود در این صورت نماز را قصر نماید یا تمام **جواب آنست** که قصر مینماید و تمام

کردن



کردن صلوة موقوف است بر قطع بر توقف ده روز **مخفی نماند** که پنج هزار ذرع شاه زیاده از نیم فرسخ است
چه نیم فرسخ شرعی بقدر شش هزار ذرع است که هر ذرعی بقدر دو شبر بوده باشد **سؤال** چه میفرمایند در
خصوص لبس خز و سنجاب در حالت صلوة بخصوص خز سفید که در میان تجار و عاملین داد و ستد میشود
و مشتهر میگویند حیوان ان را دیده اند که بری میباشد البته سیاه و سفید ان هر دو بنظر رسیده است شفقت
فرموده صریحا قلمی فرموده که نماز اینها چه صورت دارد **جواب** آنچه مستفاد از اکثر اخبار وارده ائمه
اطهار میشود آن است که خز حیوان بحری است نه بری بسیار از اخبار صریح است که خز حیوان است صاحب
چهار دست و پا بعد از اخراج از آب میمیرد مثل ماهی و از بعضی اخبار ظاهر میشود که آن سگ آبی است و از
بعضی احادیث اگر چه ظاهر میشود ان حیوانی است بیجرد در بر لکن صریح است در اینکه محل و ماوای ان در بحر است
نه بر بنا بر این با وجود اتفاق تجار و عاملین در جلود یکه حال متداول میباشد بر اینکه دیده اند ان حیوانی بری است
نه بحری چنانچه ظاهر از سؤال است از جلود خز یکه در خز بیت بجویز صلوة در ان شده نخواهد بود بلکه ان حیوان
بری که دیده اند این پوست از آن است اگر چه معلوم باشد که غیر ماکول اللحم است نماز در اینها جایز نیست
قطعا و همچنین بحسب ظاهر اگر مشکوک فیه باشد که ان حیوان ماکول اللحم میباشد یا نه و اگر معلوم باشد که ان حیوان
ماکول اللحم بوده نماز در آنچه جایز است قطعا و آنچه مذکور شد بنا بر فرض سؤال است که تصریح شده بر آنکه تجار
متفقند بر اینکه حیوان ان را دیده اند که بری است و اگر نه چنین باشد بلکه اینها محض از سائلی بوده یا آنکه بعضی حکی
روایت بوده باشند لکن اعتبار را اقوال اینها نباشد یا آنکه بعضی دیده باشند در اطراف بحر میگردیده و بالجمله یقینا
که حال متعارف و متداول است بین الناس و متفق بر اینکه خز است و معلوم نبوده باشد از حیوان
بر ثابت یا بحری یا معلوم بوده باشد از حیوان بحری است نه بری ظاهر این است که نماز در ثوب معمول از او
بر آن مثل جبه و امثال آن بی اشکال جایز بوده باشد و اما در پوست ان اگر چه مسئله خلاف است جمعی از فقهاء
اعلی الله تعالی مقامهم نماز در ان را تجویز نمیکنند لکن مشهور مابین فقها و حق ان است که نماز در ان نیز جایز است
و قول بعض علمای ما که فرموده شاید این پوست خزیکه حال معروف است ان خزیکه در عصر سابق بوده نباشد
ضعیف است **سؤال** هر گاه کسی شک کند در نماز مابین سه و چهار رکعت بنا را بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط

معلوم شد که نماز سه رکعت یا چهار رکعت بوده نماز این شخص چه صورت دارد جواب هرگاه ظهور نقص
بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد و رکعت قیام را اختیار نموده باشد نماز صحیح خواهد بود و همچنین هرگاه دو رکعت
نشسته را اختیار نموده باشد نظر باینکه دو رکعت نماز نشسته بمنزلهٔ یک رکعت نماز ایستاده حساب شد و اگر این چنین
نقص در اثنای صلوة بوده باشد آن نیز چنین است یعنی نماز صحیح است لکن لازم است که نماز احتیاط را اتمام
نماید لکن اشکال در صورت مختلف است مثل اینکه شک کند در دو و چهار و بنا را بر چهار گذاشت و دو رکعت
نماز احتیاط را اتمام نمود تا بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در این وقت احتیاط
این است که نماز احتیاط را اتمام نموده نماز را اعاده نماید و همچنین است هرگاه بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد
احتیاط این است که نماز را اعاده نماید اما هرگاه ظهور نقصان قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد
در این وقت می‌نشیند در یک رکعت سلام میگوید ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و هرگاه شک کند میان
دو و سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هر دو را بجا
آورد و بعد از آن مشخص شد که نماز آن شخص دو رکعت بوده در این وقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را
مقدم داشته باشد اشکال در صحت صلوة نیست و اما اگر دو رکعت نماز نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی
هست نظر بتخلل دو رکعت جالسا مابین صلوة و دو رکعت نماز ایستاده و لکن دور نیست که نماز صحیح بوده باشد
نظر باینکه شارع در شک میانه دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بجا
آورند و ظاهر این است که مکلف مخیر بوده باشد مابین تقدیم و تاخیر بنابراین میگوییم که در واقع این نماز یا دو
رکعت خواهد بود یا سه یا چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت جالسا دو
رکعت نماز ایستاده قائم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد بود و این چنانچه
مضر نیست در صورت عدم انکشاف واقع مضر نخواهد بود و در صورت انکشاف هرگاه فرض شود که در
واقع نماز سه رکعت بوده و در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده دو رکعت جالسا که اتیان نموده
قائم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت قائما متخلل شده میان اصل صلوة و دو رکعت جالسا و هرگاه فرض
شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در این وقت که آن نماز

سه رکعت



سه رکعت بوده ممکن است که بگوییم که در این وقت اقتصار بهمان دو رکعت جالسا نماید محتاج به دو رکعت ایستاده
نباشد نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بوده و دو رکعت جالسا قائم مقام یک رکعت ایستاده حساب شد چه
با انضمام این دو رکعت جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس اتیان به دو رکعت ایستاده ضرور نخواهد بود
و ممکن است که گفته شود شارع در چنین شکی امر فرموده به دو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد
لازم است که اتیان بهر دو شود خواه علم بحقیقت حال حاصل شود یا نه لکن ظاهر اول است نظر باینکه ادله منصرف
میشود بغالب و غالب در امثال این مقامات این است که علم بحقیقت واقع هم نرسد بنابراین احتمال شدید
در اعاده اصل صلوة نیست و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل صلوة سه رکعت بوده بعد از اتیان به دو رکعت
نماز ایستاده بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا در این صورت ممکن است که بگوییم دو رکعت نماز جالسا را
قبل آورد اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر بهر دو نماز نموده و در واقع ممکن است که سه
رکعت بوده باشد چنانچه در صورت جهل بواقع صحیح است چنین است در صورت علم بآن لکن احتیاط شدید
در اعاده است بعد از اتیان برکعتین جالسا و اگر فرض شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال اشتغال
بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شده به دو رکعت ایستاده قبل از فراغ از این دو رکعت عالم شد که اصل نماز
سه رکعت بوده پس اگر در رکعت اول بوده باشد ظاهر این است که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و سلام گوید
و همچنین است در صورتیکه علم بحقیقت حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه دانسته
نماید و سلام گوید در رکعت اولی و اگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای آن عالم شد بحقیقت حال
پس اگر در رکعت ثانیه بوده باشد رکعت را اتمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا بهمین نموده نماز صحیح بوده باشد
لکن احتیاط اعاده است بعد از اتیان برکعتین قائما یا قبل از آن و اگر در رکعت اولی بوده باشد پس اگر
قبل از دخول در رکوع بوده باشد ممکن است که گفته شود لازم است که برخیزد و یک رکعت قائما بعمل آورده باتمام
قرائته اگر بعمل آورده باشد و تکبیر و نیت جالسا مضر نبوده باشد نظر باینکه رکعت اجزاء صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام
و نیت نیست پس وجود آن در این صورت مثل عدم آن است و بعض احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر
میشود سؤال نوافلیکه در سفر ساقط است آیا مخصوص است بوقتیکه نماز قصر است پس در صورتیکه مسافر در بلدی

متوقف است ما نمی روز بعد لازم است نماز را تمام کند در این وقت نماز نافلهٔ ظهرین و نافلهٔ عشا را میتواند
نمود یا نه جواب ظاهر این است که نافلهٔ ظهرین و عشا در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در این مقام
میتوان نمود این است که عمومات مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص
انها در غیر سفر ثابت است و اما در سفر اگرچه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این
آنست که این عمومات مخصص است بادله مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم والاطلاق فقوله علامات المؤمن خمس
الی قوله و صلوة الاحدی والخمسین و قوله اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و غیرها
و تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورت قصر الصلوة لقوله فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما
ولا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات
واما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصوص فلابد من العمل بمقتضاها فالمتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات
الا فی السفر عند قصر الصلوة لمقتضاه الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة
انما یستقیم فی غیر نافلة العشا واما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی سوآل مسافر بعد از انقضای سی روز که نماز را لازم است
تمام نماید میتواند که روزه واجب بگیرد یا نه جواب اگرچه مقتضای استصحاب عدم است کما هو مقتضی عموم قوله
لیس من البر الصیام فی السفر لکن ظاهر جواز است بلکه ظاهر است که واجب میشود مثل اینکه در ماه مبارک رمضان
چنین امری اتفاق افتد یا قضای ماه مبارک رمضان در صورت ضیق وقت والمستند فی ذالک عموم المفهوم
فی قوله فی الصحیح اذا قصرت افطرت و خصوص قوله اذا قدمت ارضا وانت ترید ان تقیم بها عشرة ایام
فصم واتم وان کنت ترید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک و بین شهر فاذا بلغ الشهر فاتم الصلوة و
الصیام وان قلت ارتحل غدوة سوآل کیفیت تشهد عامه را بیان فرمایند جواب تشهد اول التحیات لله
والصلوات الطاهرات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در تشهد ثانی نیز همین را میخوانند بعد از آن
میگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت
علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ربنا اتنا فی الدنیا

کما رواه ابو ... فی ... عن ... قال سألت ابا عبدالله عن الصلوة فی السفر فقال رکعتین لیس قبلهما ولا بعدهما شیء ع

حسنة



حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا برحمتک ربنا عذاب النار السلام علیک و رحمة الله و برکاته دو دفعه در دفعه اول اشاره
بجانب راست مینمایند و در ثانیه بجانب یسار و در بعضی کتب معتبره ایشان مذکور است که اکثرشان در تشهد اول بگویند
اللهم صل علی محمد و آل محمد دو سجده سهو واجب میشود بنابراین مشهور اصلا ترا در تشهد اول تجویز نمیکنند در بعضی اوقات
مراجعت از سفر مکه معظمه مدتی توقف نمودیم اهل آنجا که بحضرت ... اظهار رغبت بسیار مینمودند روزی بعضی
از ایشان خواهش مینی تحیات نمودند گفتم عبادات بر سه قسم است منها العبادات القولیة کالتهلیل والتحمید و نحوهما
ومنها العبادات البدنیة کالحج ومنها العبادات المالیة کالزکوة والمراد من التحیات هو القسم الاول ای العبادات
القولیة مختصة بالله و من الصلوات هو القسم الثانی ای العبادات البدنیة ایضا مختصة بالله و من الطاهرات
هو القسم الثالث ای العبادات المالیة ایضا مختصة بالله والحاصل ان العبادات سواء کانت قولیة او بدنیة کلها
مختصة بالله و لما سمع ذالک منی استحسن کثیرا و هذا التفسیر کنت رایته فی بعض کتبهم حتی ذالک سوآل در خصوص
حریر زنان که حرام و نجس است یا حرام است و نجس نیست و حرام است و دیگر پوشیدن حریر بر مردمان در همه اوقات
اعم از وقت نماز و غیره حرام است یا مختص بوقت نماز است یا در مصاف بخصوصه مباح است و غیر او حرام است
بیان فرمایند جواب حرمت حریر زنان بر خاطر مردان و زنان از جمله امور مسلمه است ولکن ظاهر این است که نجس
نبوده باشد و اما پوشیدن حریر پس حرمت آن ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حالت نماز لکن
این در حق مردمان است و اما در حق زنان پوشیدن حریر در خارج نماز محل تشکیک نیست بلکه محل خلاف نیست اما
در حال نماز اگرچه محل خلاف است لکن اقوی و مشهور جواز است سوآل در عقب سر مخالفین نماز خواهد
بکند قصد اقتدا نماید یا نه جواب بلی نماز در عقب سر مخالفین ثواب بسیار دارد ولکن اقتدا نماید بلکه
قرائت خود را بعمل آورد ولکن بعمل میاورند بنحویکه نفهمند سوآل زیارت عاشورا را مستحب باذن یکی
از مجتهدین که حال آن مجتهد وارفاق را وداع گفته با بطریقی که بعد از زیارت لعن و سلام را یکدفعه
میخوانند و در آخر هر یک از آنها مائة مرة میگویند و بعد از آن دعای سجده میخوانند آیا ملازمان اذن میفرمایند
جواب حقیر را اعتقاد این است نظر بحدیثیکه مرحوم شیخ طوسی در مصباح ذکر فرموده اتیان بزیارت
عاشورای مذکور موقوف است بر اینکه هر یک از لعن معهود و سلام معهود صد مرتبه اتیان نماید بعد از قرائت

یک مرتبه اتیان نماید مره لکات ثبلکند و همچنین ست امر در سلام سؤال عدد تکبیرات در صلوة کسوف
وخسوف و زلزله و سایر آیات را بیان فرمایند جواب تکبیرات بعد از قرائت ده تکبیر تکبیر رکوع ست بعدد رکوعات
و هشت تکبیر بعد از رکوع ست جهت رفع راس از رکوع یا بعد از رفع راس یعنی هشت تکبیر بعد از هشت رکوع غیر از
رکوع خامس و عاشر بوده باشد و چهار تکبیر از برای دخول در چهار سجده و چهار تکبیر از برای رفع راس از چهار
سجده و پنج تکبیر بجهت پنج قنوت بجهت هر قنوتی یک تکبیر پس عدد تکبیرات مذکوره سی و یک ست و بعد از انضمام تکبیرات
سبع افتتاحیه مجموع سی و هشت تکبیر میشود ظاهر این ست که رفع ید در جمیع تکبیرات مذکوره مستحب بوده باشد سؤال
قنوت در صلوة آیات را بیان فرمایند جواب صلوة آیات مشتمل بر پنج قنوت ست و مرحوم صدوق تجویز
فرموده بدو قنوت یکی در رکعت خامسه و دیگری در عاشره و این را نسبت داده بروایت لکن تا حال بچنین حدیثی
برنخورده ایم سؤال التماس این ست کیفیت زیارت عاشورا بنحویکه آن امیدگاهی عمل مینمایند بیان فرمایند
و تا بیان نموده هرگاه کسی اولا دو رکعت نماز کند و بعد زیارت طویله را مع صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام
و دعاهای دیگر مع دعای علقمه بخواند زیارت عاشورا محسوب خواهد بود یا نه جواب کیفیت زیارت
عاشورا بنحویکه حال که عبارت از عشر اول محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و سی و شش بوده باشد
باعتقاد حقیر آن ست اول چند مرتبه تکبیر بگوید و کفعمی ضبط عدد تکبیر فرموده بصد مرتبه رعایت این بهتر است
و بعد از آن متوجه بسمت ارض اقدس کربلای معلی از اصفهان و مثل آن از بلاد ایران متحقق میشود بانکه
میل نماید از سمت قبله بجانب مغرب و مقدار میل مختلف میشود بزیادتی طول و عرض بلد و نقصان آن
و اگر تکبیر را هم بعد از توجه بسمت کربلای معلی بگوید شاید اقرب بنیل مقصود باشد و بعد از آن زیارت مشهوره
که اولش السلام علیک یا اباعبدالله است بخواند و بعد از آن اتیان بصد مرتبه لعن معهود و بعد از آن بصد مرتبه
سلام نماید و بعد از آن بخواند اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الی آخره بعد از آن بسجده رفته در سجود بخواند اللهم
لک الحمد حمد الشاکرین الی آخره بعد از آن دو رکعت نماز زیارت بعمل آورد هرگاه چنین نماید اتیان بزیارت
عاشورای معهود کرده خواهد بود انشاء الله تعالی و از برای آن ثوابهای بسیار خواهد بود و اما آنچه در سؤال مذکور
شده که اول دو رکعت نماز کند الی آخره راهی ندارد پس اتیان بزیارت عاشورای معهود کرده نخواهد بود و همچنین

نسبت



نسبت دعا بعلقمه صحیح نیست نظر بانکه حدیث صریح ست که این دعا را علقمه ذکر ننموده بلکه دعا را صفوان روایت
نموده از حضرت امام جعفر صادق و چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و آنچه علامه مجلسی نور الله مرقده ذکر فرموده آن
نیز باعتقاد حقیر محتاج الیه بلکه مطابق واقع نیست توضیح مطلب مقتضی این ست که اولا ذکر عبارت آن مرحوم شود
بعد از آن اشاره شود بحقیقت حال پس میگوییم عبارت آن مرحوم در زاد المعاد این ست که فرموده اند [illegible]
مشهور شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده اند از سیف ابن عمیره و صالح ابن عقبه و هر دو از
محمد ابن اسمعیل و علقمه بن محمد حضرمی و هر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر فرموده که هر که زیارت کند
حضرت امام حسین را در روز دهم محرم تا نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت
با ثواب دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد و هر یک را با رسول خدا و ائمه طاهرین
کرده باشد مالک گفت فدای تو شوم چه ثوابست برای کسیکه در شهرهای دور بوده باشد و ممکن نبوده باشد
او را رفتن بسوی قبر آنحضرت فرمود که چون عاشورا شود بیرون رود بسوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی از خانه
خود رو و اشاره کند بسوی آن حضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلان آن حضرت و بعد از آن
دو رکعت نماز کند در اول روز پیش از پیشین پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین و امر کند هر که در خانه او باشد
که از او تقیه نکند بگریه کردن و در خانه خود مصیبتی برپا دارد و با اظهار جزع بر آن حضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان
بعضی را در خانهای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آن حضرت پس من ضامنم
بر خدا که هر که این کارها بکند حق تعالی جمیع این ثوابها را بایشان عطا فرماید تا آنکه فرموده علقمه ابن محمد گفت که
من گفتم بحضرت امام محمد باقر که تعلیم نما این دعایی بخوانم در این روز هرگاه که خواهم آن حضرت را زیارت
کنم از نزدیک و دعایی که در شهرهای دور باشم خواهم اشاره کنم و آن حضرت را زیارت کنم بخوانم فرمود
ای علقمه هرگاه بکنی این دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آن حضرت بسلام و گفتی باتی بعد از
اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بدعایی که ملائکه میخوانند در وقتیکه آن حضرت را
زیارت میکنند و می نویسد خدا برای تو باین زیارت هزار هزار حسنه و محو میکند از تو هزار هزار گناه و بلند
میکند از برای تو در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از آنها که شهید شدند با حسین ابن علی تا آنکه

منهج نامه نسبت این قول الی مالک جایز
نیست کما علی الزیارات و اما با صباح
قابل است قول الی عقبه بن قیس الرصاع
ابن عقبه است دام ظله

حرمت یک سوی آبا ایشان و درجات ایشان و نقشا سند مگر اکثر از اینها که با آن شهید شده اند و نوشته شود
برای تو ثواب هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که آن حضرت را زیارت کرده است از روزی که شهید
شده است میگوئی السلام علیک یا اباعبدالله الی آخره بعد از آن فرموده علقمه گفت که امام محمد باقر فرمود
که اگر توانی هر روز آن حضرت را باین کیفیت زیارت کنی بکن جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت
کرد محمد ابن خالد طیالسی از سیف ابن عمیره که گفت با صفوان جمال و جماعتی از اصحاب خود رفتیم بسوی نجف
بعد از آنکه حضرت صادق ع بیرون رفته بود از حیره بمدینه پیش از ما پس چون از زیارت حضرت امیرالمؤمنین
فارغ شدیم صفوان روی خود را گردانید بسوی قبر حضرت امام حسین ع و گفت زیارت کنید حضرت
امام حسین علیه السلام را از این مکان از بالای سر امیرالمؤمنین ع که حضرت صادق ع چنین کرده
وقتیکه در خدمت آن حضرت باین مکان شریف آمده بودم پس خواند صفوان زیارت را که علقمه از
حضرت امام محمد باقر برای روز عاشورا روایت کرده است پس دو رکعت نماز کرده نزد سر امیرالمؤمنین
و وداع کرد بعد از نماز امیرالمؤمنین را و رو بجانب قبر امام حسین ع کرده و آن حضرت را نیز وداع کرد
و از جمله دعاها نیکه بعد از آن دو رکعت خواند این بود یا الله یا الله یا الله الی آخره بعد از آن فرموده سیف ابن
عمیره گفت من بصفوان گفتم که علقمه این زیارت را از امام محمد باقر از برای ما روایت کرد این دعا را نقل کرد
صفوان گفت که من وارد شدم با سید خود امام جعفر صادق ع باین مکان پس کرد آنچه ما کردیم در زیارت
این دعا خواند در هنگام وداع بعد از آنکه دو رکعت نماز کرد و ان وداع را بجا آورد در اخر فرموده باین عبارت
که چون عبارت حدیث تشویش عظیم دارد و قابل احتمالات بسیار است اگر اول زیارت السلام علیک
یا اباعبدالله تا آل نبیک علیهم السلام بخواند و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند
بهتر است و اگر بعد از صد مرتبه لعن باز دیگر نماز کند و بعد از صد مرتبه سلام باز دیگر نماز کند و متصل بسجده
و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند شاید بجمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات بعیده را بعمل
آورد ظاهرا کافی است انتهی کلامه اعلی الله مقامه مناسب در این مقام این است اول بیان مراد ان مرحوم
شود با مبنای فرموده ایشان بعد از آن تنبیه شود بر صحت و سقم آن پس میگوئیم منقح مقام محتاج است بنقل کلام





در سه مقام اول در بیان مراد ان مرحوم است بعد از آنکه از فرموده ایشان در آن کتاب ظاهر میشود مختار آن مرحوم
در زیارت عاشورا آن است که اول زیارت را تا و آل نبیک علیهم السلام بخواند و اتیان بدو رکعت نماز بکند
بعد از آن زیارت را اعاده کند زیارت را اتمام نماید یا آنکه اول یک زیارت از زیارات بعیده را بخواند بعد آن
دو رکعت نماز کند بعد از دو رکعت نماز این زیارت السلام علیک یا اباعبدالله را تا آخر بخواند و بعد صد مرتبه
لعن و بکذا تا آخر بخواند باین نحو نیز اتیان بزیارت عاشورا نموده خواهد بود و مخفی نماند اتیان بزیارت عاشورا
مطلقه اولی از زیارت بعیده است و لکن هر گاه هشت رکعت نماز دیگر بعمل آورد دو دو رکعت بعد از فراغ از صد
مرتبه لعن و دو رکعت بعد از صد مرتبه سلام و دو رکعت دیگر بعد از فراغ از دعای اللهم خص قبل از دخول در سجده
و دو رکعت آخر را بعد از سجود این انقص خواهد بود نظر باینکه در این صورت عمل بجمیع احتمالات حدیث خواهد
بود مقام ثانی در مبنای فرموده ان مرحوم است ظاهر این است که وجه فرموده ایشان کلامیست که سابق ذکر
فرموده از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده بعلقمه هر گاه بکنی این دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی
بجانب آن حضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد نظر باینکه ظاهر
این کلام این است قولیکه بعد از این مذکور میشود میباید بعد از نماز بوده باشد و ممکن است که این قول که بعد از
نماز خوانده شود مجموع السلام علیک یا اباعبدالله الی آخره و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای قبل از سجده
و دعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که صد مرتبه لعن بوده باشد تا آخر بنا بر این هر گاه زیارت السلام
علیک تا و آل نبیک اول خوانده و دو رکعت نماز بعمل آورده و بعد از آن اعاده آن زیارت نموده و بعد از آن
اتیان بلعن و سلام و غیرها نموده عمل بهر دو احتمال کرده خواهد بود و چونکه احتمال دارد که قول مذکور صد مرتبه
سلام بوده باشد پس لعن باید مقدم بر نماز بوده باشد هر گاه اتیان بدو رکعت نماز بعد از لعن و قبل از
سلام نماید عمل باین احتیاط نیز کرده خواهد بود و همچنین نسبت بسلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده و پس در
صورت اتیان بدو رکعت نماز بعد از هر یک زیارت و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم
خص انت اول ظالم و دعای سجده عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود این است مبنای فرموده
ان مرحوم چنانچه در بادی امر بنظر میرسد مقام ثالث در صحت و سقم آن است پس میگوئیم این مطلب بنحویکه

فرموده اند صحيح نيست نظر باچه ظاهر شد كه مبناى فرموده آن مرحوم مغفور قدس الله تعالى روحه الشريف كلامى است
كه نسبت داده اند بجناب مخزن العلوم اولين واخرين جناب حضرت امام محمد باقر عليه السلام ومشخص است كه آنچه را كه نسبت
بان سرور داده اند عين كلام صادر از آن مقتداى كافه انام نيست بلكه نقل معنى است لكن در اين نقل تغيير محل اتفاق
افتاده وآن باعث اين شده كه بنحو مسطور را استفاده فرموده اند وحقيقت حال موقوف است بذكر عين عبارت حديث
پس ميگوييم قال شيخ الطائفة في مصباحه روى محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن ابيه عن ابي جعفر عليه السلام قال
من زار الحسين بن علي عليه السلام في يوم عاشوراء من المحرم حتى يظل عنده باكيا لقي الله عز وجل يوم يلقاه بثواب الفي حجة
والفي عمرة والفي غزوة وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزى مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومع الائمة الراشدين
قال قلت جعلت فداك فما لمن كان في بعيد البلاد واقاصيه ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان كذلك برز
الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا في داره واومأ اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله وصلى من بعد ركعتين وليكن في صدر
النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين ويبكيه ويأمر من في داره ممن لا يتقيه بالبكاء عليه ويقيم في داره المصيبة
باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك
قلت جعلت فداك انت الضامن لهم والزعيم قال انا الضامن وانا الزعيم لمن فعل ذلك قال كيف يعزى بعضنا بعضا
قال تقولون اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد
وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا يقضى فيه حاجة مؤمن فان قضيت لم يبارك له ولم
ير فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له فيما ادخره ولم يبارك له في
اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم اجر ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة كلها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان
لهم اجر وثواب مصيبة كل نبي ورسول ووصي وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان يقوم الساعة
قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي قال قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك
اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه
قال فقال لي يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا
القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف الف درجة

وكنت

وكنت كمن استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم ولا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب
لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول وزيارة من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل وعلى اهل بيته تقول السلام
عليك يا ابا عبد الله الى آخره اقول ينبغي اولا التعرض الى بعض ما يتعلق بسنده ثم العود الى المطلوب فنقول
الذي يظهر من سنده المذكور في المصباح ان محمد بن اسمعيل بن بزيع روى صدر الحديث الى قوله منذ خلق
الله الدنيا الى ان يقوم الساعة عن صالح بن عقبة عن ابيه وهو عقبة بن قيس عن مولانا الباقر عليه السلام وذيل الحديث
اي قوله قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم الى آخره رواه عن صالح بن عقبة وسيف بن عميرة
عن علقمة وكانه كان حاضرا في مجلسه عليه السلام وسمع ما رواه عقبة بن قيس فتعلق بسمعه واستدعى منه بيان الزيارة
التي يزار بها مولانا الحسين في ذلك اليوم من قرب او بعد اذا سمعت ذلك فنقول بان الظاهر من اول الحديث
الذي يكون الراوي فيه على ما في المصباح ابا صالح بن عقبة ان من زاره يوم عاشوراء او يظل عنده باكيا يكون
له ذلك الثواب الجزيل المذكور سواء زاره بالزيارة المعهودة ام لا هذا في حق القريب واما البعيد الغير المتمكن
من المصير اليه عليه السلام في ذلك اليوم فانه اذا برز الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا واومأ اليه بالسلام وبالغ في اللعن
على قاتله وصلى بعد السلام واللعن ركعتين قبل الزوال ثم اشتغل بالندبة والبكاء على الحسين عليه السلام وامر من في داره
بذلك ويقيم المصيبة في داره وعزى من في الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام يكون له ذلك الثواب الاجر
الجزيل ومقتضاه كفاية الايماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن على قاتله في ذلك ولو لم يكن بالزيارة
المعهودة واللعن المعهود ويستفاد مما ذكر من اول الحديث مما لا خفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمة انه لما سمع
منه عليه السلام ما ذكر لم يكتف بالاطلاق الذي يستفاد من كلامه عليه السلام بل استدعى منه صلوات الله عليه الدعاء والزيارة المخصوصة
التي يكون من تعليمه ليزوره به في القرب والبعد اشار اليه بقوله قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به في ذلك اليوم
اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه
واستجاب عليه السلام حاجته بقوله عليه السلام يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند
الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول الى آخره ولا يخفى ان المناسب لهذا السؤال والجواب ان يكون قوله عليه السلام
هذا القول بيانا للايماء المدلول عليه بقوله تومي اليه بالسلام الذي يكون الركعتان بعده فيكون المراد اذا صليت

الركعتين بعد ان اوجدت الايماء بالسلام اليه في ضمن هذا القول يكون لك ذالك الثواب الجزيل كما هو الظاهر
من قوله ثم تقول عند الايماء اليه هذا القول واما لم يتبين محل الركعتين في اثناء القول الذي بينه ثم يكون مقتضاه ان
يكون محلهما بعد الجميع كما لا ينبغي على المتامل فعلى هذا يكون محلهما بعد دعاء السجدة ايضا وهو ظاهر ومما يؤيد ذالك
بل يدل عليه ما اورده الشيخ الطائفة في المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولانا الباقر ع
فقال روى محمد ابن خالد الطيالسي عن سيف ابن عميرة قال خرجت مع صفوان ابن مهران الجمال وجماعة من
اصحابنا الى الغري بعد ما خرج ابو عبد الله من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية
ابي عبد الله فقال لنا تزورون الحسين ع من هذا المكان من عند راس امير المؤمنين ع من ههنا اومى اليه ابو
عبد الله وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة ابن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم
صلى ركعتين عند راس امير المؤمنين ع وودع في دبرها امير المؤمنين ع واومى الى الحسين ع منصرفا وجهه نحوه وودع
وكان فيما دعاني دبرها يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال سيف فسألت
صفوان فقلت له ان علقمة ابن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع
سيدي ابي عبد الله الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما
صلينا وودع كما ودعنا الى آخره وجه التأييد بل الدلالة هو ان قوله ثم صلى ركعتين صريح في ان تلك الصلوة كانت
بعد الزيارة التي رواها علقمة عن مولانا الباقر ع وقد عرفت ان الزيارة التي رواها علقمة عنه ع وهو السلام عليك
يا ابا عبد الله الى آخره ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والى هنا الى الظاهر من هذه الحكاية ان الصلوة
التي صدرت من صفوان كانت بعد كلما رواه علقمة وكان فعل صفوان مطابقا لما فهمه سيف من علقمة الا الدعاء
التي دعا بها صفوان بعد الصلوة وهو المطلوب نعم الظاهر من ذالك ان الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك
الزيارة وهو غير مضر لما نحن بصدد بيانه اذا تحقق ذالك فلنعد الى ما يتوجه على كلام العلامة السمي المجلسي قدس الله نفسه
ووجه الزكي فنقول هو امور منها ما يتعلق بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه قال في تحفة
الزائر اما زيارات منقوله ابن تحفه زيارت است اول بسند معتبر منقول است از سيف ابن عميره وصالح ابن عقبه
هر دو از محمد ابن اسمعيل وعلقمة ابن محمد حضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع فرمود اى اخوند

كلام



كلامه في زاد المعاد قال اما زيارت مشهور كه شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند از سيف ابن
عميره وصالح ابن عقبه وهر دو از محمد ابن اسمعيل وعلقمه ابن محمد الحضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد
باقر ع وهو غير صحيح اما اولا فلان سيف ابن عميره وصالح ابن عقبه اقدم طبقة من محمد ابن اسمعيل ابن بزيع لان
شيخ الطائفة عدهما من اصحاب مولانا الصادق والكاظم عليهما السلام وعد من اصحاب محمد ابن اسمعيل
ابن بزيع من اصحاب مولانا الكاظم والرضا والجواد فلا يليق الحكم بروايتهما عنه بل اللائق بروايته عنهما واما ثانيا
فلانه مخالف للواقع اذ المذكور في المصباح روى محمد ابن اسمعيل ابن بزيع عن صالح ابن عقبة وقال فيما بعد قال
صالح ابن عقبة وسيف ابن عميرة الى اخر ما تقدم فمقتضى ما في المصباح وغيره رواية عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس
واما ثالثا فلان قوله وهر دو از مالك جهني غير صحيح ايضا لان رواية محمد ابن اسمعيل عن مالك غير ثابت اصلا لما عرفت
من انه من اصحاب مولانا الكاظم والرضا والجواد ع ومالك جهني من اصحاب مولانا الباقر والصادق ع وقد ذكر
شيخ الطائفة انه مات في حيات ابي عبد الله المتقدم فكيف يمكن رواية محمد ابن اسمعيل ابن بزيع عنه مضافا الى انه
لم يوجد في شيء من الكتب ما يوهم روايته عنه هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان
مقتضى ما ذكره ان الشيخ الطائفة رواه عن مالك عن مولانا الباقر ع وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواها عن والد
صالح ابن عقبة عنه ع واما خامسا فلان علقمة قد عرفت انه يروي هذه الزيارة عن مولانا الباقر ع واما رواية تلك
الزيارة عن مالك فغير ثابتة اصلا ولعل الموقع له نور الله مرقده في ذالك ملاحظة السند في كامل الزيارة والسند
فيه على ما اورده في البحار هكذا حكيم ابن داود وغيره عن محمد ابن موسى الهمداني عن محمد ابن خالد الطيالسي عن
سيف ابن عميرة وصالح ابن عقبة معا عن علقمة ابن محمد الحضرمي ومحمد ابن اسمعيل عن صالح ابن عقبة عن مالك
الجهني عن ابي جعفر الباقر ع بناء على ان محمد ابن اسمعيل فيه معطوف على علقمة ومقتضاه ان يكون كل واحد من
سيف ابن عميرة وصالح ابن عقبة راويا عن محمد ابن اسمعيل ايضا لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على
محمد ابن خالد ومقصود صاحب الكتاب انه روى بطريقين احدهما محمد ابن خالد عن سيف ابن عميرة وصالح ابن
عقبة معا عن علقمة والاخر محمد ابن اسمعيل عن صالح ابن عقبة عن مالك والجمع مع تصريح السند برواية محمد ابن
اسمعيل عن صالح ابن عقبة كما في السند الكامل وسند المصباح كيف ذهل عن ذالك فجعل صالح ابن عقبة راويا

عن محمد بن اسمعيل كما جعل سيف بن عميرة راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا عليه وقد نبهنا فيما سلف ان الظاهر
من المصباح رواية محمد بن اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبة وسيف بن عميرة فما ذكره برّد الله مضجعه
قدره في تحفة الزائر وزاد المعاد غير صحيح واعجب منه جعل محمد بن اسمعيل راويا عن مالك مع التصريح في السند
بالواسطة مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرائب حكمه بكون علقمة راويا لهذا الحديث عن مالك مع تصريح سيف
بن عميرة بان علقمة رواها عن مولانا الباقر ع حيث قال قد جاء صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي
عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمة بقوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء الى اخر ما سلف فلا ذنب قدس
الله روحه السعيد جعل علقمة في السند المذكور عن الكامل في طبقة صالح بن عقبة الراوي عنه بان روى صالح
بن عقبة هذا الحديث عن مالك تارة من واسطة واخرى بتوسط علقمة لكنه ليس كل ما عرفت مضافا الى انه مع بعد
الرواية من غير واسطة لاقتصاره اي ذكر الواسطة ثم وبما ذكرنا تبين ان الراوي لصدر الحديث عن مولانا
الباقر ع هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبة على ما في المصباح وعلقمة بن محمد ومالك على ما في كامل الزيارة واما
ذيل حديث الى الزيارة المعروفة ليوم العاشورا فلا يكون الراوي فيه عن مولانا الباقر الا علقمة فلاحظ حتى يتضح لك
الحال نعم رواه صفوان ايضا لكن عن مولانا الصادق ع كما علمت واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه
قال في زاد المعاد واما زيارت مشهور كه شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند الى ان قال حاكيا
عن مولانا الباقر ع انه قال اي علقمه هرگاه بكني اين دو ركعت نماز را بعد از آن اگر اشاره كني بجانب آن حضرت
بسلام وگفته باشي بعد از اشاره و نماز اين قول را كه مذكور خواهد شد الى آخر ما تقدم نقله عنه وانت خبير بالخلل
في ذلك بعد ملاحظة ما بيناه وفصلناه في متن الحديث بعد ان حكيناه عن مصباح شيخ الطائفة باوضح بيان فدقق
النظر في ذلك حتى يتضح لك الحال ثم اقول بعد ان تاملنا في الحديث على ما في المصباح او في الكامل وجدنا
الحديث على ما حكاه في مزار البحار عن كامل الزيارة مخالفا لما رواه شيخ الطائفة في المصباح فانه مطابق
لما ترجم به الحديث في زاد المعاد والتحفة فتبين انه رأى في الترجمة حين ما في كامل الزيارة ولم يعط التأمل حقه
حتى ينكشف الواقع فها انا اورد عبارات الحديث على ما حكاه من كامل الزيارة ثم نتكلم فيها حتى يتبين ايها اقرب
بالصواب واحرى بالاختيار فنقول روى في كامل الزيارة على ما حكاه من مزار البحار بالسند السالف عن مالك الجهني

عن ابي



عن ابي جعفر الباقر ع انه قال من زار الحسين يوم عاشورا حتى يظل عنده باكيا الى ان قال قال صالح بن
عقبة الجهني وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به في ذلك اليوم اذا انا
زرته من قريب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قريب واومات اليه من بعد البلاد ومن داري قال فقال يا علقمة اذا
انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت
ذلك فقد دعوت بما يدعو به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل الحديث كذا في المتن البحار
وجعل كلمة من بدل الواو بين السطور وجعل لها علامة النسخة وعلى هذا متن الحديث بهذا القول يكون الى آخره
فعلى هذا وقع الاختلاف في متن الحديث اذ على ما ذكره الشيخ الطائفة في المصباح يكون عبارات الحديث
بهذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول وقد
علمت معنى الحديث بناء عليه وانه لا احتمال فيه كما اوضحنا الحال في ذلك واما بناء على ما حكاه في البحار عن كامل
الزيارة فنقول انه لما كان حديثا واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا واحدا ولما تبين الحال فيه على ما في المصباح
فلا بد من ان يكون المراد منه ذلك ومقتضاه ان يبقى ان قوله وقلت عطف على تومي ويبقى ان الركعتين اما يكون
المراد منه التكبير باطلاق الاسم الكل على الجزء لقرينة ما في المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ والاصل بعد التكبير
سواء كان مع ذكر الواو او مع من والمعنى على الثاني اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام بايماء
الايماء في ضمن هذا القول من بعد التكبير وعلى الاول اذا انت صليت الركعتين بعد هذا القول وبعد التكبير يكون
لك ذلك الثواب الجزيل ان قيل ان وحدة المراد وان كانت مسلمة لكنها كما تتحقق بارجاع ما في الكامل
الى ما في المصباح كذا تتحقق بالعكس بان يكون المراد من التكبير على ما في المصباح الركعتين تسمية للكل باسم الجزء
قلنا حمل التكبير في المصباح على الركعتين غير صحيح لوجوه منها ما نبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص
على ان الركعتين بعد الايماء اليه بالسلام وبعد المبالغة على اللعن على قاتله وان الظاهر من صدره ان مطلق
الايماء اليه بالسلام باي لفظ كان وكذا الحال في المبالغة على اللعن على قاتله بما يأتي به الامتثال وانه كاشف في ترتب
الاجر والثواب وان الظاهر من سياقه ان علقمة لما سمع ذلك منه ع استدعا منه قولا مخصوصا ياتي به في مقام
ذلك الايماء واللعن على قاتله الذين دل صدره على كونهما مقدمين على الركعتين لوضوح ان الاتيان بالركعتين كان اكمل

واقضى وذلك يقتضي ان يكون ما علمه اياه قبل الركعتين لا بعدهما وحمل للتنكير في كلامه على الركعتين مما ف
لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما علمه من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره وكذا التسليم مائة مرة مقام
مطلق الايماء المذكور في صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن مائة مرة وكذا ما اشتمل عليه الصدر المذكور بقول
السلام عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله ومؤشيه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم الى آخره
مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر الحديث ان المعتبر
في تلك الزيارة هو الايماء اليه بالسلام والمبالغة في اللعن على قاتله ثم الركعتين فلو حمل التنكير في كلامه على الركعتين
يكون المدلول عليه بذلك ان القول الذي علمه انما يكون بعدهما واما قبلها فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام
واما اللعن على قاتله فلا مطلق فلاحظ الحديث مع دقة النظر حتى يتضح لك الحال وينكشف عليك سر المقال
ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر في تلك الزيارة الايماء اليه بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع
ان المدلول عليه بصدره هو ان المعتبر في ذلك هو الايماء اليه بالسلام قبلها ومنها انه لو حمل التنكير على ما في المصباح
على الركعتين يكون مدلول الحديث ح ان يكون القول الذي علمه باسرها بعدهما كما تقرر اذ اللازم بطلانها الا ان
ظاهرة اذ القول في قوله هذا القول اشارة الى ما علمه من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الخ واللعن مائة
مرة والتسليم كل الخ فتقدير الكلام ح هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من
بعد الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلا يخفى على ما بيننا عليه من حكاية سيف ابن عميرة مع صفوان فلاحظ حتى
يتبين لك الحال بهذا كلامي بيان المرجحات لحمل التنكير لما علمت في عبارة المصباح على ظاهره وعدم حمله على
الركعتين فلابد من حمل الركعتين في عبارة الكامل على التنكير لما علمت من وجوه الحديث المستلزم لوحدة المراد
منهما فاي مانع من حمل الركعتين على ظاهرهما في عبارة الكامل من الفساد فضلا عما عرفته من الاوجه السالفة وذلك
لان قلت عند الايماء اليه عطف على تومي في قوله بعد ان تومي اليه بالسلام ح مع ذكر الواو ويكون مدلول الكلام
الاتيان بذلك القول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان
تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلت بعد الركعتين يكون لك كذا وهو مما لا يلتزم لكونه
منافيا لصدر الحديث وذيله اي حكاية سيف ابن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما اذا كان قلت عطفا

على



على فعل الشرط اي صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير ذكره فلو من قبيل ما بيناه فيما سلف وقد اتضح من جميع ما ذكر
ان الحمل على ما في المصباح ومقتضاه وما بيناه عليه ثم اقول قال العلامة السمي المجلسي قدس الله تعالى روحه في البحار
بعد ان اورد الحديث عن كامل الزيارة والمصباح وغيرهما ما هذا لفظه بيان قوله اذا انت صليت الركعتين
اقول في العبارة اشكال واجمال ويحتمل وجوه الاول ان يكون المراد من تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها
تكرارا الثاني ان يكون المراد الايماء بسلام اخر باي لفظ اراد ثم الصلوة ثم قرائة هذه الادعية المخصوصة الثالث
ان يكون المراد بالسلام قوله السلام عليك الى ان ينتهي الى الاذكار المكررة ثم يصلي ويكرر كلا من الذكرين مائة
بعد الصلوة ويأتي بما بعدها الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين مائة مائة ثم يقول بعد الصلوة اللهم خص
انت اول ظالم الخ الادعية الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله واجتهد على قاتله
بالدعاء وصل بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لمناسبة السجود بالصلوة ولان ظاهر
الخبر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من غير تكرير بعدهما بعيد جدا وفي هذه الوجوه
تامل اما في الاول فلما علم مما سلف وان اردت توضيح الحال في ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال
والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح في ان الصلوة اي الركعتين انما هي بعد الايماء اليه بالسلام
والمبالغة في اللعن على قاتله وكذا ذيل الحديث اي حكاية سيف ابن عميرة مع الصفوان فانه ايضا صريح
في ان الصلوة بعد الزيارة التي رواها علقمة وقد علمت ان الزيارة التي رواها هو السلام عليك يا ابا عبد الله
الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التي نسبها الى علقمة هو مجموع المصدر بالسلام عليك
يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كل وقول اللهم خص انت اول ظالم مع دعاء السجدة فلاحظ ما حكى
عن سيف ابن عميرة مما قال لصفوان وما اجاب به صفوان به ومما يؤيد ذلك ايضا ما ذكره سيف ابن عميرة بعد الفراغ
من دعاء الوداع وهو ذكره سيف بقوله فسالت صفوان فقلت له ان علقمة ابن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر
انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه
في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال صفوان قال ابو عبد الله
تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزر به فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء

من قرب او بعد ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور الى قوله م وقد ابى الله عز وجل ان من زار الحسين م بهذه
الزيارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى ان قال صفوان قال لي ابو عبد الله م يا صفوان
اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وجه التأييد هو ان الظاهر ان المراد من
الزيارة في هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو الدعاء
الذي رواه صفوان عن مولانا الصادق م ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة في كلامه فدعا صفوان بالزيارة
التي رواه علقمة ابن محمد الحضرمي عن ابي جعفر في يوم عاشورا هو هذا المعنى فيكون ثم المراد من قوله ثم صلى ركعتين
ان تلك الصلوة بعد مجموع ذالك ورواه صفوان كل من مولانا الصادق م انه قال كل ثم لا يخفى ان الظاهر
منه ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غير اعادة ذالك بعد الصلوة كما لا يخفى ومنه يتضح فساد الاحتمال
المذكور ويدل عليه ايضا قوله م لعلقمة يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند
الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذالك فقد دعوت الى آخره بناء على ما عرفت مما
سلف حاصله ان قوله م فقل ليس جزاء للشرط المذكور بل هو في الحقيقة تفسير الايماء الذي يكون الركعتان
بعده ويرشدك اليه ما في كامل الزيارة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند
الايماء اليه الى آخره فعلى هذا يكون مدلوله الاتيان بالركعتين بعد ذالك القول الذي هو عبارة عن مجموع
من السلام عليك يا ابا عبد الله وما بعده الى اخر دعاء السجدة الذي صار في هذه الاعصار زيارة عاشوراء
اسما ولذالك ومقتضاه ليس الا ان يكون الركعتان بعد تلك الزيارة واما اعادة الزيارة بعدهما
فلا اصلا كما لا يخفى فالاحتمال المذكور في كلامه قدس الله سره مما لا وجه له نعم له وجه بعد ملاحظة ما حكاه
عن كامل الزيارة في بعض نسخ الحديث في بادي النظر لقوله م اذا انت صليت الركعتين بعد ان
تومي بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين لكنك قد عرفت مما فصلناه انه مما لا وجه له تنبيه
لا يخفى عليك ان قوله نور الله مرقده والادعية ينبغي ان يكون تفسير الاعمال في قوله الاول
ان يكون المراد من تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها كما يظهر وجهه بادني التفات
واما في الثاني وهو ان المراد الايماء بالسلام اخر اي لفظا وادخل الصلوة ثم قرائة هذه الادعية المخصوصة





فانه وان ظهر الحال فيه مما اسلفناه لا سيما بعد ملاحظة ما بيناه في هذا المقام في وجه النظر في الاحتمال الاول
لكنا لا نكتفي بذالك مبالغة في المقصد وتنبيها على بعض الزوايا فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح
لان حكاية السيف مع صفوان الجمال المشهورة المشتهرة اي حكاية نقل مولانا الصادق م صريحة في خلافه وان
تلك الادعية المخصوصة كانت مقدمة على الصلوة ويظهر من سيف ابن عميرة انه استفاده كل من علقمة الراوي
عن مولانا الباقر م لوضوح ان الظاهر منه ان ما صدر من صفوان كان مطابقا لما استفاد من علقمة الا في الاتيان
بدعاء الوداع الطويل ومنه ينكشف ان المراد بالايماء في ضمن السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره نعم قد تبين ان مراد
ان الظاهر من صدر الحديث كفاية الاتيان بالايماء في ضمن اي لفظ كان في الاتيان بالسنة لكن مقتضاه ايضا
كون الايماء اليه بالسلام مقدما على الصلوة واستغاثة بعدهما كما لا يخفى فهذا الاحتمال ايضا غير مقرون بالاعتبار
واما في الثالث فقد اتضح الحال فيه مما بيناه في الوجهين وهو ايضا مما ليس في ضعفه ريب وحاصل ايضا تقول
ان ارادة ذالك من الحديث المذكور من باب الاغراء والتعمية فلا يناسب مقام البيان في الحاجة فلاحظ
قوله يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا القول الخ
ثم تقول وقد يتوهم ان المراد ان الظاهر ان قوله فقل عند الايماء هذا القول انه بيان الايماء الذي يكون الركعتان
بعده المدلول عليه بقوله بعد ان تومي اليه بالسلام فعلى هذا ينبغي الاتيان بالركعتين بعد ذالك القول وقد يشهد
بما بعد ذالك حيث قال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخره ثم قال تقول اللهم العن اول ظالم الخ ثم تقول
السلام عليك يا ابا عبد الله الخ ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الخ ثم تسجد وتقول الى الاخر ولا
شبهة ان مقتضاه ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الادعية المعبر عنها في كلامه م بهذا القول
والظاهر انه مما لا ينبغي الريب فيه فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله الخ
وقبل الاتيان باللعن مرة كان المناسب ان يقول بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلي ركعتين ثم تقول اللهم العن
اول ظالم ظلم الخ وعدم الاتيان بذالك دليل على انتفائه وهو ظاهر للمتامل غاية الظهور بخلاف ما لو
كان المراد هو الاتيان بالركعتين في اخر الجميع فلا حاجة الى بيانه بعد ذكر الجميع لاستفادته من قوله م اذا انت
صليت الركعتين بعد ان تومي اليه الخ كما لا يخفى ان قيل ان غاية ما يستفاد منه كون الركعتين بعد ما يصدق

عليه انه ايماء اليه بالسلام وهو خبر صادق على اللعن مائة مرة فينبغي ان يكون قبلها قلنا استفدنا من كلام علقمة قلت لابي
جعفر علمني دعاء ادعو به الخ ان مقصوده تعلم ما يأتي به في مقام الايماء اليه بالسلام وقد اجابه ع فقال قل عند
الايماء هذا القول فلا يلزم منه ان يكون كل كلماته مشتملة على الايماء كما لا يخفى وكيف مع ان كل كلمات الزيارة
المقدمة على اللعن لا يصدق عليه انه ايماء اليه بالسلام كما لا يخفى فمنه يظهر ان مراده ع تعليم القول الذي يؤتى
به حين الايماء اليه بالسلام وهو صادق على جميع ذلك معا فان ان التسليم الذي بعد اللعن يصدق عليه انه ايماء
بالسلام فقد اتضح من جميع ما ذكر ظهور اجنبية الاحتمال المذكور ايضا عن مراد من الحديث فهو ايضا مثل سابقه
في الضعف واما الرابع فقد اتضح مما ابرزناه في الاوجه الثلاثة كما لا يخفى على ذي مسكة ودراية فلا افتقار الى
الاعادة واما الخامس فهو ايضا ظاهر مما بيناه سيما بعد ملاحظة ما العلاوة المذكورة في التضعيف الاحتمال الثالث
من قوله ايضا نقول ان ارادة ذلك الى آخره وما تمسك به رفع الله مقامه في اثباته حيث قال لقوله
واجتهد على قاتله بالدعاء وصل بعده غير واف بما رامه لوضوح اشتمال اصل الزيارة على المبالغة في اللعن فينبغي الحكم
بكون الصلوة بعده ولو فرض لزوم كون الصلوة بعد كون كل ما اشتمل على اللعن ينبغي الحكم بتأخيرها عن اللهم خص
انت اول ظالم باللعن مني الخ ثم يمكن تأييد هذا الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال ورد مع سيدي ابي
عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا
وودع كما ودعنا بناء على ان الظاهر منه كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقديم الصلوة يومي الى كونها
مقدمة على الوداع المسبوق بهذا الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لاشتماله على
الوداع فيكون الصلوة متوسطة بين اللعن مائة مرة والسلام كذا ويمكن الجواب عنه بعد تسليم كون المراد من
الوداع المدلول عليه بقوله وودع كما ودعناه ما يكون في ضمن ذلك التسليم فنقول ان ذلك انما يتم التمسك
به فيما اذا سلم افادة الواو الترتيب وهي غير مسلمة غايته ما هناك ان الترتيب الذكري يومي الى الترتيب
في الواقع لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه في اثبات الحكم سيما بعد المعارضة بما هو اصرح منه وهو ما صدر من سيف
ابن عميرة حاكيا عن فعل صفوان حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع
في يوم عاشوراء ثم صلى ركعتين عند رأس امير المؤمنين ع وودع في دبرهما امير المؤمنين فهذا الاحتمال غير صحيح ايضا





واما الاحتمال السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان المراد منه قبل الصلوة منه بعد الفراغ من دعاء السجدة وان كان الثاني
فتشمل قبل السجدة ايضا وقد اتضح الوجه في ذلك مما فصلناه وانت اذا احطت خبرا بما فصلناه وتبين لك عدم الا
الى تكرار الصلوة حيث ما ذكره رفع الله مقامه في زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت في زاد المعاد ويقرب منه كلامه
في تحفة الزائر انك قد عرفت مما بيناه عدم الافتقار الى ذلك بل الانصاف ان الحكم في شرعيته لا يخلو من
اشكال ثم اعلم ان شيخنا الكفعمي سلك هنا مسلكا آخر فقال واما زيارة عاشوراء من قرب او بعد فمن اراد ذلك
وكان بعيدا عنه فليبرز الى الصحراء او يصعد سطحا مرتفعا في داره ويومي اليه بالسلام ويجتهد في الدعاء على قاتله ثم
يصلي ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين ع ويبكيه ويأمر من في داره
ممن لا يتقيه بالبكاء عليه ويقيم في داره مع من حضره المصيبة باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين
فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد
فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين آنفا فكبر الله مائة مرة ثم اوم اليه وقل السلام عليك يا ابا عبد الله
السلام عليك يا ابن امير المؤمنين الى ان قال بعد ان ذكر كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء وقبل السجود
دعاء السجود وما هذا لفظه ثم صل ركعتي الزيارة بما شئت وقل بعدهما اللهم اني لك صليت الى قوله ثم ادع بعدها
الزيارة بهذا الدعاء المروي عن الصادق ع وهو يا الله يا الله يا الله الخ فعلى ما ذكره يكون زيارة عاشوراء مركبة من امور
منها الايماء اليه بالسلام والاجتهاد بالدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد ما ذكر ومنها الندبة والبكاء على الحسين
ع وامر بذلك لمن كان في داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع بقول عظم الله اجورنا
بمصابنا بالحسين ع الى آخر ما ذكر ومنها التكبير مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه ع بعد ما ذكر بقول
السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن
مني ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة ركعتين علاوة مما ذكر في آخره وهو غير صحيح لانه مبني على الجمع بين صدر الحديث
وذيله وجعل المتحصل منها زيارة واحدة وان صلى انه لا يبعد ان يكون مستنده في ذلك الحديث المذكور
بجعل قول علقمة علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته الخ على طلب الدعاء بعد الزيارة في القريب والبعيد
والايماء اليه بالسلام في البلاد البعيدة وجعل قوله ع فقل عند الايماء اليه جواب عن ذلك فعلى هذا يكون معنى قوله

اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو الملك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالايماء اليه بالسلام وبالجهد
على اللعن على قاتله فقل بعد التكبير القول الآتي الذي هو عبارة عن قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى والظاهر
ان ما ذكره ره مبني على ذلك لكنه غير صريح بل المراد من الحديث ما نبهنا عليه فيما سلف حاصله ان زيارة الحائر
في البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث وهو الايماء اليه بالسلام والجهد في اللعن
على قاتله بعد ان برز الى الصحراء او صعد الى سطح مرتفع ثم صلى ركعتين والظاهر منه تادية السنة بالايماء اليه بالسلام
والجهد في اللعن على قاتله باي نحو وباي لسان كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء واقام مصيبته
في داره وتعزية بعضهم بعضا بما تقدم والزيارة اما عبارة عن مجموع ذلك او يكون الندبة والبكاء بعد الصلاة
واقامة المصيبة والتعزية مما توقف عليه استحقاق ذلك الثواب فاني في ما رواه علقمة بعد ان سمع كيفية المذكورة
منه وسائل حيث قال قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب واومات اليه من بعد البلاد
ومن داري بالسلام اليه على انه لما بين ثواب زيارته من قرب وثواب زيارته من البعد استدعى
منه بيان علمي ما يقوله عند ارادة الزيارة في القرب والبعد وقوله اذا انا زرته من قرب فيه احتمالان
احدهما طلب الدعاء الذي يدعو به بعد ان ازوره والثاني طلب ما يقوله حال ارادة الزيارة والظاهر ان
مراده لوجوه منها ان المناسب في امثال المقام طلب ما يقوله حين ارادة الزيارة لا طلب ما يقوله بعد الزيارة
لوضوح ان المناسب فيما اذا صدر عن المطلع ان من زاره فله كذا السؤال عن اصل الزيارة لا ما يدعو به وهو
ظاهر وكذا الحال في قوله واومات من بعد البلاد اذ تقديره علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا اومات من بعد
البلاد بالسلام اليه فيكون السؤال عن ما يقوله حين ارادة الايماء اليه بالسلام لا ما يدعو به بعد ان اوما اليه بالسلام
وهو ايضا ظاهر لا خفاء فيه ومنها ان ما ذكره في مقام جواب هذا السؤال هو المصداق لما اجمله في الاول في
قوله واوم اليه بالسلام واجتهد في اللعن على قاتله لوضوح ان ما ذكره في مقام الجواب وهو السلام عليك
يا ابا عبد الله الى اخره اما يكون ايماء اليه بالسلام او لعن على قاتله بانواع العذاب ومنها انه المتبادر من سياق
الكلام كما لا يخفى على اولي الالباب والافهام ومنها وهو اظهر الجميع وهو حكاية سيف ابن عميرة مع صفوان حيث
ان صفوان حال الايماء اليه بما رواه علقمة عنه ع ثم صلى بعده لقوله فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة ابن

محمد لطف



محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى اخر ما سلف والى هذا اشار ان ما ذكره شيخنا الكفعمي مبني
على الاحتمال الاول لكن اللفظ الذي لا ينبغي التامل فيه انما هو الثاني فما ذكره قدس الله سره وحده فليس بصحيح ايضا
الى ان قال نقول على فرض تسليمه ليس المدلول عليه بالحديث المذكور الا الركعتين فعلى فرض التسليم ان يكون المراد من
قوله ع واذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء الى اخر القول المذكور باسره ينبغي الاتيان
به بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخيرتين اللتين ذكرهما بعد الاتيان بها في السجدة فالتحقيق المدلول عليه بالحديث
الذي هو الاصل في شرعية تلك الزيارة الجليلة هو ما نبهنا عليه وهو الذي اورده شيخنا المفيد في مزاره عند بيان
كيفية تلك الزيارة الشريفة رفع الله مقامه في جنة العالية ولله الحمد والشكر والمنة وصلوته على اكمل من ختمت به الرسالة
وافضل من فوضت اليه الوصاية واولاده الاطياب الاماجد الزاكية سؤال شخصي تا جزو اتيان نماز ظهر
نموده تاكيد يكه ملاحظه نموده معتقد اين شده كه بمقدار چهار ركعت زياده از وقت باقى مانده بنابراين اعتقاد نماز
عصر را مقدم داشت و بعد از فراغ از صلوة عصر فساد اعتقاد اين شخص ظاهر شد و معلوم شد كه بمقدار چهار ركعت
ديگر تا كنز بجز وب شمس باقى مانده در اين وقت چه كند جواب ظاهر اين است كه نماز عصر كه كرده صحيح باشد اتيان
بنماز ظهر نمايد بنيت قضا لكن احتياط اين است دو باره نماز عصر را بكند بنيت قربة بعد از ان نماز ظهر را قضا
نمايد سؤال شخصي در اخر وقت دهان او خون آمده و خون قطع نشود تكليف او چه چيز است جواب مشغول نماز شود
و در بر وقت كه اب دهن اندازد دستمال در دست گرفته اب دهن را با آن دستمال اندازد بنحويكه آب دهن به بدن
نرسد يا بزمين اندازد و اگر اينچنين ممكن نبوده باشد مثل اينكه دستمال نداشته باشد و صلوة در مسجد بوده باشد
اب دهن را بلباس خود اندازد و اگر لباس نداشته باشد اب دهن را ببدن خود اندازد و نجاست لباس و بدن
در چنين صورت مغتفر است مجملا آب دهن كه بخون مخلوط باشد بلعيدن ان جايز نيست و نماز نيز ساقط نيست
بنا بر آن است كه مذكور شد سؤال شخصي بقصد سفر از منزل خود بيرون رفت و در اثناى راه آن شخص منحرف شد
نماز را قصر كند يا تمام و روزه بگيرد يا نه جواب اين منصور بچند صورت ميشود اول آنست كه بعد از طى هشت
فرسخ قضا عدا راى او منحرف شد در اين صورت بى اشكال نماز را قصر ميكند و روزه را جايز نيست بگيرد مگر
در صورتيكه قصد اقامه در انجا يا در اثناى معاودت نمايد دوم آنست كه انحراف راى قبل از بلوغ بچهار فرسخ

هر سیده در این صورت بی اشکال نماز را اتمام میباید خواند و در رای که رای او منحرف شده باشد یا بود معاودت
همچنین روزه میتواند گرفت سیم آنست که بعد از بلوغ بچهار فرسخ و قبل از بلوغ بهشت فرسخ الانحراف بهر سیده
در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه از انجا که رای او منحرف شده الی منزل او بعد از مسافت
که معتبر است در قصر نیست و فرق است ما بین این صورت و صورتیکه از منزل خود بیرون رود بقصد چهار فرسخ
و قصد معاودت در آن یوم یا قبل از انقضای عشره ایام داشته باشد چنانچه ظاهر است باندک تامل لکن با دلالت لازم است
که قصر نماید کما هو المستفاد من الصحیح ان کنت سرت فی یومک بریدا کان علیک حین رجعت ان تصلی بالتقصیر
لانک کنت مسافرا الی ان تصیر الی منزلک والموثق المروی عن اسحق ابن عمار قال سالت ابا الحسن عن قوم
خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب فیه التقصیر قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین او علی ثلثة فراسخ
او علی اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه الیهم وهم لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم
فاقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یبقوا علی تقصیرهم
قال ان کان بلغوا مسیرة اربع فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربع فراسخ
فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا سوآل هرگاه کسی عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ رای او منحرف
شد فرموده اند بعد از انحراف رای او نماز را اتمام مینماید و نمازیکه قبل از انحراف رای قصر نموده اعاده یا قضای
آن لازم است یا نه فرق ما بین بقای وقت و خروج وقت چه باشد جواب اما قضای ان صلوه پس بی اشکال ثابت
نیست و اما اعاده آن با بقای وقت آن نیز ظاهر این است که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال امر مقتضی اجزاست
لکن اگر بعنوان استحباب در این وقت اعاده نماید خوبست نظر بحدیثی که وارد شده و آن حدیث این است ان کان
قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکنه لضعف سنده لا یصح الآن یعول علیه فی الوجوب سیما بعد معارضة بالصحیح الدال
علی عدم الوجوب قال مضت صلوته ولا یعید سوآل شخصی اول عازم شد لکن در اثنای طریق رای او منحرف
شد حکم آن از قرار تفصیل سابق معلوم شد لکن مقصود حال این است که این شخص ثانیا رای او منحرف شد یعنی بعد از
رجوع از عزم سفر باز عازم سفر گردید در این وقت مسافت معتبره از همین محل که ثانیا عازم سفر گردیده یا در حکم
سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود از منزل اول جواب این در صورتیکه رجوع از قصد اول بعد از بلوغ باربعه

فراسخ



فراسخ قصا عدا بوده باشد معتبر فرموده بساحت نظر بانچه مذکور شد و در این صورت نماز را قصر میکند پس
لزوم قصر در صورت عدول از آن قصد بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دیگر یعنی رجوع از سفر قبل از
بلوغ باربعه فراسخ بوده باشد ممکن است که گفته شود اعتبار مسافت از منزل خواهد بود اگر چه بعد از رجوع
از قصد اول نماز را اتمام نموده باشد نظر باینکه این شخص مسافر بوده و حکم سفر از او ساقط شده بجهة رجوع از
قصد و مفروض این است از این قصد رجوع نمود پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر این است که اعتبار
مسافت از آن محلیکه رجوع از قصد اول نموده باید نمود نظر باینکه این شخص بعد از عدول از عزم سفر حکم
سفر از او ساقط و تمام صلوه در حق او متعین شد و بمقتضای استصحاب حکم بقای آن دو حکم است تا دفع
آن مشخص شود و این معلوم نیست و ثمره در صورتی ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد اول عازم مسافتی باشد
که اقل از ثمانیه فراسخ بوده باشد و ناوی اقامه عشره ایام در انجا بوده باشد بنابر مختار نماز را اتمام میکند
در این صورت سوآل کسی بعزم چهار فرسخ از منزل خود بیرون میرود نماز را اتمام میکند یا قصر جواب این مسئله
متصور بسه صورت میشود اول آنست که ناوی اقامه عشره ایام هر چهار فرسخی در این صورت بی
اشکال نماز را اتمام میکند و اگر شهر رمضان المبارک بوده باشد روزه را میگیرد دوم آنست که قصد معاودت
همان روز را دارد یا قصد معاودت بعد از روز دارد یا فاصله اگر چه معاودت در شب شود در این دو حق
او قصر صلوة و افطار صوم متعین است صورت سیم مخالف با دو صورت مسطور است یعنی ناوی اقامه
عشره ایام نیست و قصد معاودت در ان روز را ندارد و همچنین که مذکور شد یعنی قصد مراجعت از روز را ندارد
ناوی اقامه عشره ایام هم نیست بلکه مقصودش این است که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این
صورت ظاهر این است که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط این است که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام
و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا بعمل آورد سوآل اوقات نافله ظهرین در وقت فضیلت ظهرین
بحسب مقدار زمان اگر بیان نمایند باعث رفع ابهام بجا آورده خلایق میگردد جواب مقدار دو ذراع یا قدمین
در کدام وقت نافله ظهر بنابر مشهور حق که در نصوص وارد شده و همچنین ذراعین یا اربعه اقدام در کدام
نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص بمثل شاخص در کدام وقت فضیلت ظهر و دو مثل شاخص در کدام وقت فضیلت عصر

بجهت اختلاف فصول مختلف است ما در بیان این مطلب اقتصار میکنیم بذکر بعضی فصول و سایر اوقات بالمقایسه
بآن معلوم میتوان نمود پس میگوئیم وقتیکه آفتاب در اول جدی باشد که اول چله بزرگ است ظاهر این است که
وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نصف ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نافله عصر در وقت مذکور
تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه بوده باشد و وقت فضیلت
عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی باشد و در وقتیکه آفتاب در وسط جدی بوده باشد وقت نافله
ظهر تا یکساعت و نیم و هشت دقیقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا
دو ساعت و ثلث و چهارده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در
آخر جدی که متصل باول دلو است وقت نافله ظهر تا یکساعت و نیم و دو دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت
و هفده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و ثلث و نوزده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت
و نیم و دو دقیقه باقی باشد و از آنچه مذکور شد وقت نافله ظهرین و وقت فضیلت اینها در قوس معلوم میشود چه
اول قوس مثل آخر جدی است و وسط آن مثل وسط آن و آخر قوس مثل اول جدی و وقت نافله ظهر
در وسط دلو بمقدار یکساعت و نصف ساعت و شانزده دقیقه است و در آخر دلو که متصل باول حوت است
بمقدار یک ساعت و نصف ساعت مجملا وقت نافله ظهر در اول جدی تا یکساعت و ثلث و هفت دقیقه ظاهر
این است که باقی باشد در اول سرطان تا یکساعت و نیم و پانزده دقیقه و وقت نافله عصر در اول جدی تا دو
ساعت و ده دقیقه و در اول سرطان تا دو ساعت و ثلث و هشت دقیقه مجملا بعد از تحقق زوال تا یک
ساعت و ثلث و هفت دقیقه در جمیع فصول نافله ظهر ادا است و نافله عصر تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت
فضیلت ظهر در اول جدی تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و در اول سرطان سه ساعت و نیم و
هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در اول جدی تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه و در اول سرطان چها
چهار ساعت و ثلث و سیزده دقیقه مجملا نماز ظهر را اگر بعد از زوال تا دو ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه
بعمل آورد در جمیع فصول پس نماز ظهر را در وقت فضیلت بجا آورده خواهد بود و همچنین نماز عصر را در سه
ساعت و بیست و دو دقیقه باین معنی که وقت فضیلت ظهر کمتر از دو ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه نمیشود

وهمچنین



و همچنین ابتدای وقت فضیلت ظهر زیاده از سه ساعت و نیم و هفت دقیقه نمیشود چنانچه امتداد وقت
فضیلت عصر علاوه از چهار ساعت و ثلث و سیزده دقیقه نمیشود پس این غایت امتداد وقت فضیلت در نماز است
لکن وقتیکه شمس در راس سرطان بوده باشد چنانچه آنچه از قبل مذکور شد غایت انتقاص است لکن وقتیکه شمس
در راس جدی بوده باشد و در غیر این دو حالت متوسط مابین جدی است رعایت آنچه در راس جدی مذکور شد
کفایت میکند در مطلب **سؤال** کسی مشغول نماز است دیگری وارد میشود سلام میکند رد سلام واجب است
یا نه در صورت وجوب بچه اتیان صیغه نماید و هرگاه سلام کننده بطریق متعارف بین عوام الناس بجهت سلام
گفتن جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در غیر نماز والتماس این است که احکام این مسئله را مفصلا
بیان فرمایند که بسیار ضرور و عام البلوی است **جواب** صیغه متداوله سلام شش است **اول** سلام علیکم
**دوم** السلام علیکم **سیم** علیکم السلام **چهارم** سلام علیک **پنجم** السلام علیک **ششم** علیک السلام بعد از
ملاحظه هر یک از جمیع صیغ مذکوره تا آن و غیر آن اقسام مسئله میرسد بسی و شش قسم مثل اینکه سلام کننده
بگوید سلام علیکم **جواب آن ممکن است** بسلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک و السلام
علیک و علیک السلام و همچنین سایر اقسام ظاهر این است در حالتیکه کسی سلام کند بر مصلی بهر یک از صیغ
ست که بوده باشد لازم است رد نماید بمثل آن پس اگر بگوید السلام علیکم مصلی در نماز لازم است رد نماید بهمین نحو
حتی اینکه اگر اسقاط الف و لام کند و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد بود بلکه دور نیست که موجب بطلان نماز شود
و همچنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم که بگوید علیکم السلام و غیر آن جایز نیست بلکه موجب
بطلان نماز خواهد بود و همچنین است در السلام علیک یا سلام علیک یا علیک السلام **مجملا** معتبر در جواب
از مصلی آنست که اتیان نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده بخصوصه کلامیکه در این مقام است
در چند مطلب است **اول** آنکه مسلِّم و مسلَّم علیه باعتبار وحدة هر دو و تعدد هر دو یا وحدة احدهما و تعدد دیگری منقسم
میشود بچهار قسم **اول** آنست که مسلم واحد است و مسلم علیه نیز واحد است حکم آن آنست که مذکور شد
یعنی اگر مسلم علیه در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل آن صیغه و اگر در خارج نماز بوده باشد میتواند
اتیان نماید بمثل آن و احسن از آن **دوم** آنست که هر دو متعدد باشند مسلم متعدد و مسلم علیه نیز متعدد

در این صورت بر همه مسلم علیهم لازم است پس هرگاه همه یک دفعه رد سلام نموده اند حرجی نیست خواه مشغول نماز بوده باشند یا هیچیک مشغول نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشند و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است ایشان نماید بمثل آن صیغه که از مسلمین صادر شده و اما هرگاه بعضی از انها سبقت گیرند در جواب ظاهر این است که حق آن سقط وجوب از دیگران بوده باشد در صورتیکه قصد رد همه کرده باشند پس در حق دیگران رد لازم نخواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک ایشان رد نموده باشند و اما در حق آن کس که مشغول بوده باشد رد در این صورت جایز نیست **کلامیکه در این مقام است این است** که آیا آنچه مذکور شد مختص است بصورتیکه همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل اینکه صیغه صادره از همه سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هرگاه مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی سلام علیکم گفته و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک آیا در این صورت اکتفا بر دیک صیغه میتوان نمود خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز محل اشکال است ظاهر این است اکتفا بر دیک صیغه میتوان نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد **سیم آنست** که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه واحد در این صورت نیز اگر قصد همه کند یک رد اکتفا میتوان نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتیکه در یک صیغه قصد رد همه نموده ایشان بصیغه سلام متعدد نمیتواند نمود بلکه دور نیست در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال برد واحد بلکه در آن قصد همه نموده باشد حاصل شد حکم برجحان تعدد آن اگرچه بطریق استحباب بوده باشد محتاج بدلیل است **مخفی نماند** که آنچه مذکور شد در صورتیست که شروع برد سلام بعد از فراغ همه سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هرگاه شروع برد سلام قبل از فراغ بعضی از انها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام البته اکتفا بیک رد نمیتوان نمود **چهارم آنست** که مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در این صورت نیز هرگاه یک نفر سبقت در رد نمود دیگران اکتفا بآن میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب است ایشان رد نموده باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی در نماز ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است این در صورتیست که آن کس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه غیر مکلف بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین رد واجب خواهد بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز فرقی در این باب ظاهرا

در هر دو حالت نیست و اما هرگاه سلام کننده غیر مکلف باشد ظاهر این است که رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد **مسئله** در بیان تسلیم بعضی بر بعضی **بدانکه** مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد است و مسلم علیه متحد یا بالعکس یعنی مسلم متحد و مسلم علیه متعدد پس در این چهار مطلب است **مطلب اوّل آنست** که مسلم و مسلم علیه هر دو متحد بوده باشند و این خالی از این نیست مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و بر جمیع تقادیر صیغه سلامیکه از آن شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند بحث است **اوّل آنست** که مسلم مکلف و مرد بوده باشد و صیغه سلام صادره از او صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد در این صورت شکی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است که در مقام رد ایشان بصیغه مماثل آن نماید چنانچه جایز است ایشان باحسن نماید **مجملا** هرگاه سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد ایشان بجواب بچند نحو میتوان نمود **اوّل** سلام علیکم **دوّم** السلام علیکم **سیم** علیکم السلام و در هر یک با ضم ورحمة الله وبرکاته وعدم آن پس شش طریق ایشان بجواب میتوانند نمود لکن احسن از سه صیغه مجرد علیکم السلام است چنانچه چنین صیغه با ضمیمه احسن از همه است اگرچه با ضمیمه بوده باشد **دوّم مثل آنست** که مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد در این صورت لازم است که ایشان نماید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده پس هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است بگوید سلام علیکم علیکم السلام جایز نیست و همچنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک یا علیک السلام یا السلام علیک و ظاهر این است که چنین بوده باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از صیغه خمس را اختیار نماید و در مقام سلام یعنی لازم است که مثل همان صیغه را در اثنای سلام رد نماید ایشان بلفظ مغایر جایز نیست اگرچه در بعضی حرف بوده باشد خواه در زیادتی باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که همین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد اسقاط الف و لام چنانچه جایز نیست در صیغه خطاب ایشان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیک و هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیک بجواب جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا السلام علیک بلکه لازم است در مقابل رد ایشان نماید بهمان صیغه **سیم آنست** که سلام کننده زن بوده باشد و در این صورت مسلم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است یا غیر محرم در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را می شنود

باید در صورت محرمیت و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در
خارج نماز حکم صبی در نماز و در خارج نماز همان است که در مرد مذکور شد و تفاوتی در این باب میان مرد و زن
نیست و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی از اشکال نیست نظر باینکه مسلم است
بر این است که در حق زن حرام است که استماع کند صوت خود را نسبت باجنبی بعنوان اطلاق باینکه ظاهر این است که حکم
حرمت بعنوان اطلاق خواهد بود پس رد واجب خواهد بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقتضی
اعاده است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتی بود که زن مسلمه از محارم بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد
پس حکم در این آنست که مذکور شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه
مذکور شد رعایت احتیاط مقتضی این است که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف
بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر این است که هرگاه ممیز بوده باشد رد سلام
او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از
اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه متعارف مابین کثیری از عوام
و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این است که رد چنین سلام واجب بوده باشد
امر در خارج نماز سهل است اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر این است که رد واجب بلکه جایز بوده باشد بلکه
رد ظاهر این است که موجب فساد نماز است اما این در صورتیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هرگاه
از شخص عالم صادر شود که سلام را از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد در این صورت
رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در این صورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر
این است که رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است که اقتصار نماید بعلیک او علیکم یعنی بافراد و صیغه
خطاب یا بجمع هر دو خوب است و اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در این صورت ظاهر این است که رد واجب
بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان نماز میشود چه آنکه مناسب در این مقام نیست هرچند امر سهل است اوّل
آنست که هرگاه مسلم علیه مشغول بنماز بوده باشد اگر وقت سلام مشغول تلاوت یا ذکر باشد همان وقت لازم است
اتیان بلفظ سلام نماید تا غیر جایز نیست و اما هرگاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود

بمحل



بمحل وقف رسانده قطع قرائت نماید بعد از آن رد نماید و در اثنای کلمه قطع کلمه نماید دوم آنست که آنچه مذکور شد
که رد سلام واجب است در وقتی است که شخص باشد که مقصود سلام این شخص است و اما هرگاه تشکیک داشته
باشد در این صورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورتی
رد سلام نماید موجب بطلان میشود سیم آنست که آنچه مذکور شد که در اثنای نماز لازم است که رد نماید بمثل آنچه
که از سلام کننده صادر شده این در صورتی است که اشتباهی و تشکیکی در آن صیغه نداشته باشد و اما هرگاه شک
داشته باشد نمیداند صیغه صادره از آن السلام علیکم بوده یا سلام علیکم و یا کذا یا در این صورت اگر مسلم علیه در
اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود یا نه مسئله محل اشکال است لکن ظاهر این است که رد جایز بلکه واجب بوده باشد
چهارم آنست که ابتدا بسلام مستحب است و رد سلام واجب است گاهست سلم و مسلم علیه شخص است و گاهست
تواردی سلامین میشود قصد هر یک آن بود که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد بهمین قصد چنانچه
از دیگری نیز بهمین قصد صادر شد هر دو یک دفعه اتیان بسلام نمودند در این صورت بر هر دو لازم است رد
سلام دیگری نموده باشد و اگر چنین نمایند هر دو تارک واجب خواهند بود مطلب دوم مسلم و مسلم علیه هر دو یکنفر
بوده باشند در این صورت هرگاه مسلم علیه شروع برد سلام نماید بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام ظاهر این است
اکتفا برد از یک نفر از مسلم علیه میتواند نمود و رد بر هر فرد از افراد مسلم علیه لازم نیست بلکه رد یک نفر مسقط تکلیف
از دیگران هست لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد اگرچه همه اکتفا بیک ردی که صادر شده از یکنفر میتوانند
نمود لکن دور نیست که رد در حق هر یک مستحب بوده باشد و اما هرگاه همه مشغول نماز بوده باشند در این صورت
اگر صیغه صادره از همه مسلمین یک صیغه بوده باشد مثل آنکه همه بگویند سلام علیکم در این صورت اگر همه یک دفعه
اتیان برد نمایند مثل آنکه همه یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و همچنین هرگاه یکنفر سبقت نمود برد و گفت
سلام علیکم باز اشکالی نیست لکن ظاهر این است که برد دیگران لازم بوده باشد اکتفا بفعل همان یکنفر نموده باشند
پس دیگری در این صورت اقدام برد سلام نمیتوانند نمود بلکه رد ثانی در این صورت موجب بطلان نماز میشود
نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که رد از مکلفین صادر شده و اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود بلکه
لازم است همه دفعه یا یک نفر اقدام برد نماید اشکالی که در این مقام است این است که هرگاه فرض شود صیغه سلام

صادر و از مسلمین مختلف باشد مثل اینکه بعضی گویند سلام علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در غالب
چنانچه سابق بیان شد لازم است که مصلی اتیان نماید در مقام رد و مثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در صورتیکه
صیغه صادره از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیهم چه چیز است ظاهر این است که مراعات مثلیت در این صورت
معتبر بوده باشد نظر باینکه بنابر اعتبار رعایت تماثل در آنصورت لازم میآید که حکم کرده شود بر هر فردی از افراد
مسلم علیهم لازم بوده باشد رد سلام نمایند بعدد مسلمین که صیغه سلام ایشان مختلف بوده باشد مثلا هرگاه فرض شود که
مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشند و فرض شود صیغه صادره از بعض مسلمین سلام
علیکم و از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از بعضی سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس
السلام علیک پس لازم خواهد بود بنابر فرض مذکور بر هر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بصیغه شش سلام نمایند حیثیت
نماید در هر صیغه رد کسی را که آن صیغه از آن کس صادر شده تا رد مماثل نسبت بهمه متحقق شود و دلیل بر لزوم اعتبار
تماثل در مثل این صورت نداریم بلکه دلیل بر تجویز این نداریم نظر باینکه ظاهر از احادیث داله بر اعتبار تماثل
صورت وحدت مسلم است پس تمسک بآن در صورت مفروضه ممکن نیست بنابر این اتیان رد بنحو مسطور موجب
بطلان نماز خواهد شد پس لازم است در این مقام متمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیت و غیر آن و مقتضای آن
لزوم رد است فی الجمله پس در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد اجتزا شود بیکی از صیغ مذکوره نظر
باینکه در یک صیغه جنس رد بهمه خواهد بود پس اختیار صیغه نماید که مشتمل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام
علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که یک نفر از مسلم علیهم سبقت در رد نماید و اما هرگاه همه در یک دفعه اقدام
برد نمایند نخواهد بود هر یک در اختیار صیغه کاهست متفق خواهند بود و کاهست مختلف کلام دیگر در این مقام است
این است که آیا اقدام جمیع بر موقوف است بعدم علم بر اقدام بعض برد یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم بوده باشد باینکه
بعضی اقدام برد خواهند نمود ظاهر ثانیست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و رفع آن در صورتی میشود که
رد از بعضی صادر شود بالفعل ما دامیکه صادر نشده است جایز است اقدام بآن اگر قاطع بوده باشد بعض اقدام بآن
خواهند نمود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچیک مشغول
نماز نبوده باشند در این صورت بالا ظاهر این است که مستحب در حق غیر از آن یک نفر که سبقت در رد نموده آنست





است که ایشان برد نماید ظاهر این است این استحباب متادی میشود باختیار کردن هر یک صیغه را چنانچه متادی میشود
باختیار کردن بعضی غیر آنچه را که دیگری اتیان نموده لکن حال در اختیار نمودن صیغه جمع در کاف خطاب و صیغه
مفرد بنحویست که مذکور شد و از آنچه مذکور شد حکم مسئله در صورتیکه بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند
و بعض مشغول نماز نبوده باشند مجملا ظاهر این است در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز میباشند یا کل در
خارج نماز میباشند یا مختلف بعضی مشغول نماز میباشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت اول هر یک جا مذکور شد
و حکم در صورت ثالثه مذکور میشود از آنچه دانسته شد در دو صورت مطلب بیستم در صورت وحدت مسلم و
تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در این صورت نیز اقسام ثلثه مذکوره
محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز میباشند یا هیچ یک مشغول نماز نیستند یا بعضی مشغول نماز میباشند بخلاف
بعضی دیگر حکم همه بنحویست که مذکور شد بلکه جواز اجتزا در مقام رد بر یک نفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز
اکتفا بآنست در صورت وحدت مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در حق غیر مستبق برد در صورت عدم
اشتغال بنماز و عدم استحباب بلکه عدم جواز آن در صورت اشتغال بنماز بنحویست که مذکور شد مخفی نماند بآنچه
مذکور شد که رد بعضی در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر این است
که این در صورتی است که این بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه آن بعض مکلف نبوده باشد ظاهر
این است که رد او مسقط تکلیف در حق دیگران نبوده باشد پس مکلفین اکتفا بر رد غیر مکلف نمیتوانند نمود پس
ایشان برد در چنین صورت لازم خواهد بود امر در خارج نماز اگرچه اسهل است نظر باینکه امر مردد است بین
حال ما بین حرمت و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف رد در این صورت مستحب خواهد بود و در صورت
عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در این صورت قائم نیست پس عقل قاضی در حسن فعل است در این صورت
لهذا احتیاط در رد خواهد بود لکن اشکالی در اثنای نماز است نظر باینکه امر در این صورت مردد است ما بین
حرمت و واجب بجهة آنکه اگر رد غیر مکلف مسقط تکلیف بوده باشد رد حرام خواهد بود و در این صورت
مخفی نیست مگر در ترجیح مذکور شد که ظاهر این است رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود پس واجب است
بر همه مکلفین رد نموده باشند و هرگاه یکی از آنها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در این صورت

در حق دیگران رد جایز نخواهد بود مطلب چهارم این است که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد مثل ده نفر با هم
سلام میکنند بر یک نفر در این صورت تشکیکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود و رد بدو شرط
اول آنست که قصد نماید در حین رد و جمیع را دوم آنست که شروع برد بعد از فراغ همه مسلمین بوده باشد از
صیغه سلام اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم است نسبت بان کسی که در حین
شروع قصد رد سلام او ننموده باشد و همچنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ از بعضی صیغه سلام بوده باشد در
این صورت ظاهر این است که رد نسبت بان شخص لازم بوده باشد اولی بوجوب آن است که بعد از شروع مسلم
علیه برد یا در حین شروع برد بعض ابتدا بسلام نماید کلام اینکه در آن مقام است آنست که اعاده دیگر در حق مسلم علیه
در صورت مفروضه مطلوب است اگرچه بعنوان استحباب بوده باشد یا نه میگوئیم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز
بوده باشد در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم برجحان محتاج بدلیل شرعی است و این ظاهر
نیست مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در این صورت هرگاه بعضی سبقت در رد نمایند
در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیه مقتضی ثبوت آن است در
صورت عکس بطریق اولی چرا که مناسب در این مقام آنست که گفته شود هر چند امر اول آنست که رد سلام واجب
فوری است یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه اتیان بجواب نماید خواه
مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای نماز بوده باشد اتمام کلمه
بلکه رسیدن بمحلیکه وقف بر آن صحیح بوده منافی با فوریت باین معنی نیست تشکیکی در این مطلب نیست کلام اینکه
در این مقام است این است که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود آیا قضای رد سلام بر آن واجب است یا نه ظاهر
این است که حکم بوجوب نتوان کرد اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه دور نیست احتمال ثبوت تکلیف
در امثال مقامات کفایت کند در جواز اتیان بمکلف به لکن اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر این است که
در چنین صورت رد ثابت و جایز نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی اخلال بفوریت در رد نمود اتیان
برد بعد از آن جایز نیست بلکه رد بعد از آن موجب بطلان نماز خواهد بود بلی هرگاه مطلع نشد بر سلام بعد از آنکه
مدتی منقضی شد آیا در این صورت بعد از اطلاع لازم است برد یا نه میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول آنست



که استماع صیغه سلام نموده باین نحو کسی اتیان بصیغه سلام نموده و مقصود آن شخص شخص معینی بوده و آن شخص
صیغه سلام را شنید این نیز بدو قسم منقسم میشود یک قسم آنست که نشنیدن آن باعتبار موانع سماع بود مثل اینکه
مسلم علیه کر بوده شخص مسلم عالم بکر بودن آن نبود یا عالم بوده اتیان بصیغه سلام نمود بنحویکه معتقد این بود که
میشنود لکن نشنید بعد از آن صورت بعد از انقضای زمانی که محل فوریت است کسی او را اعلام نمود که فلان
شخص بتو سلام کرده در این صورت ظاهر این است که رد سلام بر او واجب بوده باشد خواه در حال نماز بوده باشد
یا در خارج نماز سؤال آیا جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب است یا نه جواب خیر واجب نیست سؤال هرگاه
کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب چگونه است اگر مسئله را هم نداند این را بیان نماید و اگر
اعلام شخصی کرده و همان حروف را اعاده کند حرف اول را بنیت اعلام آن شخص کرده باشد و حرف ثانی را
بنیت نماز بگوید جواب در صورتیکه در اثنای نماز خواهد مطلبی را بکسی اعلام نماید میتواند اتیان بذکری که خارج از
اذکار نماز بوده باشد تلفظ بان ذکر نماید و در آن ذکر قصد اعلام نماید و همچنین میتواند در اذکار مستحبه در نماز چنین
نماید ظاهر این است که اذکار واجبه که کیفیت صوت در آن مطلوب بوده باشد مثل ذکر در رکوع و سجود که مکلف
مخیر است ما بین جهر و اخفات جایز باشد که در آن جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد و اما قرائتی که در آن کیفیت
صوت مطلوب است پس اگر کیفیت مطلوبه در آن اخفات بوده باشد جهر در آن بجهت اعلام مطلقا جایز نیست مگر در
صورتیکه قصد قرائت مطلوبه در نماز نداشته باشد پس اگر قصد این نماید که از اجزای نماز بوده باشد در این
صورت اشکالی در جواز نخواهد بود و اما هرگاه کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در این صورت حکم بجواز خالی از اشکال
نیست خصوصا در صورتی که جهر نماید علاوه از آن قدری که معهود او بوده باشد لکن در این صورت نیز دور نیست که جایز
بوده باشد لکن احتیاط اقرب بسلامت و انسب بسبیل نجات خواهد بود سؤال هرگاه نماز قضا مثل نماز عشا را
اقتدا بمغرب کرده در وسط نماز بخاطرش آمد نماز ظهر را میخواست اقتدا کند در این حال نیت را عدول کند آیا جایز
باشد جواب اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند اشتباها عشا نیت نماید نماز ظهر خواهد بود التفات
بنماز عشا در چنین نیست یا اینکه قصد او این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند معتبر نیست و اگر چنین نبود بلکه چنین بود
که نمازیکه در ذمه او هست نماز عشا است و نماز ظهر مقدم بر عشا در ذمه او نیست و در اثنای صلوة متذکر شد که نماز

ظهر یکه مقدم بر نماز عشا ست بر ذمه او هست در این وقت عدول مینماید از نماز عشا بظهر نماز صحیح خواهد بود سؤال
نماز عشا را در تشهد اول سلام گفت حتی سلام آخر را هم و بعد نماز را اعاده کرد آیا صحیح ست یا نه جواب در صورتیکه
نماز را در تشهد اول سلام داده سهوا لازم ست بر خیزد نماز را تمام نماید و بعد از فراغ بلا فصل سجده سهو بعمل آورد تکلیف
او این ست و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگرچه در این صورت نماز صحیح ست لکن در ابطال صلوة
اثم ست سؤال هرگاه امام در نماز بحول الله وقوته بگوید و ماموم اللهم بحولک وقوتک اقوم واقعد بگوید جایز ست یا نه
جواب فتعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال نیست مجملا اگر مقصود این ست که امام بحول الله وقوته میگوید ماموم
میتواند اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد بگوید بلی ظاهر این ست که میتواند گفت و متابعت در امثال این
امور ظاهر این ست که لازم نباشد سؤال امام تکبیرة الاحرام گفت و بگمان اینکه امام کرد ماموم هم تکبیر گفت بقصد حمد
بلکه سوره نیز طول کشید امام ثانیا تکبیر گفت ماموم بگمان آنکه برکوع میرود معلوم شد که امام ثانیا تکبیرة الاحرام گفته ماموم
چکند در رکوع اگر در حال قیام باشد چکند جواب در چنین صورت ظاهر این ست که هرگاه در همان وقت که مطلع
شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید صحیح باشد وهو العالم سؤال شخصی که قبله را نشناسد میتواند چنین
شخصی رجوع بقبله نماید که از برای او افاده ظن و از برای او تجربه رسیده باشد نماید و دیگر میتواند شخصی عدالت
امام براو ثابت نموده باشد بشهادت عدلین اکتفا کند یا نه و شهادتیکه در شرع صحیح باشد چه قدر از عدالت
کافی خواهد شد و هرگاه کسی در تسبیحات اربعه شک کند و اکثر از اوقات را هم شک میکند آیا چه صورت دارد
حال همچه کسی ما کثیر الشک میگویند یا نه و هرگاه شخص بر مصلی سلام کند و شخص سلام کننده تعجیل در رفتن کند باکراهم
باشد که اگر جواب سلام گوید از محاذی نماز بیرون میرود یا نشنود یا سلام بر او مشتبه شود که بچه کرده بچه صیغه سلام
کرده چه حال دارد و همچه کسی را با جوراب ساقه کوتاه نماز دارد یا نه و چه قدر باید بوده باشد و دیگر هرگاه شخصی
بنا بر تقلید مجتهدی گذارد و که بر رساله او عمل کند و همچنین قرار دهد با خود که بعد از احتضار او از مسائلش هر کدام را
که خواهد قبول نماید و تقلید کند و هر کدام را که مشکل کرده باشد تقلید نماید آیا میتواند که چنین کند و عمل بقول دیگری
بکند یا نه و هرگاه بعد از فوت مجتهدی مجتهد یکه حی ست تجویز کند تقلید میت را بایین طریق که هرگاه مجتهدی اعلم از
میت نباشد و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و برابر بودن هم مشتبه باشد و همین مجتهد در رساله خودش

فرمو



ثبت کرده باشد که عدول میتواند بکند آیا چه صورت دارد و مقلد میتواند عمل بکند در این مسئله مجتهد حی جواب درصورتیکه
سمت قبله مشخص بوده باشد میتواند اعتماد نمود یا مادامیکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحاریب
مساجد مسلمین یا بمقابر مسلمانان و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد یعنی ملاحظه نموده و دیده که طایفه
شیعیان حیوانات را بسمتی ذبح می نمایند ظاهر این ست بامثال این امور در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان
نمود در صورتیکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد چنانچه غالب این ست و اما هرگاه فرض شود که افاده مظنه نکند
مثل اینکه در بعضی قری دید که کسی بمعرفتی حیوانی را بسمتی ذبح مینماید و آن شخص عارف بوده باشد بامارات
قبله کماهیست مظنون این میشود که مثل آن شخص بر غلط ست در چنین صورتی اعتماد نمیتوان نمود و لهذا اعتماد
بمذابح اهل سنت میتوان نمود نظر باینکه جماعتی از علمای آنها تجویز مینمایند ذبح را بغیر سمت قبله مجملا هر یک از
علامات مذکوره که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود و همچنین هرگاه در خانه کسی داخل شد اعتماد
بسمت قبله بقول صاحب خانه میتوان نمود نظر باینکه قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود
که افاده مظنه نکند اعتماد نمیتوان نمود اما قبله نما پس اگر [illegible] نموده باشد در مواضعیکه سمت قبله مشخص بوده بگذ
در محل مشتبه افاده ظن بسمت قبله نماید و در [illegible] که اعتماد بتوان نمود مجملا در صورت عدم معلومیت سمت قبله
بر چیزیکه افاده مظنه بسمت قبله کند اعتماد بآن میتوان نمود اگرچه قول فاسق بوده باشد و اما آنچه که در تشخیص عدالت
امام یا غیر امام بآن اعتماد میتوان نمود پس چند چیز ست اول اختبار یعنی معاشرت ست پس هرگاه معاشرت
نمود با کسی و از معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص همچه شخصی ست که هرگاه معصیتی اتفاق افتد
و هیچ عایقی و مانعی از ارتکاب آن معصیت نبوده باشد حالتی در او باشد که خوف و رعب جناب اقدس
الهی حایل شده بوده باشد که آن حالت مانع از اقدام و ارتکاب آن معصیت خواهد بود چنین شخصی را عادل
میگویند و نماز اقتدا باو میتوان نمود دوم تزکیه و تعدیل ست یعنی هرگاه دو نفر عادل اخبار بعدالت شخصی نمایند
فی نفسه این ست که دو نفر عادل اخبار نمایند افاده مظنه بعدالت آن شخص نماید پس اعتماد در چنین صورت
بقول آن دو عادل میتوان نمود و در اقتدا جزو و اما هرگاه خصوصیت در این مقام بوده باشد که قول آن عادل افاده
مظنه نماید چنانچه بر وجه ندرت اتفاق میافتد پس در این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیم اشتهار شخصی ست

بخوبی پس هرگاه شخصی مشهور و معروف بوده باشد بتقوی و ورع بحدی که این اشتهار او عدالت او مظنون این شخص
شود ظاهر این است در چنین صورت اعتماد بظن خود تواند نمود در اقتدا کردن بآن شخص در نماز و اما شک
در تسبیحات پس این بدو نحو میشود اول شک در اجزای تسبیحات اربع است باین نحو که کسی قطع دارد
که سبحان الله را گفته است و شک دارد که الحمد لله را گفته است یا نه در این صورت هرگاه این شک بعد از
فراغ الله اکبر یا بعد از فراغ از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر این است اعتنائی بچنین شکی نیست یعنی بنا بر وقوع مشکوک
فیه میکند بلکه هم چنین است حال هرگاه شک در تحمید بعد از دخول در تکبیر یا تهلیل بوده باشد پس اعتماد بچنین شک
در چنین صورت نشده نیست یعنی در هر دو صورت بنا بر وقوع مشکوک فیه میگذارد و اما هرگاه این شک قبل از دخول
در تهلیل بوده باشد اعاده مشکوک فیه در چنین صورت لازم است دوم شک در عدد تسبیحات اربع است
و این بچند طریق میشود اول آنست که نمیداند تسبیحات را یک مرتبه خوانده است یا نه یعنی در حال قیام در رکعت
ثالثه شک میکند تسبیحات اربع را خوانده است یا نه این دو قسم میشود یک قسم آنست که این شک بعد از
دخول در مرتبه ثانیه است باین معنی که این شخص معتقد این بود که تسبیحات اربع را یک مرتبه خوانده است و باین
اعتقاد شروع نمود در تسبیحات بقصد اینکه مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را تلاوت می نماید بعد از شروع در آن
شک نمود که قبل از این تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر این است که عود بمشکوک فیه
لازم نبوده باشد دوم آنست که شروع به تسبیحات نموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در
این صورت عود بمشکوک لازم است یعنی واجب است که تسبیحات را بخواند قسم سیم آنست که در اول اشتغال
به تسبیحات اربع شک میکند که این دفعه اول است یا دفعه ثانیه باین نحو که شروع نمود باین تسبیحات باعتقاد اینکه
یک دفعه تسبیحات اربع را خوانده است بوده است یا معلوم او نیست که در چنین صورت لازم است که قرار دهد
آنچه را که مشغول است دفعه اولی بوده باشد پس اتمام می نماید بقصد اینکه یک مرتبه است طریقه ثانیه شک
در عدد تسبیحات آنست که قطع دارد که تسبیحات اربع را یک مرتبه خوانده است لکن شک در زیادتی دارد
باین معنی که قطع بخواندن یک مرتبه دارد و احتمال میدهد که دو مرتبه خوانده باشد و در این صورت بنا بر اقل
میگذارد یعنی قرار بیک مرتبه میگذارد و لکن احتمال مشکوک فیه در این صورت لازم نیست نظر در تسبیحات رابع



اجزا اینکه یک مرتبه میتوان نمود و اما مستحب این است که اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع به تسبیحات نماید بقصد
اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب و از آنچه مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود باین نحو اگر شروع در
تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید که آیا این دفعه دوم است
یا سیم ظاهر این است که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد که دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده باشد
یعنی شروع به تسبیحات نمود با غفلت از اینکه مرتبه دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک مینماید که مرتبه دوم است
یا سیم در این صورت بنا بر اقل میگذارد و پس قرار میدهد که دفعه دوم است باین قصد تسبیحات را اتمام می نماید بجهت آنچه
مذکور شد از اول تا این مقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد بنا میگذارد
بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مزبوره و اما رد سلام خواه مسلم علیه در نماز بوده خواه خارج نماز پس لازم است رد
سلام فوراً بنحوی که سلام کننده حاضر بوده و مانع از سماع مشتبی نبوده بشنود بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد
که اگر اصم نبودی میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سوار اسب شده رد بوده و جایز است که اکتفا نماید
بنحوی که اگر چنین نمی بود میشنید و صیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود اگر مشخص باشد بر مصلی مسلم علیه لازم است در
مقام رد اختیار همان صیغه نماید و اما هرگاه صیغه سلام صادر از سلام کننده مشخص نباشد مسئله محل اشکال است لکن
ظاهر این است که رد واجب بوده باشد بر مصلی و در جهت اختیار سلام علیکم در این مقام اولی بوده باشد از سایر
صیغ و اما جوراب اینکه ساتر هیچ جزء ساق نبوده باشد پس بعضی از متقدمین فقها ذکر نموده اند که مشهور ما بین
فقها این است که نماز باطل بوده باشد با چنین جورابی و حکم ببطلان باعتقاد این خادم شریعت غرا انبیا صلوات
الله و سلامه علیه اگر چه مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از آن است و اما هرگاه ساتر جزئی از ساق
بوده باشد مطلبی و نقصی ندارد

سؤال هرگاه زید نماز مغرب را اقتدا نمود بنماز عشای امام و در حال قیام شک کرد میانه سه و چهار و استعلام
نمود معلوم شد حقیقت حال چه باید بکند و ایضا بیان فرمایند که شخصی قصد اقامه در موضعی نموده و شروع در نماز
نموده بعد از آنکه داخل رکوع و سجود رکعت سیم شده رایش از قصد منحرف شده چکند آن نماز را و باقی آنچه در آن
موضع می ماند و ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی در آخر وقت چنین میدانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت
باقی است و نماز عصر را مقدم داشت بعد از فراغ از نماز عصر ملاحظه نمود که بقدر سه چهار رکعت وقت باقیست
چکند جواب اما حکم شک ماموم که ملحق بامام شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و ماموم نماز مغرب
خود را اقتدا نمود بنماز عشا در رکعت اول امام در چنین صورت هرگاه ماموم شک نماید در حال قیام که آیا این رکعت
چهارم امام است یا رکعت سیم در صورت عروض شک مزبور میتواند باین نحو که قطع اشتغال باجزا نماز میکند یعنی تامل
میکند بهمان حالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود
که قیام رکعت چهارم بوده در این صورت ماموم هم قیام بجا بدر می نشیند و اتیان به تشهد و تسلیم مینماید و اگر امام
بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد معلوم میشود که آن قیام قیام رکعت سیم بوده ماموم در این صورت رکعت
ثانیه خود را با امام اتیان مینماید تشهد و تسلیم را با امام اتیان مینماید و اگر خواهد در همان وقت که شخص شد قصد انفراد
مینماید یک رکعت را منفردا اتیان مینماید و اما حکم مسافر که قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت
سیم رسید رای او منحرف شد ظاهر این است که متعین بوده باشد در حق او که همان نماز را تمام نماید اگرچه نماز چهار
رکعتی بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام چهار رکعت این نماز قصر را اعاده نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر این است
که قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشت باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده مگر مقدار چهار رکعت بعد

فساد



فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر دو رکعت دیگر از وقت باقی بود
در این صورت احتیاط این است که قربة الی الله اعاده نماز عصر را نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید سؤال آیا
نجس نماز گذاردن در حال اضطرار جایز است یا نه جواب در صورتیکه ممکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی اشکال
جایز است سؤال با بدن نجس در صورت فقدان مطهر نماز گذاردن اعاده و قضا دارد یا نه جواب قضا
ضرور نیست سؤال اشباع حرکت بنحویکه موجب زیادتی حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه جواب حرف
متحرک که اشباع در حرکت میشود یا ضمیر غایب است یا غیر آن ما قبل حرف آخر در اول بالمکسور است یا غیر در اول
اشباع حرکت بنحویکه موجب زیادتی حرف شود لابد منه است مثل به و بجده و آله و ابن عمه و وصیه المخلوق من طینته
المتخلق باخلاقه و نحوه و اما ضمیر غایب که ما قبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محل است مثل
ولم یکن له و عبده و رسوله و نحوها لکن خالی از اشکال نیست اگر اشباع فی الجمله در این مقام بلکه در مطلق حرف مضموم
لازم است مجملا ما قبل ضمیر غایب یا مکسور است در این صورت اشباع آن بنحویکه موجب زیادتی شود لازم است
و در صورت مجزوم بودن ما قبل ضمیر غایب مثل منه و علیه ظاهر این است که اشباع حرکت بمقدار مذکور جایز نبوده
باشد و در صورت مضموم بودن ما قبل یا مفتوح بودن محل اشکال است احوط بلکه اقوی ترک آنست و اما اشباع حرکت
بمقدار مزبور در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائة یا در اذکار واجبه بوده باشد ظاهر این است که جایز نبوده باشد سؤال
نماز عیدین منفرده واجب است یا با جماعة شرایط از ایان فرمایند جواب نماز عیدین خواه بجماعت بوده باشد
یا منفردا واجب نیست در این اعصار بلکه مستحب است جواب نماز عیدین با جماعت بدون خطبه جایز است یا خیر
جواب جایز نیست سؤال در صف جماعة نماز استیجاری کردن اذان و اقامه در کار است یا خیر جواب بلی اذان
و اقامه بگوید اتیان بنماز استیجاری در صف جماعة از حیثیت اذان و اقامه مثل اتیان با آنست که در غیر صف جماعة
سؤال مسافریکه وارد بلدی شد در چه صورت نماز را تمام کند جواب در صورتیکه قاطع بوده باشد که ده روز
در آنجا می ماند نماز را تمام میکند و اما در صورتیکه مردد بوده باشد در مکانی باین معنی که عازم اقامه عشره ایام
نبوده باشد بلکه منظورش این بوده که هر وقت که مقصود شود حرکت نماید در این صورت تا یکماه نماز را قصر میکند
بعد از انقضای یکماه نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد این در صورتی است که در اول شهر وارد شده باشد

واگر روز دوم اول شهر بوده باشد و متردد بوده باشد از وقت ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن زراره عن ابی جعفر ع قال قلت له ارایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا و متی ینبغی له ان یتم قال اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقاما عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول غدا اخرج او بعد غد فقصر ما بینک وبین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتک وفی الثانی الصحیح المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سال محمد بن مسلم عن ابی عبد الله ع وانا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه فاقام عشرة ایام قال فلیتم الصلوة ان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم وان کان اقام یوما او صلوة واحدة سؤال هرگاه شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که آیا تشهد یا یکی از سجدتین را بعمل آورده ام یا نه جواب بعد از اتیان تشهد شک در اتیان تشهد معنی ندارد و همچنین شک بعد از اکمال سجدتین که یک سجده را بعمل آورده ام معنی ندارد اگر مراد این است بعد از اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بعمل آورده ام یا نه در این صورت لازم است که تشهد بخواند مگر در صورتیکه بعد از قیام بوده باشد در این صورت شک اعتبار ندارد و همچنین اگر مراد این است که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد سؤال شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان نماز میشود مخصوص است که شک متعلق بیک و دو بوده باشد یا نه پس اگر شک کند بعد از اکمال سجدتین فیما بین دو و سه چه نحو عمل نماید جواب شک در صلوة ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوة ایات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده باشد یا دو و سه بلی اشکالی هست این است که هرگاه مسافر در موضعیکه مخیر است ما بین قصر و اتمام مثل مکه الحرام یا مسجد النبی یا مسجد کوفه یا حایر حسینیه شک کند ما بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در این صورت نیز صلوة محکوم بفساد است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل بیاورد واگر جزم قصر نموده باشد نماز محکوم بفساد است جواب در صورتیکه قبل از اخذ صلوة ناوی تمام بوده باشد در این صورت نماز صحیح است بنا را به سه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط خواهد نمود و اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکال است و حکم ان جنتی بر آن است که نیت قصر در چنین صورت

معین است





معین است یا نه مختار نزد حقیر این است که معین قصر نیست پس عدول بتمام میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار وجه آن بیان شده است بنابراین میگوئیم بعد از شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید و در ان وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای آن عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوة ثنائیه موجب بطلان در صورتی است که دو رکعت معین بوده باشد و در حق مکلف چنانچه این متبادر از منطوق مسئله است پس مقتضای منع از ابطال عمل محترم است در محل سؤال و لقائل ان یقول کما ان الظاهر مما ذکرتموه اذا کانت رکعتان متعینین یکون الظاهر مما دل علی البناء علی الاکثر فیما اذا کانت الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کانت الاربع متعینة بل یکون وصف الرباعیة متحققة قبل الشک وفیما نحن فیه لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام واعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط سؤال کسی در نماز السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته را در غیر محل خود گفته سهوا آیا سجده سهو بر این شخص واجب است یا نه جواب سجده سهو در چنین صورت واجب است بلکه بعد از هر حرف از ادوات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق هر دو مطلب را در محل خود تفصیل بیان کرده ایم سؤال هرگاه شخصی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع داشت سهوا حمد و سوره خوانده چکند جواب قبل از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود بر او چیزی نیست نماز صحیح است سؤال هرگاه کسوف و خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چکند جواب این مقصود بچند صورت منقسم میشود اول آنکه وقت هر دو موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهت آنکه تکلیف او ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف بالا یطاق و دلیل مجدد بر لزوم قضا هم نیست بلی کا بعت حکم بلزوم قضا میشود و آن در صورتی است که کسوف اتفاق افتد در غیر ضیق وقت حاضره بحدیکه متمکن بود از اتیان هر دو مع ذالک تاخیر فریضه حاضره نموده تا ضیق وقت آن در این صورت اگرچه مقدم میدارد حاضره را لکن قضای کسوف را بکند و در صورت سعة وقت هر دو مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد بود و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا با سعة وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم دارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعة وقت هر دو در اثنای صلوة معلوم او شد که اشتباه نموده وقت



صلوة یومیه مضیق جا باشد در این صورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة
یومیه و این اگرچه مخالف است لکن بنص ثابت شده است و بعد از فراغ از صلوة یومیه باید که اداء بصلوة
کسوف یعنی اتمام نماید ما بقی آنرا و استیناف لازم نیست خلافا للشیخ الطایفه مگر در صورتیکه بعد از فراغ از یومیه
امری که مفسد صلوة بوده باشد از وصادر شود مثل حدث در این صورت استیناف صلوة کسوف نماید مگر در
صورتیکه وقت آن خارج شده باشد و تفریطی در فعل آن در اول ننموده باشد و محقق بوده باشد انچه مذکور شد
در این مقام و در سابق که قضا نیست در غیر زلزله جا باشد چه ممکن است که تفرقه کرده شود ما بین زلزله و غیرها
نظر باینکه وقت زلزله ما دام العمر است و معتبر در حکم وجوب این جهت که زمان زلزله سبب صلوة آن بوده باشد
بنابراین هرگاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اول اتیان بحاضره نماید
و بعد از آن ممکن است که حکم شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا بلکه بنیت ادا اگر اینکه گفته شود
معتبر در وجوب صلوة زلزله آنست که حین تحقق سبب مکلف متمکن باشد از اشتغال صلوة و در فرض مذکور این
ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن اینها همه محض احتمال است چونکه در حین نوشتن این مطلب در
کشتی بودیم و اسباب مطلقا با خود نبود که بتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اقتصار نمودم تا شاید با لطاف
الهی بعد از تمکن اسباب رجوع نمود شود و انوقت کشف واقع شود و الله الموفق للطاعات **سؤال** احتمال نمیدهی
که چه چیز محقق میشود اتمام این است که نقل خلاف در مسئله و تحقیق آنرا بیان فرمایند **جواب** انچه از تصفح کلمات
فقها اعلی الله مقامهم ظاهر میشود آنست که سه قول در مسئله میباشد **اول آنست** که رکعت تمام میشود برفع
راس از سجده ثانیه این مشهور ما بین فقهاست و مختار ما بین اقوال است **دوم آنست** که تحقق میشود باتمام ذکر در
سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی و شهید ثانی است **سیم آنست** که بوضع راس بارض مثلا در سجده ثانیه متحقق
میشود و این ظاهر میشود از کلام شیخ در ذکری و بعضی از علما قائل شده اند باینکه رکوع تمام میشود بدخول در رکوع و این
قول شده از سید ابن طاوس و محقق در مسائل عزیه بنابراین لازم این قول افتاده که هرگاه مصلی شک کند ما بین
دو و سه مثلا بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد نظر باینکه شک بعد از اکمال سجدتین شده و استدلال براین
قول شده از چند راه **اول آنست** که رکعت واحده رکوع است چنانکه سجده واحده سجود است پس برکوع رکعت

محقق



محقق میشود و این استدلال در غایه ضعف است لانه ان کان المراد من کون الرکعة واحدة الرکوع ان الرکعة مفرد
الرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان الرکوع الذی هو جمع للراکع کما ان السجود جمع للساجد کما فی قوله تعالی والرکوع السجود
فالمراد للراکع هو راکع لا الرکعة و معلوم انه بناء علی ذالک لا دخل له فیما نحن فیه بصدده و ان کان المراد الرکعة مصدر
مفید للمرة فوهنه ظاهر ایضا لوضوح ان الرکوع الذی هو المراد فی محل الکلام هو الرکوع الشرعی ای الانحناء الذی به
یتمکن المصلی من وضع الکفین علی الرکبتین و الرکعة لیست مصدرا مفیدا للمرة للرکوع بهذا المعنی و علی فرض
التسلیم غیر مجد فی محل الکلام کما لا یخفی علی المتامل **والثانی** حاصله انه لو لم یجعل الرکعة بالرکوع لما کانت صلوة الکسوف
ثلاثة عشر رکعات و اللازم باطل و الملازمة بینة و اما بطلان اللازم فلما ورد فی الاخبار انها عشر رکعات یقنت فی
کل رکعتین **والجواب عنه** هو ان مبنی هذا الاستدلال اما فی الاخبار من ان الصلوة الکسوف ثلاثة عشر رکعات او
یقنت فی کل رکعتین و کلاهما غیر تام **اما الاول** فلوضوح ان الاستدلال انما یتم اذا کان الاطلاق علی وجه الحقیقة
و محض الاطلاق لا یکفی فی الاستدلال و المراد بعشر رکعات هنا هو الرکوع لا الرکعة و الدلیل علیهم انهم اطبقوا علی
بطلان صلوة الآیات بالشک فیها لکونها من الصلوة الثنائیة و من یظهر الحال فی یقنت فی کل رکعتین کما
لا یخفی **الثالث** ان جماعة بل نسب الی المشهور حکموا بصحة الصلوة فیما اذا شک بین الاربع و الخمس بعد
الرکوع قبل طلوع حد السجود تمسکا بالنصوص ان الصدق الشک بین الاربع و الخمس غیر مفسد و هذا الاستدلال
لا یتم اذا قلنا بتمامیة الرکعة بالدخول فی الرکوع و الا لم یکن الشک بین الاربع و الخمس فلا یکون مندرجا تحت النصوص
المذکوره و بهذا الاستدلال غیر صحیح لوضوح ان صدق الشک بین الاربع و الخمس یتحقق حقیقة و لو مع تمامیة الرکعة
و لذا ان الشک بین الثنتین و الثلث حال القیام مفسد و الشک بین الثلث و الاربع غیر مفسد و لو فی حال
القیام علی انا لا نسلم المبنی دعوة الشهرة ممنوعة بل الحق فساد الصلوة بهذا الشک بعد انصراف تلک النصوص
و یمکن الاستدلال للقول بتمام السجود بوضع الجبهة علی الارض هو ان السجود معتبر بذالک و جوابه واضح ظاهر
لوضوح ان الصدق السجدة غیر مستلزم لتمامیتها للقطع بان ما یوجب صدق الشیء علی شیء لا یوجب بتمامه کیف
مع انه کثیرا ما یوجب بقاءه **والحاصل** الظاهر من اتمام الشیء ینتهی انتهاءه به و عدم صدقه بعده و هذا المعنی فی محل الکلام
غیر متحقق للقطع بان بعد وضع الجبهة علی الارض قبل رفع راسه عنها یصدق علیه انه ساجد و کیف مع ان الذکر

لابد ان يكون في السجدة مؤمنة ليظهر الحال في القول بان اتمام السجود واكمالها يتحقق بالفراغ من الذكر فان المراد
من الذكر اما الذكر الواجب او الاعم وعلى الاول يلزم ان لا يكون الذكر بعد الذكر الواجب واقعا في السجدة وجزئها
القضاء وعلى الثاني يتوجه الاشكال في التحديد الا ان يقال ان التحديد موكول على نية الساجد فان نوى ثلث مرات
او اربع او خمس وهكذا ينتهي بها لكنه غير صحيح اذ مع نية الثلث مثلا والاتيان بها لو اتى بشيء آخر قبل رفع الراس
لا شبهة في انه يصدق عليه انه اتى به في السجدة فلو انتهى به لم يكن كل ذلك فالحق ان السجدة لا يتم الا برفع الراس منها
للاصل ويمكن تقريره من وجوه الاول الاستصحاب الموضوع بانه هو ان الاصل بقاء ماهية السجدة وعدم انقضائها
الا بعد اليقين بذلك وهو لا يكون الا اذا ذكر والثاني استصحاب حال المكلف تقريره هو ان الاصل بقاء
المكلف على حال السجدة وعدم انتقاله عنها الا بعد العلم بذلك وهو لا يكون الا بانتهائه عليه والثالث استصحاب
حال الشرع توضيحه هو ان الحكم الثابت بالشرع بطلان الصلوة بالشك المتعلق بالركعتين والثلث مثلا والاصل
بقائه الا اذا علم خلافه وهذا العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين والثلث بعد ان رفع راسه من
السجدة واما قبله فلا لانتفاء الدليل عليه فالحق ان السجدة لا يتم الا برفع الراس منها واما الركعة فقد يتم بذلك
اي تمام السجدة وذلك في الركعة الاولى والثالثة واما الثانية والرابعة فلا توضيح الحال في اثبات المرام يحتاج الى
ان يقال انه لا شبهة في كونه من اجزاء الصلوة ومعلوم ان الصلوة عبارة عن الركعات بهيآتها المعهودة فالتشهد
الذي لا شبهة في كونه من اجزاء الصلوة لابد ان يكون جزء الثانية او الثالثة والثاني باطل وهو مع وضوحه هو قول
باطباق كلماتهم على ان التشهد انما يجب في الركعة الثانية فتعين الاول فالركعة الثانية لا يتم الا باتمام التشهد فقولهم
ان الركعة يتم بتمام السجدة اي برفع الراس منها لا يخلو من المسامحة فنقول حينئذ ان الشك المتعلق بين الاثنين
والثلث مبطل الا اذا كان بعد الاكمال الركعتين غير صحيح لما عرفت من اطباقهم على الصحة فيما اذا كان بعد رفع
الراس من السجدة الثانية والظاهر ان المراد ما ذكرناه وانما وقع المسامحة للتبادر سؤال هرگاه زيد را در نماز ظهر
مثلا شك با سهو در ميانه سه و چهار حاصل شود و نماز را برهم زند از سر گيرد و نماز را تمام نمايد آيا زيد اين نماز را
كه برهم زده است دوباره از سر گرفته است نمازش صحيح است يا نه و آيا زيد فاسق شده و در اين خصوص كه
نماز را برهم زده است چنانچه فقها نوشته اند نموده يا نه جواب نمازيكه بعد از قطع نماز اول استيناف نموده صحيح



اگر مقصدی از راه و بکر هم نرسیده لکن در قطع نمودن نماز آثم و عاصی است سؤال معنی حدیث چه چیز است اول الوقت
رضوان الله و آخره عفو الله والعفو لا یکون الا عن ذنب جواب معنی ظاهر این حدیث آنست که اتیان
نماز در اول وقت موجب خوشنودی الهی است و اتیان نماز در آخر وقت مقرون بعفوست و تا ذنب نباشد عفوی
نباشد بمقتضای ظاهر حدیث اگرچه این است که تأخیر نماز در حال اختیار تا آخر وقت جایز نیست لکن حدیث
محمول است بر مبالغه در رعایت اتیان صلوة در اول وقت و ذنب در این مقام محمول است بر مرجوحیت که اجتناب
از آن از محسنات اهل ایمانست سؤال قراء در قرائة قرآن خواندن چهار قسم میخوانند دو قسم جایز و دو قسم
باطل آن دو قسم جایز که میانه ایشان جایز است وقف بسکون است و دیگری وصل بحرکت و آن دو تای دیگر که
جایز نیست وقف بحرکت است و وصل بسکون آیا مجتهدین هم باین طور قایلند جواب اما وقف بسکون در صورتیکه
قطع نفس نموده باشد شکی در صحت آن نیست بلکه احسن اقسام متصوره است اما با عدم قطع نفس در آن تفصیلی است
که در سؤال بعد مطلع خواهید شد و اما وصل بحرکت پس آن محتاج بتفصیل است بیان آن این است که کلمه موصول
بها اگر ابتدای او همزه وصل ندارد مطلقا عیبی ندارد و اگر اول او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط
آن همزه نماید و اگر اسقاط ننماید ظاهر این است که امتثال حاصل نشود و اما وقف بحرکت پس اجتناب از آن لازم است
و اما وصل بسکون پس با عدم همزه وصل ظاهر این است که صحیح و بی عیب بوده باشد و با عدم فصل احوط اجتناب است تفصیل
این بعد مشخص میشود سؤال در قرائة حمد و سوره و یا در ذکر تسبیح فاطمه زهرا یا جزء ذکر وقف با قطع نفس نمودن
ضرور است که هرگاه وقف کند مصلی بدون قطع نفس نمازش باطل میشود یا نه جواب اگر با وقف و عدم قطع
نفس فصلی متخلل شود مابین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه ظاهر این است که عیبی نداشته باشد مطلقا خواه کلمه
ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلی متخلل نبوده باشد مابین کلمه موقوف
علیها و کلمه ماخوذ بها در این صورت اگر آن کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل نبوده ظاهر این است که باز عیب
نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط اجتناب از آن است و اگر در قرائة یا اذکار واجبه چنین
نموده باشد احوط اعاده است سؤال هرگاه مصلی دو رکعة نماز نمود و سهوا سلام داد و بعد از آن اراده ای نماز
عصر نیت کند و تکبیرة الاحرام نیز بگوید و همچنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که من دو

دو رکعت نماز ظهر را سلام داده ام چه کند نماید جواب اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری که موجب بطلان نماز سهوا
وعمدا باشد مثل حدث یا استدبار از قبله از آن شخص صادر شده باشد قطعا نماز باطل است در اثنای نماز
عصر که متذکر شد بر نقصان دو رکعت از نماز ظهر در این صورت عدول نماید از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد از
عدول به نیت نماز ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ از تسلیم منافی متخلل نشده باشد و بلا فصل شروع بنماز عصر نموده
باشد بعد از اتیان به دو رکعت از عصر متذکر شده باشد در اینجا حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه آلاف
التحیة والشرف وارد است این دو رکعت را از نماز ظهر محسوب داشته نماز ظهر را اتمام کند بعد اتیان بنماز عصر نماید
عمل بآن عیب ندارد احوط اعاده هر دو نماز است سؤال شخصی نماز قضای بسیاری بر ذمه دارد آیا میتواند مستحبات
نماز را ترک نماید امثال اذان و اقامه و استغفر الله و سمع الله و قنوت و غیره اقل واجب را اتیان نماید جواب
نماز قضا هرگاه از خود بوده باشد یعنی از غیر باجاره بر او لازم نشده باشد اقتصار بر امور واجبه و ترک مستحبات
بالمرة ظاهر این است که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اخلال بامور مستحبه در نماز نیست مگر در صورتیکه منجر بتهاون
من باب التهاون بوده باشد و اما واجب در نماز پس قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع
و ذکر در آن سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمأنینه و رفع راس از رکوع و
طمأنینه بعد از رفع راس از رکوع و سجود و ذکر در آن در حال طمأنینه بگفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه
سبحان الله و رفع راس از سجده و طمأنینه بعد از رفع راس و سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده
ثانیه و رکعت ثانیه مثل این بعلاوه تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل آنچه مذکور شد مگر آنکه سوره واجب
نیست و مخیر است مابین قرائة سوره حمد و یک مرتبه تسبیحات اربع و در تشهد بنحویکه مذکور شد بعلاوه و یک مرتبه
صیغه سلام که عبارت از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
سؤال شخصی مدتی در نماز استغفر الله را استغفر الله میگفته است وی پنداشته است که چنین میباید گفت
چون از مستحبات است و جاهل بوده آیا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه اعراب یکی از واجبات نماز را جاهلا درست
نگفته باشد چه صورت دارد جواب ظاهر این است اخلال باعراب در اذکار مستحبه از آنچه مذکور

در سوال است



در سؤال است مضر بصحة صلوة نبوده و اما هرگاه اخلال باعراب در اذکار واجبه نماید این مضر بصحت صلوة است
خواه موجب تغییر در معنی بشود یا نه لکن در صورتی است که اخلال باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحویکه مخالف
قواعد لغت بوده باشد و اما هرگاه تغییر در اعراب ثانیه مشهوره نماید بنحوی بوده باشد که موافق با قواعد لغت
بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین صورت در نزد حقیر محل تامل است سؤال شخصی نماز قضا دارد و لکن بجهة تلاش
معاش و تفرقه حواس قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند آیا بجهة فضیلت میتواند نماز حاضره را مقدم دارد
یا نه جواب در صورت اشتغال ذمه بصلوة قضائیه اگر چه حکم بعدم جواز اتیان بحاضره در سعه وقت نزد حقیر
محل اشکال است لکن احتیاط شدید با امکان در اجتناب از این است سؤال شخصی در مکان غصبی نماز کرده
و بعد از آن از صاحب مکان حلیت حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه جواب با علم بغصبیت مکان نماز باطل است
در آن در حال اختیار استیذان از مالک بعد از فراغ از نماز ثمری نخواهد بود سؤال شخصی داخل مسجد شده
و امام ایستاده است مشغول نماز میباشد و جمعی از مسلمین اقتدا باو نموده اند آیا این شخص میتواند اقتدا بچنین
امامی نماید با وجود عدم معرفت بحال او یا نه و ثانیا اینکه امامی باذن فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکند آیا اقتدا
بچنین امامی نماید جایز است یا نه بدون معرفت بحال او و ثالثا آنکه چه قدر از معرفت کافیست از برای ماموم
نسبت بامام جواب معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام آنست که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی
امام را چنین داند که نفس او مالک حالتی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتاده و هیچ عایق و مانع از برای شخص
بوده باشد از اتیان بآن معصیت بجهة آن حالت مخالفت نماید از ارتکاب آن معصیت اگر کبیره بوده باشد
یا مانع باشد آن حالت از اصرار بر آن اگر صغیره بوده باشد اگر علم بتحقق آن حالت در امام حاصل باشد بسیار
خوب و اگر نه مظنه بتحقق چنین حالت در امام کفایت میکند بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوئیم هرگاه
کسی را دید در مسجد مشغول امامت است و جمعی از مسلمانان اقتدا باو نموده اند اگر از ملاحظه آن مظنه بعدالت
امام بمعنی که مذکور شد حاصل شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند نمود و همچنین است حال در منصوب
از جانب فقیه مجملا معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت امام است اگر حاصل است اقتدا میتواند نمود و الا اقتدا نمودن
جایز نیست سؤال هرگاه کسی بعد از نماز عالم شد باینکه خون یا سایر نجاسات در گوشه رخت او باشد

دخول را اعلام نبوده اعاده صلوة لازم است یا نه جواب ظاهر این است که نماز صحیح باشد اما احتیاط اعاده است
ما بقای وقت سوآل هرگاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام کند یقین که در رکعت اولی بجای حمد و سوره
تسبیح اربع خوانده چکند جواب باکی نیست نماز صحیح است سوآل مصلی در شک میانه دو و چهار که بنا بر چهار
گذاشت بعد از نماز شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد که یک کرده یا دو جواب بنا بر اکثر گذارد و بعین دو نماز
احتیاط هر کس شک کرد اول است یا دوم بنا بر این میگذارد که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید سوآل هرگاه
کسی بقصد چهار فرسخی از شهر بیرون رود آیا قصر صلوة و افطار صوم نماید جواب اگر کسی از وطن خود بقصد
چهار فرسخ مثلا بیرون رود این مقصود سه صورت میشود اول آنست که برود بقصد اینکه ده روز در انجا
توقف نماید در این صورت بیاشکال اتمام صلوة و استدامت در صوم متعین است قصر در صلوة و افطار در صوم
جایز نیست دوم آنست که برود بقصد انکه در همان روز معاودت نماید در این صورت قصر در صلوة و افطار
در صوم متعین است سیم آنست که نه قصد معاودت همان روز را دارد و چنانچه قصد توقف ده روز هم ندارد بلکه
مقصودش این است که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این صورت ظاهر این است که قصر در حق
او متعین است لکن احتیاط این است که در صلوة جمع مابین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل
آورد و در صورت اول که قصر و افطار متعین است در صورتی است که از حد ترخص تجاوز نماید بنا بر این از
اصفهان هرگاه بقریه برنان رسید بی اشکال افطار و قصر میتواند نمود سوآل چه میفرمایند در این مسئله که
هرگاه شخصی داخل در نماز جماعت شد در بین نماز نجاست در جامه امام دید چکند اگر اعلام او نماید باعث
بطلان نمازش میشود جواب ظاهر این است که اعلام امام در این صورت لازم نبوده باشد ظاهر این است
که قطع نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد و همچنین انفراد در حق او متعین نبوده باشد پس باقی بر وصف
اقتدا در حق او جایز خواهد بود سوآل چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخصی در ضیق وقت نماز ظهر را که
شک کرد میان دو و چهار و بنا را بر چهار گذاشت و بعد که میخواهد نماز احتیاط را بکند بقدر دو رکعت وقت
وا ندارد میان نماز احتیاط و نماز عصر چکند جواب در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم
که اشتغال بنماز عصر نماید بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این که ظاهر این است که اشتغال

حاصل



حاصل است لکن احتیاط این است که بعد از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا سوآل هرگاه
شخصی در رکعت اول یک سجده را فراموش کرده و در رکعت ثانی رکوع را ده همینکه نشستن موضعش بمحل سجده رسید
و هنوز رستنگاه مهر نرسیده بیادش آمد که سجده در رکعت اول نکرده و در رکوع را در رکعت ثانی فراموش کرده
چکند جواب آن سجده را سجده رکعت اولی قرار دهد بعد از اتمام سجده نماز را تمام نماید احتیاطا اعاده نماز
خصوصا در صورتی که فصل طویل متحقق شده باشد در حال قرائت حمد و سوره که موجب اخلال بموالات مابین
سجدتین شود و این در صورتی است که طمانینه مابین سجدتین را بعمل آورده باشد و اگر طمانینه بعمل نیاورده باشد
در آن وقت قبل از وضع جبهه بمحل سجده جلوس را بعمل آورده بعد از آن سجود را و در جمیع صور اعاده نماز
نماید قربة الی الله سوآل شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته باشد و قبل از دخول وقت فرایض یومیه
وضو بنیت وجوب میسازد و اراده گذاشتن نماز قضا هم ندارد و همچنین غسل جنابت را قبل از وقت مذکور
بعمل آورد به نیت وجوب با عدم اراده نماز قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت
بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگزارد یا فاسد است و باید بعد از دخول وقت اعاده نماید بر فرض عدم صحت
این فرض باز همین شخص قبل از دخول وقت مسطور به نیت قربة طهارتین بعمل بیاورد بدون ضم نیت وجوب
آیا طهارتش صحیح است و چیز مشروط الطهارة من المفروضة والمندوبة بعمل باورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است
باید بعد از دخول وقت اعاده نماید جواب کسیکه نماز قضای نماز واجبی در ذمه او بوده باشد قضای آن نماز
بر آن شخص واجب است یا نه قطعی خلافیکه مابین فقها است این است که این واجب یا فوریست که در تاخیر آثم
خواهد بود یا واجب موسع است که در تاخیر آثم نخواهد بود و فریقین متفق میباشند بر وجوب قضا و تدارک
فائته شخص است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب آن میشود که واجب از وجوب خارج شود پس
وجوب تدارک و قضای آن بر حال خود باقی است اگرچه مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چونکه
هر یک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز قضا است و مفروض این است موقوف واجب است پس اتیان موقوف
علیه به نیت وجوب بعیب خواهد بود اگرچه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد
پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیست که موجب فساد شود بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این

بعد از دخول وقت اکتفا بهمین وضو یا غسل میتواند نمود و همچنین است حال هرگاه اکتفا به نیت قربة مطلقه نماید این
نیز بی‌عیب و صحیح است بلکه ببعضی جهات اسلم بوده باشد سؤال کسیکه نماز قضا بر ذمه او بوده باشد و عازم اتیان
به نماز قضا نبوده باشد وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت فریضه حاضره بنیت وجوب چنین وضو صحیح خواهد بود
یا باطل جواب کسیکه نماز قضا بر ذمه او هست اتیان بوضو بنیة وجوب قبل از دخول وقت حاضره این بر چند قسم
میشود اول آنست که در حین فعل وضو منوای این است که این وضو بجهة این است که اتیان بنماز قضا نماید لکن
نیست که در این صورت وضو به نیت وجوب صحیح و بی‌عیب خواهد بود با آن وضو بعد از دخول وقت اتیان
بفریضه حاضره میتواند نمود دوم آنست که ناوی عدم اتیان بنماز قضاست در این صورت اگر موجب دیگر
بجهة وضو متحقق بوده باشد مثل اینکه نذر براو واجب شده که در اول الوقت باوضو بوده باشد یا تلاوت
قرآن مثلا با وضو نموده باشد تشکیکی نیز باز در صحت نیت وجوب در حین وضو نباشد و اما هرگاه موجب
دیگر غیر از نماز قضا بجهة وضو نبوده باشد آیا قصد وجوب در وضو میتواند نمود یا نه محل اشکال است وجه اینکه
نیت وجوب تواند نمود آنست که تدارک آن نماز فائته و قضای آن بر آن شخص واجب است قطعا بطریق
فوریت بنا بر قول بمضیق یا بطریق توسعه بنا بر قول بعدم فوریة شخص است قصد عدم اتیان بقضا موجب
خروج از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد عدم اتیان بآن در وقت معین متصف بوصف وجوب در واقع
با نیت عدم اتیان بقضا معیب خواهد بود وجه اینکه نیت وجوب در وضو در این وقت صحیح نیست آنست که
نیت وجوب وضو در صورت مفروضه بر فرض تسلیم وجوب غیری خواهد بود و مراد از وجوب غیری آنست که مطلوبیت
آن بجهة غیر بوده باشد و مراد غیر در اینمقام همان نماز قضاست شخص است که مکلف بواجب غیری همان شخص
که نماز قضا در ذمه اوست و معنی مطلوبیت بجهة غیر آنست که این چیز یعنی وضو در این مقام مطلوبیة ذاتی نداشته که
مکلف ممنوع از ترک آن بوده باشد بجهة غیر است یعنی چیز که در این مقام عبارت از نماز قضاست چون که
متعلق طلب حتمی آمر شده باشد و تحقق آن بر این چیز که عبارت از وضوست مثلا در این مقام پس این چیز از این
جهة مطلوب امر شده لهذا بر این شخص لازم است اتیان بآن چیز نموده باشد شخص است این معنی با قصد عدم اتیان
نماز قضا متحقق نیست مجملا قصد وجوب در وضو در صورت مفروضه مستلزم اراده اتیان نماز قضاست



و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد عدم اتیان بنماز قضا قصد این وجوب در وضو
ممکن نیست و مفروض این است که وجوب دیگر بجهة وضو در این مقام ثابت نیست پس ثابت غیر منوی است و
منوی غیر ثابت پس قصد وجوب در عملی شده که آن عمل متصف بان وجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد
بود و هرگاه قصد وجوب را در غیر واجب موجب بطلان عمل دانیم چنانچه ظاهر این است قال العلامة فی التذکرة
لو نوی الواجب مع ندب الطهارة او بالعکس بطلت کلامیکه در این مقام میتوان گفت این است که این
وضو در واقع یا واجب است بر مکلف یا واجب نیست احتمال عدم وجوب باطل است نظر بقطع وجوب شروط
پس مشخص شده که در واقع واجب بوده پس اتیان بآن بقصد وجوب بی‌عیب خواهد بود جواب این آنست
که مطلق وضو واجب نیست بلکه واجب از وضو بجهة اتیان بنماز قضاست و مفروض این است که مکلف ناوی
عدم اتیان بنماز قضاست پس اتیان بوضوی واجب ننموده است پس واجب غیر ماتی به است و ماتی به غیر واجب
پس قصد وجوب در غیر واجب در غیر وجوب نموده خواهد بود و کسی که گوید پس تارک واجب خواهد بود میگوئیم
بنا بر قول بفوریت قضا البته تارک واجب و معاقب است و اما بنا بر قول بتوسعه پس چنین نیست بلکه مثل تاخیر
صلوة حاضره است از اول اوقات انها بنا بر این اسلم در چنین صورت آنست که در نیت وضو اقتصار
شود بقربة مطلقه و ظاهر این است که نیت استحباب نیز میتوان نمود نظر بمطلوبیت ذاتی طهارت یا باعتبار
غایات مستحبه دیگر بنا بر قول بفوریت قضا بمذاق کسانیکه میفرمایند از اشتغال بواجبات موسعه و مندوبه و مباحه
در این حالت وضو بقصد استحباب جایز نیست پس باطل خواهد بود و این فتوا مرحوم علامه در کتاب مختلف
نقل فرموده است از سید مرتضی و ابن ادریس حیث قال السید مرتضی و ابن ادریس منع المکلف من الاشتغال
بغیر القضاء فی الوقت المتسع و منعا من التکلیف بالمباح و الاکل ما یزید علی ما یمسک به الرمق و بالجملة منعا من کل
فعل مباح او مندوب او واجب موسع و من الصوم الا بقدر الضرورة التی لا یمکن الصبر عنها و شبهه مرتضی
در جمل که قایل بفوریت قضا شده و کلام ایشان در این کتاب خالی از این تفصیل است و همچنین کلام ابن ادریس
در سرائر پس ظاهر این است که این تفصیل ماخوذ از جای دیگر بوده باشد مجملا این قول باعتقاد حقیر ضعیف است
پس در صورت مفروضه وضو بقصد ندب صحیح خواهد بود مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم وضو در اوقات

فرایض قبل از اتیان بفرایض مثل اینکه هرگاه بعد از تحقق زوال مقصود مکلف این بوده در حین اراده وضو
که این وضو را میسازم بجهة اتیان بفریضه ظهرین مثلا تشکیکی در صحت بحث وجوب نیست اگرچه مقصود او
این بوده باشد که بعد از فراغ از وضو اول اتیان بنافله خواهد نمود و اما هرگاه مقصود مکلف این بوده باشد که
با این وضو اتیان بصلوة مفروضه نخواهد نمود مثل اینکه اول زوال است میخواهد درک نافله زوال را نموده باشد بعد
آن بخوابد و بعد از خواب اتیان بفریضه ظهر نموده باشد و در این صورت بنا بر ظاهر این است که در وضو جهت
وجوب خواند نمود نظر باینکه وضو اگرچه بعد از دخول وقت بوده باشد وجوب ذاتی و وجوب نفسی را ندارد
بلکه وجوب آن وجوب غیری است مفروض این است که مقصود مکلف این است که این وضو را بجهة غیر که فریضه است
اتیان نمی نماید بلکه مقصود او این است که اتیان بفریضه با این وضو نموده باشد پس در این صورت این وضو
واجب نخواهد بود بنا بر این بحث وجوب در این نمیتوان نمود و اگر کسی گوید کفایت میکند در اتصاف وضو بوجوب
واجب بودن غیر که نماز بوده باشد خواه مقصود این بوده باشد که صلوة واجبه با این وضو بعمل آورد یا نه جواب
از این آنست که معنی قول اصحاب که وضو واجب لغیره است آنست که رعایت وجوب وضو غیر است یعنی علت
واجب شدن وضو اتیان غیر است نه اینکه وقت وجوب وضو وقت وجوب غیر بوده باشد چه اگر این معنی مراد
می بود وجوب آن وجوب نفسی بود نه وجوب غیری بلی احتمال که در این مقام هست این است کسی بگوید وجوب
وضو بجهة واجب بودن غیر بوده باشد نه بجهة اتیان بنا بر این میگوئیم که شبهه در وجوب غیر که نماز قضا بوده باشد
در محل کلام نیست اگرچه ناوی عدم اتیان بان بوده باشد پس وضو در این صورت واجب خواهد بود بنا بر
این اتیان بآن نقصد وجوب نفسی نخواهد داشت فلازم الرجوع الی کلمات الاصحاب و مستندا الحکم فی
باب الکشف حقیقة الحال و تبیین ما هو الحقیق بالاختیار و نقول کلمات الاصحاب المناسبة للمقام مختلفة قال
فی المبسوط الوضوء علی وجهین واجب و ندب فالواجب هو الذی یجب لاستباحة الصلوة و الطواف
لا وجه لوجوبه الا بهذین وفی الوسیلة بعد تقسیم الطهارة الی الوضوء و الغسل بهذا اللفظ و کل منها مفروض و مسنون
فالمفروض من الوضوء شیآن احدهما الصلوة فحکاها فیه لزمه ادائها باحالة الوضوء و الثانی للطواف المفروض
وفی المراسم الطهارة علی ضربین صغری و کبری فالصغری علی ضربین واجب و ندب ما یؤدی به الواجب

فهو



فهو واجب و ما یؤدی به الندب فهو ندب وفی السرائر و الوضوء علی ضربین واجب و ندب فالواجب هو الذی
یجب لاستباحة الصلوة الواجبة و الطواف الواجب لا وجه لوجوبه الا بهذین وفی الجامع الطهارة ضربان
وضوء و غسل و ما هو بدل منهما و کلاهما ضربان واجب و ندب فواجب الوضوء للصلوة و الطواف المفروضین
وفی الشرایع الواجب من الوضوء ما کان لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس کتابة القرآن ان وجب
وفی نهایة الاحکام و کل منهما ینقسم الی واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة الواجبة بالنص و الاجماع
و للطواف وفی الارشاد و کل منهما واجب و ندب و الوضوء للصلوة و الطواف الواجبین و مس کتابة القرآن
ان وجب وفی القواعد و کل واحد منها اما واجب او ندب فالوضوء یجب للواجب من الصلوة و الطواف
و مس کتابة القرآن وفی التحریر کل واحد من الثلثة واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة و الطواف الواجبین
و لمس کتابة القرآن ان وجب وفی الذکری الطهارة معنی فی اللغة النزاهة من الادناس و شرعا استعمال ال
و الصعید لاباحة العبادة وفی الدروس فکل منهما واجب و ندب فالواجب منها یجب بوجوب غایة
التی هی الصلوة و الطواف و مس خط المصحف و الظاهر من هذه العبارات باسرها ان وجوب الوضوء
مثلا لاجل اتیان الصلوة مثلا اما عبارة المبسوط فلعدم شمولها اذا کان عزمه عدم الاتیان بالقضاء مما یظهر
بالتأمل لوضوح ان المراد من الصلوة و الطواف هو الواجب منهما فیکون معنی العبارة ان الوضوء الواجب
هو الذی ینوی به المکلف استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة و الطواف الواجب فاللازم منه ان محض
اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا یکون کافیا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لابد فی اتصافه به من ان ینوی
بالوضوء انه لاجل استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة مثلا و ظاهر انه مع العزم علی عدم الاتیان بالصلوة غیر متحقق
فلا یکون الوضوء حینئذ متصفا بالوجوب فی الواقع فالتعرض للبحث تفرض بخلاف الصفة الثابتة فیه ان قیل لیس
فی عبارة المبسوط ینوی به استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة بل الموجود فیه یجب لاستباحة الصلوة قلنا ان
الامر و ان کان کذلک لکن لابد ان یکون مراده ما ذکرناه و الا لم یتعرض المترتب لکون ذلک من باب الاحالة
الی المجهول توضیح الحال فی ذلک یستدعی ان یق ان کان المراد من العبارة المذکورة ما نبهنا علیه فالامر ظاهر
و ان لم یکن المراد منها ذلک بل یکون المراد ان الوضوء الواجب هو الذی یکون وجوبه لاجل استباحة الصلوة

الواجب الذى اوجبه الشارع لذالك نقول لو لم يكن المراد منه ما ذكرناه لم يكن ذالك معلوما حتى يتعرف منه
المعرف المجهول كما لا يخفى على المتامل ان قلت ان ذالك هو الوضوء الذى يقصد ربمن اشتغلت ذمته بصلوة
مفروضة او طواف مفروض وان كان عزمه حين الاخذ به عدم الاتيان بها اصلا قلنا لو كان المراد ذالك
ينبغى ان يق ان الوضوء الواجب هو الذى يقصد ربمن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض
مضافا الى انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذى نقف عليه هو المعنى الذى ذكرناه لا المعنى المذكور
والحاصل ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير صحيح لامر داخلى وخارجى اما الاول فلما عرفت من
ان التعريف انما هو لتعرف المعرف وهو لم يحصل مما ذكرا ذهو فى قوة ما يق بان الوضوء الواجب هو الوضوء الذى
وجب لاستباحة الصلوة والطواف المفروض انه غير معلوم والا فلا حاجة الى التعريف فيكون الاحالة الى
المجهول واما الثانى فلما عرفت ايض من المطالبة بالمستند فلا بد ان يكون المراد منها ما بينا عليه حاصلا ان الوضوء
الواجب الذى يؤتى بها الاتيان لصلوة مفروضة او طواف مفروض ويرشدك الى المعنى المذكور مضافا
الى ما ذكرناه قوله ولا وجه الا بذين اى لا يكون الوضوء الواجب الا لاجل الاتيان لصلوة مفروضة او طواف
مفروض ان قيل على ما ذا يلزم ان من توضأ قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول فى الصلوة بعده يكون وضوءه
واجبا لصدق التعريف المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول عند اشتغال الذمة بالواجب من احد الامرين
كما نبهنا ولعل ذكر الوجوب فى قوله هو الذى يجب الاحتراز عنه والتنبيه على ما ذكرناه مضافا الى انه غير مضر فيما نحن
فيه بصدده كما لا يخفى على المتامل فذلكة ما ينبغى ان يعلم فى المقام هو ان يق ان حاصل العبارة المذكورة هو ان
الفعل الصادر من الفاعل المختار لا بد ان يكون له غاية وتلك الغاية اما شرعية او غيرها فالوضوء الصادر من
المكلف ان كانت الغاية فى نظره حين الاخذ به الاتيان لصلوة مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون
ذالك الوضوء واجبا والا فلا فعلى هذا يكون مقتضى العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوى به فعل الصلوة
الواجبة والطواف فلا يكون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية واجبا فيما اذا كان المكلف حين
الاخذ بالوضوء عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة وغير عازم للاتيان بها وعما ذكرنا جان كلام المحشى ولا يكشف
الحال فى عبارة السرائر فتامل فيها واما ساير العبارات فنقول ما عبارة الوسيلة فظهور الحال فيها يقتضى اظهاره





لوضوح ان المدلول عليه بقوله فالمفروض من الوضوء شيآن احدهما لصلوة فريضة لزمه اداؤها حالة الوضوء
بالواجب هو الذى يكون غاية الاتيان بالصلوة المفروضة والتى لزمته حين الاخذ بالوضوء ولما كان مقصوده
الحصر وقد يكون غيره واجبا وهذا الوضوء حال العزم بعد الاتيان بالمقضية المفروضة فلا يكون واجبا واما
عبارة المراسم فايظ ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب ان ما ينوى به اداء الواجب فهو واجب
فلما كان فى مقام التعريف والحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذى ينوى به اداء الواجب
فالم ينو به اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذالك فلا يكون
واجبا فيثبت الوجوب فيه ح يكون بحث الوجوب فى غير الواجب والحاصل ان المستفاد من كلامه قضيتان
موجبتان كليتان احدهما كل ما يؤدى به الواجب فهو واجب والاخرى وكل ما يؤدى به المندوب فهو مندوب
والنقض فى كل واحدة منهما غير خفى للقطع بان بعض الوضوآت المندوبة ما يؤدى به الصلوة المفروضة كالقطع
بان الوضوء الواجب يسوغ به اداء المندوب فلا بد ان يكون المراد الوضوء للواجب هو ما يكون لاجل اداء
الواجب كما ان الوضوء المندوب هو الذى يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فى الوضوء فيما اذا لم
يكن لاجل اداء الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فان
الامر فيها يظهر مما حررناه فى عبارة الوسيلة فليلاحظ وبكذا الحال فى عبارة الشرايع ونهاية الاحكام والقواعد
والتحرير واما عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من الجميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان
الوضوء الواجب هو الذى يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف كل او لاجل مس كتابة القران ان وجب
المس فالم يكن كل لم يكن واجبا قال فى التذكرة وكل منهما واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة المفروضة
والطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب ويستحب لما عداها والامر فيه كما فى غيره مما ذكر واما
ما ذكره فيما بعد ذالك حيث قال لا شئ من الطهارات الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة على
الخلاف وانما يجب بسببين اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا فان الظاهر فيه ان يكتفى فى
وجوبه وجوبا ما لا يتم الا به وان لم ينو حين الوضوء اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايضا فلظاهر انه ليس بمراد بل
المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء مثلا حال عدم وجوب المشروط به لان المراد هو الحكم

بوجوبه حال وجوب المشروط مطلقا ولو لم ينو الاتيان به وهو ظاهر فلا يكون منافيا لما ذكره في جزء كما لا يخفى لان
المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا ولو نوى حينئذ عدم الاتيان به كما هو الظاهر واما المستند فقوله
تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة
هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله وقوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها
بأسنا بياتا او هم قائلون اي اذا اردت القرآن واردنا اهلاكها والتقدير فيها كذلك حينئذ اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا
وجوهكم والمتبادر منه ومن امثاله فاغسلوا وجوهكم لها اي للصلوة وهذه الآية الشريفة قد تمسك به العلامة في اثبات
وجوب الوضوء مقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فلم يكن بواجب اذا الصلوة لذلك نقول
ان من اشتغلت ذمته بالصلوة الفائتة توضأ لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا لآية الشريفة وغيرها واما اذا
توضأ لا لذلك بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا وهو المطلوب قال المحقق نور الله
مرقده في المعتبر النية شرط في صحة الطهارة وضوء كان او غسلا او تيمما وهو مذهب الثلثة واتباعهم وابن الجنيد لم
اعرف لقدمائنا فيه نص على التعيين وانكره ابو حنيفة في الطهارة الآية محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا
وجوهكم ولم يذكر النية الى ان قال ولا حجة لابي حنيفة في الآية لانها تقتضي القصد الى الصلوة اذ هذا هو المفهوم
من قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه وكل قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي للصلوة
ثم قال ويشترط استحضار نية التقرب ونية استباحة الصلوة او رفع الحدث ومعناهما واحد هو ازالة المانع
واستباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي اغسلوا للصلوة ولا
فرق بين ان ينوي استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا وقال العلامة في المنتهى في مقام الاستدلال على ايجاب
النية في الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا فالمفهوم منه في اللغة والعرف اغسلوا
للصلوة كما في اذا لقيت الامير فالبس اهبتك اي للقائه فاذا لقيت الامير فخذ سلاحك اي لاجل لقائه
قال الشيخ الطائفة في الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث سواء كانت صغرى او كبرى بماء كانت او بالتراب
فان النية واجبة فيها وبه قال الشافعي ومالك والليث بن سعد وابن حنبل وقال الاوزاعي الطهارة لا
تحتاج الى نية ودليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الآية فكان تقديره الآية

وقال بعض الطهارة بالماء وكيفية الحج والتيمم يقتضي الى آخره

اغسلوا



اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون الانسان غاسلا بهذه الافعال للصلوة الا بالنية وقال السيد ابن زهرة
في الغنية اما الوضوء فيقف صحته على فروض عشرة اولها النية بالاجماع وقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وجوهكم الآية والتقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة وانما حذف ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت
الامير فالبس ثيابك واذا لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام افعل ذلك للقائه واذا امر الله تعالى بهذه الافعال
للصلوة فلا بد من النية ان قيل كيف يمكن التعويل على ما ذكره في تفسير الآية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل
العصمة والطهارة في تفسيرها في الموثق كالصحيح المروي في يب عن ابي بكر قال قلت لابي عبد الله قوله تعالى اذا
قمتم الى الصلوة ما يعني بذلك اذا قمتم الى الصلوة فقال اذا قمتم من النوم وقال السيد الاجل المرتضى قدس
الله نوره وحده في الانتصار في مقام الاستدلال في اثبات ما تقتضيه النوم للوضوء ما هذا لفظه ودلنا على صحتها قوله
تعالى يا ايها الذين اذا قمتم الى الصلوة الآية وقد نقل اهل التفسير واجمعوا على ان المراد قوله اذا قمتم من النوم
الى ان قال فكانه قال جل شانه اذا قمتم الى الصلوة قلنا ان ذلك غير مناف لما نحن بصدده وبيانه كما لا يخفى
وانما الاختلاف في الاطلاق والتقييد وذلك مقام آخر والحاصل ان الوضوء الواجب هو ما نطق دليل الشرع
على وجوبه وهو اما الكتاب او السنة والاجماع اما الكتاب فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء عند ارادة
الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذي علم وجوبه من الكتاب ذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه واما السنة
فاقوى ما يناسب التمسك به في المقام حديثان اولهما الصحيح المروي في يب عن زرارة عن ابي جعفر ع قال اذا
دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والثاني الصحيح المروي في الفقيه عن زرارة عن ابي جعفر ع قال يا زرارة
والوضوء فريضة والجواب عن الثاني ظاهر لان الظاهر من سياقه ان المراد من الفريضة في مقابل السنة والحديث
هكذا سئل زرارة ابا جعفر ع عن الرجل يقلم اظافيره ويجز شاربه ويأخذ من شعر لحيته وراسه هل ينقض ذلك
الوضوء فقال يا زرارة كل هذا سنة والوضوء فريضة وليس شيء من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة
في المقام ونحوه هو ما تعلق الامر في الكتاب كما حققناه في اخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فعلى هذا يكون
المراد من الصحيح ان الوضوء هو الذي تعلق به الامر في الكتاب وهو مسلم وقد عرفت ان الوضوء الذي تعلق به
الامر في الكتاب هو الذي يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب في مثل هذا الوضوء مسلم فيها اذا كانت

الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به في اثبات الوجوب لمطلق الوضوء كما لا يخفى واما الجواب عن الاول
فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ونحن نقول بذلك لكن نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء
الواجب انما هو لاجل الصلوة المفروضة واداؤه في ذلك من جهة الوجوب فيكون آتيا بالمامور به محصلا للامتثال
والى حل انما نقول ان الظاهر مراده من ذلك تحديد الوقت الذي يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب يعني
انه اذا دخل وقت الصلوة اذ ح يجب الصلوة عليه فيكون الطهور ح واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود
من الحديث انه بعد دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا ولو مع عدم ارادة الصلوة او ارادة عدمها ولذا
لم يحتمل احد وجوب الطهور بعد ان اتى المكلف بالصلوة كما لا يخفى فالمتحصل مما ذكر ان المراد من الصحيح المذكور
وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن فيه بصدده وعلى فرض الاغماض ان دعوى الظهور
نقول غاية ما يمكن ان يقال انه مطلق يشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بد من تقييده بالاول لمفهوم الشرط
والآية الشريفة كما انه تقييد اطلاق الآية الشامل لما قبل الوقت وبعده بما بعده للصحيح المذكور فالمتحصل مما ذكر وجوب
الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك اطبق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو للغير
فعلى هذا نقول انه اذا زالت الشمس واراد التوضؤ ولم يكن من عزمه الاتيان بالظهر كما اذا فرض انه يريد الاتيان
بنافلة الزوال في وقتها ثم النوم قبل الاتيان بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب في الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد
احدى غايات المندوبة كقراءة القرآن بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما تقرر امكان
نية الندب في الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصودا من الوضوء الا فعل المندوب
بل عدم جواز نية الوجوب ح اما من جهة الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه تبين لك عدم استقامة ما ذكره صاحب
المدارك حيث قال واعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة
بمشروط به فقبله لا يكون الا مندوبا تمسكا بقوله تع اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام والا
لزم تاخير الوضوء عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم
المسبب على السبب فانه مجاز مستفيض وقول ابي جعفر ع في صحيحة زرارة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة
والمشروط يعدم عند عدم الشرط ويتوجه على الاول ان اقصى ما يدل عليه الآية الشريفة ترتب الامر بالغسل والمسح





[illegible]

على ارادة القيام الى الصلوة والارادة تتحقق قبل الوقت وبعده واذ لا يفتقر فيه المقارنة للصلوة والا لما كان
الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في آخره انتهى كلامه رفع مقامه وجه عدم الاستقامة
من وجوه منها ان ما عزاه الى الاصحاب من وجوب الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروط به لا يخفى ما فيه من المسامحة
لوضوح ان مقتضى كلماتهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط في اتصاف الوضوء بالوجوب ولو
لم يكن مقصوده الاتيان به بل كان عدمه وقد عرفت التحقيق في ذلك ومنها ما ذكره من قوله والا لزم تاخير
الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير ظاهر لظهور ان غاية ما يظهر من ترتب الجزاء على الشرط كون غسل الوجه واليدين
مثلا بعد القيام الى الصلوة وظاهر انه على حذف المضاف مثلا اي بعد القيام الى اتيان الصلوة واين ذلك
من الدلالة على لزوم تاخير الوضوء عن الصلوة ونحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره بل
لاجل عدم صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه واليدين انتفائه عند انتفائه وهو غير صحيح للقطع
ثبوت الوجوب للوضوء ولو مع عدم تحقق القيام من المكلف كما في حال الجلوس وغيره فالذي يليق ان يجعل متعلقا
عليه الوجوب انما هو ارادته سواء تحقق في ضمن القيام او في ضمن الجلوس وغيرهما كما لا يخفى ولذا قلت ان المراد اذا
اردتم وعزمتم الى الاتيان بالصلوة فاغسلوا وجوهكم الخ فان التعليق ح صحيح لا غبار عليه ومنها قوله ان للارادة
متحقق الى قوله من اراد الصلوة في آخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس المذكور في آية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى
يتجه ما ذكره بل الآية اذا قمتم الى الصلوة فلا بد في حال التقدير من رعاية جميع ما في الآية واذا قلنا في التقدير اذا
اردتم وعزمتم الى اتيان الصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون بعد دخول الوقت او نقول ان الكلام منصرف الى ذلك
فلا يشمل قبل الوقت فلا يصح التمسك به في مقام اثبات الوجوب فيما قبله وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية
ما يفيده انه بعنوان الاطلاق ومعلوم ان صحة المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد وهو موجود في محل الكلام وهو الصحيح
المذكور لوضوح ان مقتضى تعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفائه فيما قبله فلا اعتداد فالتمسك بالآية الشريفة
لاثبات الوجوب ولو قبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض عنه ايضا نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم وجوب
الوضوء مهما تعلقت الارادة بالصلوة ولو قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى التعليق انتفاء الوجوب عند
انتفاء الارادة فيكون وجوب الوضوء ح ايضا للغير فلا يصح التمسك بالآية في اثبات الوجوب النفسي كما لا يخفى

على المتامل الذكى غاية فى الباب انه يتجه الايراد فى الحصر المستفاد من كلامهم من عدم وجوب الوضوء بالاصالة الاحال اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك قد عرفت انه عند الجود الى اطلاق الآية الشريفة والخفلة على المقيد المذكور والا فلا ايراد اصلا مما ذكره من الايراد ساقط عن درجة الاعتبار نعم ان ما ذكره من قوله والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة فى آخره منشأ المراد فان التحقيق فى ذالك ما ننبهنا عليه توضيح الحال فى ذالك يستدعى تحقيق تقرير مرامه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول مراده انه لو اعتبرت المقارنة بين الارادة للصلوة ونفسها لزم انتفاء الوجوب للوضوء فى اول الوقت فيما اذا كان المراد الاتيان بالصلوة فى آخره واللازم باطل لاطباقهم على وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ولو كان عزمه الاتيان بالصلوة فى آخره فالملزوم مثله لكن نقول لم يقل احد باعتبار المقارنة بين الوضوء والصلوة فى اتصاف الوضوء بالوجوب بل المعتبر فى ذالك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان فى عزمه اتيان الصلوة متصلة بالوضوء او منفصلة عنها اذ الوضوء الذى يمكن الحكم بوجوبه من الكتاب والسنة والاجماع انما هو ذالك لا ازيد منه فعلى هذا نقول من ارادة التوضؤ ولم يكن فى عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة بذالك الوضوء سواء نوى به الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزوال مثلا او لم آخر مما استحب الوضوء لاجله لا يمكن فى حقه قصد الوجوب ولو كان بعد دخول الوقت لانتفاء الدليل عليه الا ان يقال يكفى فى ذالك اطلاق قوله فى الصحيح السالف اذا دخل الوقت وجب الطهور فلا فرق بينا الحال فى ذالك فما ابرزناه يتبين لك ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك مسلم على تقدير وممنوع على تقدير آخر كما لا يخفى على المتامل تنقيح المقام يستدعى ان يق ان من القضايا بعد ان دخل الوقت الصلوة المفروضة فحاله لا يخ من اقسام الاول ان ينوى به انه لاجل الاتيان بتلك الصلوة فقط سواء نوى به الاتيان بها بعده من غير فصل او معه والثانى ان ينوى به الاتيان بالصلوة المفروضة والنافلة وغيرهما من الغايات التى يستحب لاجلها الطهارة والثالث ان لا ينوى به سوى النافلة ولم يكن فى عزمه الاتيان بالفريضة بذالك الوضوء بل كان فى عزمه عدم الاتيان بها معه والاول لا كلام فى نية الوجوب فيه والثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوى به الاستحباب وان جاز الاجتزاء بالقربة المطلقة فى القسمين واما الثانى فيمكن التامل فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة والمستحبة واما ان ينوى التداخل بان ينوى فيه الوجوب بالاضافة الى الغايات الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات

المستحب



المستحبة ايضا فيكون ناويا للوجوب فيما ليس بواجب لاجتماعه مع الواجب كما ان فى الثالث بالعكس وذالك فاللازم فيه قصد الاستحباب فقط بالاضافة الى الغاية الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم فى الثانى تغليب الواجب على المستحب كما ان اللازم فى الثالث تغليب المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء فيهما من راس سيما فى الثالث واما الرابع فلا ريب فيه فلا ينبغى الاعراض عنه ويمكن قصد الوجوب بنحو اخر توضيح الحال فى ذالك يستدعى ان يق كما ان الوضوء المستحب انما الذى يؤتى به لغاية مستحبة للوضوء يسوغ للاتيان بالواجب بكونه الامر الواجب ايضا كل اى اذا اتى الغايات المستحبة للوضوء المستحب مع الوضوء الواجب كانه يؤتى بها مع الوضوء المستحب وذالك مما لا ريب فيه والسر فى ذالك فى المقامين هو ان الحدث مانع من الاشتغال بالصلوة كما انه مانع من ترتب الكمال فى الغايات المستحبة فاذا توضأ المكلف لاجل غاية من غايات المستحبة يكون ذالك موجبا لرفع الحدث المانع ح ولا يبقى مانع عن الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها والدليل الواجب للوضوء للصلوة من الكتاب والسنة والاجماع انما هو فى حق المحدث اما الكتاب فللصحيح المروى فى اوايل التهذيب عن ابى عمير عن ابن اذينة عن ابى بكير قال قلت لابى عبد الله قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذالك قال اذا قمتم من النوم الحديث قد سمعت من كلام سيدنا المرتضى قدس الله تعالى روحه دعوى اطباق المفسرين عليه ومعلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالآية الشريفة بمعونة ما ذكر وغيرها فيكون المدلول عليه بالآية الشريفة وجوب الوضوء بالاضافة الى المحدث واما السنة فلان المدلول عليه بقوله ع اذا دخل الوقت وجب الطهور اى ما يرفع الحدث ومعلوم ان ذالك انما هو عند التحقق الحدث واما مع انتفائه ودفعه فلا والحمل على ما كان كل عند وجوده فيجب ولو مع عدم وجوده مخالف للظاهر لا يصار اليه الا لداع وهو منتف فيما نحن فيه واما الاجماع فغير متحقق الى الجميع البيان لامكان دعوى اطباق الاصحاب على ان الوجوب الوضوء انما هو فى حق المحدثين دون المتطهرين اذا تحقق ذالك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة واراد التوضؤ لاجل اتيانه وكان فى عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايضا فهو اما ينوى القربة المطلقة وقد عرفت انه مما لا ينبغى الريب فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه خلافه ويحتمل حمل كلامهم على غير الصورة المفروضة اى اذا كان المنوى

مخيراً في المفروض مثلاً او ينوي الوجوب فقط وهو ايضاً مما لاريب فيه لكن ينبغي ان يجعل الغاية الصلوة
المفروضة فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة يوجب ذالك رفع حدثه بالمرة فلو ان يأتي بالغايات
المستحبة مقدماً للواجب ومؤخراً عنه لما يأتيه وهل يسوغ في حقه الاتيان بالوضوء المستحب بعده نظراً الى غاية المستحبة
فيأتي بالوضوء المستحب بعد وفاء بانه المستحبة الظاهر لا لا شغالة المقتضي وهو الحدث نعم يسوغ لقصد التجديد ولكن
في محل التجديد واما اتيان الوضوء لقصد الاستحباب فقط في الصورة المفروضة اي فيما اذا كان عزمه الاتيان
بكل من الواجب والمستحب فيأتي بالوضوء المستحب ثم يأتي بالمشروط الواجب به فالظاهر عدم جوازه لما عرفت
من ان مقتضى الكتاب والسنة ان الوضوء مع نية اتيان الواجب به يكون واجباً فنية الاستحباب حينئذ
يكون نية الاستحباب في الواجب وهو غير صحيح نعم لا بأس به فيما اذا لم يكن عزمه الا الاتيان بالمستحب لكنه
خارج عن المفروض وانت اذا احطت خبراً بما ابرزناه في المقام من البداية الى هنا تبين لك حقيقة الحال في
حكم موضوع السؤال لكنا نعيد المقال فراراً عن غفلة اهل السؤال وتنبيهاً لما ينبغي التنبيه عليه لاهل الفضل والكمال
فنقول من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة فهي اما اداء او قضاء فههنا مقامان احدهما ان يكون الذمة
مشغولة بالصلوة الادائي فح لو توضأ لاجلها يكون ذالك الوضوء واجباً فلا يجوز فيه قصد الاستحباب واما لو
توضأ لا لاجلها بل لاجل غاية من غايات المستحبة فيكون الوضوء مستحباً فلا يسوغ فيه نية الوجوب بل يأتي بقصد
الاستحباب والظاهر جواز اتيان المفروضة به وعدم جواز اعادته بقصد اللزوم لما فصلناه والثاني ان يكون
الذمة مشغولة بالقضاء فعلى القول بالمواسعة يكون الامر مثل الواجبة الادائية فاذا توضأ لاجل الاتيان بالصلوة
المقضية يكون الوضوء واجباً يصح فيه قصد الوجوب واما اذا توضأ لا لذالك بل لاجل غاية المستحبة فلا يصح قصد
الوجوب بل ينوي فيه اما الاستحباب او القربة وبالجملة ان الامر كما في اشتغال الذمة بالصلوة الادائية وقد
فصلناه والحال في ذالك واما على القول بالمضايقة بناء على ما حكاه العلامة في المختلف عن السيد المرتضى وابن
ادريس من المنع عن الاشتغال بالافعال المباحة والاعمال المندوبة بل الواجبات الموسعة ومن النوم
الا بقدر الضرورة لا يمكن في حقه الاتيان بالوضوء المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوضوء ولو مع العزم بعدم
الاتيان بالقضاء بل لاجل المنع والنهي عن الاعمال المندوبة وح واما على القول بامكان صدور الندب بناء





على هذا القول من المضايقة والفورية فيكون الوضوء فيما اذا لم ينو به الاتيان بالفوات بل نوى به احدى الغايات
المندوبة والى حل ان اشتغال الذمة بالمقضية لا يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على اي نحو كان لانتفاء
الدليل عليه بل نقول ان الوضوء الواجب بالاصالة انما يكون فيما اذا نوى به انه لاجل الاتيان بالغاية فلا
فلا يتفاوت الحال بين اشتغال الذمة بالغاية وغيره فيما ذكر نعم ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال الذمة
بالغاية يمكن قصد الوجوب في الوضوء في جميع الاحوال بخلافه مع اشتغال الذمة فانه انما يمكن بعد دخول الوقت
وقبل الاتيان بالفريضة ولا يتفاوت من هذه الجهة بين القول بالمضايقة والمواسعة في الفوائت كما
الملت فيه اعلم انه ربما يتوهم من العلامة في نهاية الاحكام صحة نية الوجوب في الوضوء لمن عليه مقضية
ولو لم ينو انه لاجلها قال لو نوى من لا قضاء عليه قبل الوقت الوجوب لظن الدخول ثم ظهر الكذب
فان كان مع تعدد العلم صح وضوئه ولو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت لم يصح وضوئه ويحتمل ضعيفاً صحته
بناء على ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الا ان وقتها يتضيق عليه بدخول الوقت ولانه اكد فيحتمل
صحته حكماً اذا لم يجز جواز الترك ثم غير مراد فعلى الاول لو صلى الفرض لبطلت صلوته فان لم يعده توضأ اخرى
قبل دخول وقتها واجباً صح وضوئه او دخل عليه صلوة واجبة فيجب لها الوضوء ولو توضأ قبل دخول الوقت ندباً
فدخل قبل كماله فالاقرب الاستيناف على وجه الوجوب لانه محدث دخل عليه وقت الفريضة ويحتمل الاتمام
بنية الوجوب لئلا يبطل العمل انتهى كلامه رفع مقامه وفي مواضع منه يتوهم ذالك منها قوله لو نوى من لا قضاء
عليه قبل دخول الوقت الوجوب الى آخره اذ مقتضى المفهوم صحة ذالك فيمن عليه قضاء مطلقاً ومنها قوله
فان لم يعده توضأ اخرى قبل دخول وقتها واجباً صح وضوئه او قد صار عليه صلوة واجبة ومنها قوله لانه محدث
دخل عليه وقت فريضة لوضوح ان الظاهر من هذا الكلام هو ان محض دخول وقت الفريضة يكفي نية الوجوب
كما لا يخفى والجواب اما عن الاول فلان المفهوم منه حكمان عدميان وهو عدم صحة نية الوجوب قبل دخول الوقت
فيمن لا قضاء عليه وصحته والمقصود في الاول سلب الكلي فاللازم في الثاني هو الايجاب الجزئي لا الكلي وهو
مسلم اي فيما اذا كان الوضوء للقضاء

سؤال بعضی مدعی این مطلب شده اند که در نوافل لازم است اقتصار بصیغهٔ السلام علیکم و عدول از آن بصیغهٔ دیگر جایز نیست
و همچنین جمع مابین السلام علیکم و مابین دو صیغهٔ دیگر از سلام در نوافل جایز نیست بلکه این از خواص فرایض است جواب
این سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول آنکه لازم است در تشهد نوافل اقتصار بصیغهٔ السلام و عدول از آن بصیغهٔ السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین جایز نیست این صحیح نیست بلکه چنانچه در فرایض عدول از السلام علیکم و اقتصار بصیغه
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جایز است همچنین است در نوافل عدول السلام علیکم و اقتصار بصیغهٔ السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین جایز است و تفاوتی در این باب مابین فرایض و نوافل مطلقا نیست و ظاهر
شیخ طوسی قدس الله روحه دعوی اجماع نموده است در این باب چنانچه مطلع خواهی شد و دلیل بر این مطلب اطلاقات
النصوص وارده در مسئله است مثل حدیث مستفیض منقول از طرق خاصه و عامه بطریق مختلفه از جانب مخزن
اسرار الهی و منبع فیوضات سبحانی جناب رسالت پناهی که فرموده تحریم الصلوة التکبیر و تحلیلها التسلیم بنابر
آنکه در حدیث چنانچه شامل السلام علیکم است شامل السلام علینا الی آخره نیز هست چنانچه شیخ صدوق نور الله
مرقده در عیون اخبار الرضا حسن قریب بصحیح نقل نموده که در آن حدیث تصریح شده که لفظ تحلیلها
شامل السلام علینا و علی عباد الله الصالحین میباشد و همچنین در کتاب خصال حدیثی ذکر فرموده که صریح در
این مطلب است چنانچه تحقیق این مطلب را با ایراد احادیث در کتاب مطالع الانوار نموده ایم بنابر
این میگوییم صلوة در حدیث مذکور اعم است از فریضه و نافله پس مقتضای حدیث مذکور چنانچه جواز
اقتصار است در فریضه بهر یک از صیغتین جواز اقتصار است بهر یک از آنها در نافله پس لازم
نیست در نوافل اقتصار بصیغهٔ السلام علیکم و عدول از این صیغه بصیغهٔ السلام علینا جایز خواهد بود و همچنین

دلالت میکند بر این مطلب حدیثی که ابن ادریس در آخر سرایر از کتاب حریز نقل نموده از ابی بصیر که او از
حضرت باقر نقل نموده که حضرت فرمود که جدا کن مابین هر دو رکعت از نوافل خود را بتسلیم چنانکه دانستی
السلام علینا نیز جدا شد و همچنین دلالت میکند بر این مطلب حدیث صحیح که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه نور الله
مرقدهما در کتاب کافی و تهذیب روایت نموده اند که حاصل مضمون آن این است که اگر بگوئی در تشهد نماز
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس منصرف و فارغ میشوی از نماز و این نیز اعم است از صلوة واجبه و
مندوبه پس مقتضای حدیث مذکور جواز اقتصار است در هر یک از اینها بصیغه مذکوره علاوه آن احدی
از علما قایل بتفرقه مابین صلوة نافله و فریضه در این باب نشده و توهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در
مصباح بیجاست بسیار بعلت آنکه غایت آنچه از ایشان صادر شده در آن کتاب این است که اقتصار
نموده اند در تشهد نافله زوال بصیغه السلام علیکم و از این لازم نمیاید که ایشان تجویز نکنند عدول از
این صیغه را و اقتصار بصیغه السلام علینا کما لا یخفی علاوه آنکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح نموده اند
بجواز گفتن السلام علینا در نافله بلکه ظاهر ایشان دعوی اجماع شیعه است در این مطلب مطلب ثانی آنست
که افضل جمع مابین السلام علیکم و دو صیغه دیگر از سلام جایز و مستحب است و در نوافل این مطلب ثابت
نیست پس بحث خواهد بود جواب از این مطلب نیز صحیح نیست و فی الحقیقه در اثبات استحباب صیغتین
در نوافل محتاج بدلیلیکه دال بر این مطلب باشد بخصوصه و ما این مطلب را بذکر مثالی که مناسب فهم عوام
باشد بیان بکنیم پس میگوئیم مثال ما نحن فیه آنست که سلطان معجونی قرار دهد مرکب از اجزای متعدد
که بعض از آن اجزا مدخلیت در تحقق ذات آن معجون که بانتفای آن اجزا مطلوب آن معجون متحقق نمیشود
و بعض دیگر نه این چنین است بلکه بانتفای آن بعض نیز آن معجون متحقق میشود ولکن نه بر وجه کمال پس آن جز
مدخلیت در کمال آن نیز دارد و با عدم آن نیز مطلوب از آن معجون متحقق میشود لکن تحقق آن بر وجه
کمال موقوف بر مراعات جمیع اجزاست پس آن سلطان اسمی تعیین میکند بجهة آن معجون و دفعه طلب
میکند آن معجون را از عبید خود در ضمن آن اسم که از برای او تعیین نموده بعنوان حتم و الزام و دفعه دیگر
همان معجون را طلب مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان بنا

براین



بر این تعلیم آن معجون در صورتیکه متعلق طلب حتمی است کفایت میکند در تعلیم آن در صورتیکه متعلق طلب
رجحانی است و در صورت ثانیه محتاج به تجدیدی نیست و لهذا محاورین فیه و لاشک بعتریه هرگاه این مراتب را
دانستی میگوئیم ماهیة صلوة مثل آن معجونست که اجزای واجبه بجهة آن هست و اجزای مندوبه اجزای واجبه
اجزائیست که انتفای اینها باعث عدم حصول امتثال است و اجزای مستحبه اجزائی است که انتفای اینها موجب
انتفای کمال آنست نه عدم امتثال و اسمی که لفظ صلوة باشد شارع بجهة آن ماهیت تعیین نموده و دو فقره آن
ماهیت را در ضمن آن اسم اراده نموده بطریق حتم و دفعه دیگر بطریق استحباب و معلومست آن ماهیت در
احد قسمین کفایت میکند در علم بمطلوب در قسم دیگر پس در صورت محتاج به بیان علیحده نخواهد بود و مفروض
این است که اجزای واجبه صلوة و اجزای مندوبه آن در صورتیکه متعلق طلب حتمی است معلوم شد و بهمین لفظ
در وقت دیگر متعلق طلب استحبابی شده از اینجا مشخص میشود که مراد در این صورت نیز همان ماهیت با همان
اجزاست همان نحو که در صورتیکه دلیل بخصوصه دلالت کند در اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار
امر دیگر ما دامیکه دلیل منتفی است ظاهر میشود که مراد همان نحو اول است پس در صورتیکه صلوة متعلق طلب
ندبی است در حکم ببقای اجزای آن محتاج بدلیل مجددی نخواهیم بود پس جمیع اجزای مستحبه در صورت
محکوم برفاست تا خلاف آن مشخص شود بنا بر این میگوئیم جمع مابین صیغ ثلثه در فرایض راجح است پس
در نوافل نیز راجح خواهد بود نظر باینکه دلیلی بر عدم آن نداریم و هو المدعی بنا بر این است که حکم میکنیم در
نوافل باستحباب اموریکه مستند آنها ظاهر است در فرایض مثل قول بسم الله و بالله الخ و قول و تقبل
شفاعته فی امته در تشهد و قول بحول الله و قوته عند القیام من السجود و قول سمع الله لمن حمده بعد الانتصاب
من الرکوع و قول الحمد لله رب العالمین الخ و همچنین دعای در هر یک از رکوع و سجود و امثال اینها و اگر مستند
در بعضی از امور مذکوره بعنوان اطلاق بوده باشد فی الحقیقه در اثبات مرام محتاج بآن نخواهیم بود اگر گوئی
این مسلم است لکن دلیلی بر عدم استحباب جمیع صیغ ثلثه در نافله داریم و این چنان است که شیخ طوسی در مصباح
در تشهد نافله زوال اقتصار بر امور واجبه نموده بلکه بعضی از امور مذکوره مندوبه را نیز ذکر نموده الا
آنکه در تشهد صلوة ظهر جمع مابین صیغ ثلث فرموده جواب از این از چند راه میگوئیم اول آنکه قول فقیه

واحد دلیل شرعی نمیتواند شد که تواند مخرج از مقتضای قاعده مذکوره شود و ثانیاً آنکه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب
تصریح فرموده بجواز ما بین السلام علینا و السلام علیکم چنانچه فرموده بعد از ایراد حدیثی که مشتمل است بر جواز تسلیم
در دو رکعت شفع و عدم آن عبارتیکه حاصل آن این است که ما این احادیث را حمل میکنیم بر تسلیم مخصوص یعنی
السلام علیکم زیرا که نزد ما که شیعه ایم هرگاه کسی بگوید در تشهد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج
میشود و بعد از صیغه مخیر است ما بین گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و عدم آن و این بعینه حکم فریضه است که هرگاه در تشهد
آن بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز فارغ میشود و بعد مخیر است ما بین گفتن السلام علیکم و عدم آن و معلوم است
مراد اباحه متساوی الطرفین نیست پس مقصود استحباب و عدم تعیین است محصلاً این کلام از شیخ طوسی نص است
در جواز جمع ما بین صیغتین در نافله پس بنا بر این اعتماد کردن بچیزیکه کلام ایشان در مصباح موهم آنست بی
صورت است این کلام در جمع ما بین السلام علینا و السلام علیکم بود در نافله و اما السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته پس ممکن است استدلال کرده شود بآن بدو حدیث یکی از آن دو حدیث حدیثی است
که شیخ طوسی در فقیه و شیخ الطایفه در تهذیب اعلی الله تعالی مقامهما روایت نموده اند از ابی کهمش که سؤال
نموده از جناب امام جعفر صادق ع از دو رکعت اولیین پس هرگاه نشستم در آنها از برای تشهد پس گفتم
در حالت جلوس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته باین انصراف از نماز خارج خواهم شد یا نه حضرت
فرموده خیر باین صیغه فراغ از صلوة حاصل نمیشود و لکن وقتیکه گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس باین
انصراف فراغ از صلوة حاصل خواهد شد پس میگوئیم دو رکعت که در آن انصراف از نماز بشود در فرایض بوجه
نداریم مگر صلوة صبح و ذکر اولیین مناسب آن نیست بخلاف آنکه هرگاه مقصود نافله باشد مثل رکعتین اولیین
از نافله ظهر یا نافله مغرب یا نماز شب و ظاهر از سؤال سائل این است که معتقد جواز السلام علیک ایها النبی و
رحمة الله و برکاته هست لکن نمیدانسته که انصراف از نماز بآن متحقق میشود یا نه جناب معصوم او را منع
از آن اعتقاد نفرموده بلکه بهمان اعتقاد باقی گذارده اند و فرموده اند فراغ از نماز بآن صیغه نیست بلکه بصیغه
دیگر است پس جمع ما بین دو صیغه در نافله مستفاد از این حدیث شد بعلاوه آنکه ما محتاج با دعای ظهور مورد
سؤال در نافله نیستیم بلکه همان اطلاق مورد سؤال کفایت میکند در اثبات مرام نظر باینکه مجیب حکیم تفرقه





مابین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده جواب بر سبیل اطلاق فرموده و حدیث ثانی حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام
و شیخ الطایفه در کافی و تهذیب روایت فرموده اند از حلبی که او از حضرت صادق روایت فرموده که
آن حضرت فرموده که هرچه ذکر کنی خدای عز و جل را بآن و همچنین ذکر کنی جناب رسول خدا را در آن در نماز
پس آن از جمله نماز است و معلوم است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در نماز نافله در مقام تشهد
ذکر جناب رسول خدا است صلعم پس بمقتضای این حدیث صحیح از جمله اجزای آن صلوة خواهد و اجماع منعقد است
بر اینکه از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد و هو المطلوب بهر حال مقصود تنبیه بر این بود که استفاده
از احادیث چه چیز است و الا بعد از تامل در کلمات فقها در مباحث تشهد و غیرها ظاهر میشود که احدی از
علما قائل بتفرقه ما بین صلوة واجبه و مندوبه در این باب نشده و اگر جمع ما بین صیغ ثلث در نافله جایز بود
البته تصریح بآن می نمودند چنانچه در جمیع اموریکه در فریضه ثابت است و در نافله ثابت نیست تنبیه بر آن فرموده اند
مثل اینکه اتیان بجماعت در فریضه از امور مستحبه است در نافله ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل استسقا و نحو
بعدم جواز فرموده اند تشکیکی در این نیست که مدخلیت صیغ سلام در نماز زیاده از مدخلیت جماعت است
پس اگر جمع ما بین صیغ ثلث جایز می بود این اولی بود که متعرض شوند و تنبیه نمایند نسبت باتیان بجماعت چنانچه
ظاهر است و از جمله چیزهائیکه مؤید این مطلب است که تفاوتی ما بین فرایض و نوافل در این باب نمیباشد
استدلالی است که صاحب مدارک قدس الله روحه نموده بر اینکه سلام در صلوة واجب نیست و استدلال نموده
بر این مطلب بحدیث صحیحی که معویة ابن عمار از حضرت صادق ع روایت نموده که آن حضرت فرموده که وقتی
که فارغ شدی از طواف خود پس بیا بمقام حضرت ابراهیم و دو رکعت نماز کن در مقابل آن مقام بخوانی
در رکعت اولی قل هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا ایها الکافرون و بعد از آن تشهد بخوانی و حمد و ثنای
جناب اقدس الهی میکنی و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستی و سؤال میکنی که جناب حضرت باری تقدس شانه
از تو قبول کند و وجه استدلال چنانست که ظاهر این حدیث آنست که سلام در رکعتی طواف واجب نیست طواف
اعم است از طواف واجب و مستحب بجهت طواف واجب اگر چه واجب است لکن نسبت بطواف مستحب مستحب است
و احدی از علما قائل بتفرقه ما بین نوافل و فرایض و ما بین انواع فرایض نشده پس سلام واجب نخواهد بود

مطلق از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرایض و نوافل یکی است پس هر سلام ثابت در فرایض ثابت در نوافل نخواهد بود و هو المطلوب وایضا ما می بینیم جماعتی از فقها سلام در سجده سهو را متعرض شده بعضی حکم میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی غیر آن قال فی الدروس و یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة و قال یخرج منهما بالتسلیم علی النبی ص و احدی از علما ندیده ایم در تسلیم نافله تفرقه گذارده باشند میان آن و تسلیم فرایض و اگر فرق می بود البته متعرض میشدند چنانچه در سلام سجدتی سهو متعرض شده اند سؤال اسم مبارک جناب پیغمبر را که در نماز بشنود یکدفعه صلوات بفرستد یا متعددی شنود متعدد صلوات بفرستد جواب در حین استماع اسم شریف آنحضرت ص صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا در صورتیکه فصلی مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد سؤال هرگاه بعضی از عوام الناس تحقیق بعضی از مسائل اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است یا نه و از کتاب مجتهد حی مسائل را بایشان تعلیم کردن چه صورت دارد جواب احسن عبادات تعلیم امور دینیه است بجهال از قرائة و کیفیت قرائة و مسائل سهویه در نماز لکن آن شخص معلم در مسائل شرعیه می باید یا مجتهد بوده باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد بیواسطه یا بواسطه شخص عادلی یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط آنکه بفهمد تا بفهماند مجملا تعلیم مسائل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در صورتیکه این شخص معلم بفهمد عیب ندارد بلکه بسیار بسیار مطلوب و مستحسن است سؤال هرگاه کسی در اثنای نماز حمد را فراموش کند چکند جواب اگر قرآن حاضر بوده باشد از قرآن بخواند و اگر قرآن حاضر نباشد نماز را قطع کند از قرآن بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد از قرآن یا ذکر بخواند سؤال کسی که شغل او زراعت باشد هر سال در اوقات بیکاری پنج شش ماه چاروا داری کند بنحوی که ده روز در خانه نماند آیا کثیر السفر محسوب میشود یا نه جواب بلی کثیر السفر است سؤال شخصی ظن قوی دارد که قضای نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد آیا بمجرد ظن بدون علم قضای آن نمازها را باید و بر فرض عدم وجوب اگر مکلف خواسته باشد احتیاطا این نمازها را به نیت قربة مطلقه بدون انضمام جهت وجوب یا ندب قضا نماید آیا صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با وضوی آن نمازهای

ادای



ادای یومیه میتوان کرد یا نه و اگر این شخص در نفس الامر مشغول ذمه این نمازها بوده باشد با این طور قضا نمودن برائت ذمه واقعی حاصل میآید یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهة این نمازها وضو بسازد آیا بچه وضع باید نیت نماید آیا واجب است وضو را بنیت قربة مطلق بسازد مثل اینکه میسازم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث قربة الی الله یا طور دیگر است جواب اگر ظن باشتغال ذمه بقضای نماز یومیه و قضای نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمه بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت شده بوده و قضای آنها بعمل آورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت مدارک واجب است قضا را به نیت وجوب و قربة هر دو بعمل میتواند آورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده باشد ظاهر این است که معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورت اتیان قضا به نیت قربة مطلقه بسیار خوب است و اگر به نیت مطلقه اتیان نماید و در واقع ذمه او مشغول بوده باشد انشاء الله مسقط آن خواهد بود و در نیت وضو میتواند بهمین قصد نیت نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة اباحه چنین نمازی قربة الی الله و میتواند به نیت طهارة مطلقه اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو بجهة کون مکلف بر طهارة باین قسم اتیان نماید بوضو و باین وضو میتواند چنین نمازها را اتیان نموده باشد سؤال شخص مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث اصغر یا اکبر و اگر واقعا قضای صلوة مفروضه را هم ندارد و هنوز وقت فرایض یومیه داخل نشده است و این شخص هم دوست میدارد که تا دخول وقت یومیه جنب یا بیوضو نماند میخواهد با وجود مراتب مفروضه وضوئی بسازد یا غسل جنابت بکند بطوری که شرعیت داشته بعد از دخول وقت بتواند با آن وضو و غسل نماز بگذارد آیا نیت این طهارتین را بچه وضع باید کرد و اگر بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته باشد و با آنها عمل مشروط بطهارة توان بعمل آورد جواب اگر قصد این شخص این است که اتیان بغسل جنابت بجهة اتیان بصلوة مفروضه بوده باشد و مفروض این است که قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد اوست لازم نیست

در چنین صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و همچنین دور نیست اقتصار بقربة مطلقه میتواند نمود و اگر
این قصد او جهت یعنی جهت اتیان بصلوة مقضیه خواهد باز غسل را بهمین نحو که مذکور شد میتواند بعمل آورد و باین نحو که
غسل میکنم بجهة آنکه رضای آنجل شانه در آنست و در این وقت چنین غسل بلا اشکال صحیح است و همچنین است حال
وضو با چنین وضو غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت نماز فریضه اتیان بنماز مفروضه میتواند نمود **سؤال** در نماز
عیدین جهت واجب کردیاست و اذان و اقامه در کار هست یا نه **جواب** اذان و اقامه در نماز عید ثابت
نیست و در این ازمنه نماز عید را بجهت استحباب بقربة اتیان نماید و نیت واجب صحیح نیست **سؤال** هرگاه
کسی احکام شکیات را نداند اعادهٔ نماز باید کرد یا نه **جواب** در ترک تعلم آنهم عاصی است و اما هرگاه در
نماز شک نکند دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احوط اعادهٔ آن نماز است بعد از علم باحکام شک **سؤال**
رای شریف در ادراک نماز جماعت بچه چیز است آیا در حال رکوع اگر کسی امام را دریابد ادراک جماعت
نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را **جواب** عدم درک امام در حال قیام موجب عدم درک جماعت
نمیشود بلکه همین که درک امام در رکوع نمود این کفایت میکند در درک رکعت در جماعت لکن این متصور
بچهار صورت میشود **اول آنست** که در حین اخذ امام بذکر رکوع ملحق بامام در رکوع شد **دوم آنست** که امام
بذکر در رکوع بوده این شخص داخل در رکوع شد و اتیان ذکر نمود لکن باین نحو که امام مشغول بذکر آخر رکوع بوده
این شخص اتیان بذکر اول نمود **سیم آنست** که این شخص داخل در رکوع شد و اتیان یک ذکر نمود در وقتیکه امام
مشغول بصلوات بوده و ظاهر این است در کل صور ثلث مذکوره درک رکعت را بجماعت نموده است **چهارم**
**آنست** که داخل رکوع شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتیکه امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام
رفع راس نمود از رکوع قبل از آنکه این شخص یک ذکر را تمام نموده باشد و اما هرگاه درک امام در رکوع نموده
باین نحو بعد از آنکه منحنی شد بجهة رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس نمود یا شک دارد بعد از بلوغ بحد
رکوع امام در آنوقت در رکوع بوده است یا نه در این صورت درک رکعت نموده است استیناف نماز
لازم است آنچه مذکور شد شش صورت در مسئله است **صورت هفتم** آنست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد
اقتدا بامام جماعت لکن قبل از التحاق بجهة رکوع امام رفع راس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص

ظاهرا



ظاهرا صحیح است باین معنی که قطع نماز در حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر **اول آنست**
که قصد انفراد نموده نماز را منفردا اتیان نماید **دوم** آنست که تامل نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا و ایتمام بماند
تا امام بعد از فراغ از سجده برخیزد الوقت این شخص قصد متابعت با امام نماید و رکعت اول این شخص خواهد
بود و رکعت ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف ایتمام این در صورتی بود که در رکعت
اول نماز ملحق بامام بوده باشد و اما هرگاه در رکعت ثانی امام ملحق بامام شده باشد باز امر چنین است که هرگاه تشهد
در صورتیکه امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد اختیار نماید تشهد طویل را در این
صورت بقاء بر وصف ایتمام کراهت منجر میشود برآنکه لازم آید زیادتی قیام بلکه ماحی صورت امام شود پس در
چنین صورت عدول از ایتمام بانفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید و همچنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را
بسیار طول بدهد و اما هرگاه چنین حالت در رکعت ثالثه اتفاق افتاد پس هرگاه قصد انفراد نمود اشکالی
در آن نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام باقی ماند چونکه قرائة در حق این شخص در چنین صورت مطلوب لازم است
آیا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهة رکعت چهارم خلاصه شخص آن وقت مشغول قرائة شود یا لازم نیست
تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائة در حق چنین ماموم جایز خواهد بود و همچنین است
حال هرگاه چنین امری بجهة ماموم در رکعت ثانی امام اتفاق افتاده باشد نظر بآنکه بعد از قیام امام بعد از
فراغ از تشهد رکعت سیم امام خواهد بود و اول ماموم قرائة در حق ماموم در این صورت ثابت است یا لازم است
که تامل نماید یعنی مشغول قرائة نشود تا امام برخیزد یا چنین تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود و تشهد
اشتغال ماموم بقرائة جایز خواهد بود و حکم بجواز قرائة قبل از قیام امام در این صورت اشکل از سابق خواهد بود نظر
بآنکه هریک از تشهد و سجود که امام اتیان مینماید از اجزاء رکعت ثانیه است پس لازم میآید در صورتیکه امام
مشغول رکعت ثانیه باشد ماموم اتیان بقرائة نموده باشد با آنکه قرائة از ماموم در وقتیکه ملحق با امام شود در
رکعت ثانیه ساقط است لکن دور نیست که حکم بجواز قرائة توان نمود و حکم بسقوط قرائة از ماموم در صورتی
که رکوع رکعت ثانیه را با امام درک کرده باشد مفروض در محل کلام خلاف آنست لکن اسلم در این صورت
این است که تامل نموده تا امام برخیزد آن وقت مشغول بقرائة شود بلکه اسلم از این آنست که عدول از اقتدا

با نیت ادا بجا آورد چنانچه در سابق بیان شد سؤال هرگاه در حالت برخواستن نماز وقت مشتبه باشد قضا و ادا آن نماز
بچه نوع است جواب اگر مراد این است در آخر وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین وقت
نماز را به نیت ادا میتواند نمود احتیاط این است که اکتفا بقربة مطلقه کند و اگر مراد در اول وقت است یعنی
شک دارد که وقت داخل شده یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتواند نمود سؤال هرگاه رطوبت ظاهری
بچیزیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد برسد آیا این معفو عنه در صلوة هست مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد
یا نه جواب این مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست که رطوبت ظاهری برسد بخونیکه اقل از درهم
بوده باشد و جدا شود از آن خون و ببدن یا بثوب مصلی برسد ظاهر این است این رطوبت در این صورت
معفو عنه نبوده باشد خواه این رطوبت اقل از درهم بوده باشد در حال عدم بوده است یا اکثر بجهة عفو از دم است
و مفروض این است این دم نیست و عفو از نجس غیر دم در صلوة ثابت نیست دوم آنست این رطوبت بخون کمتر
از درهم رسیده و این رطوبت منتشر نشده احاطه باطراف دم نموده ظاهر این است باز عفو ثابت باشد سیم آنست
که این رطوبت با اقل از درهم رسیده و باعث انتشار اصل خون شد لکن خون باز کمتر از درهم نرسیده در این صورت
ظاهر این است عفو ثابت بوده باشد سؤال هرگاه زید یا هند فوت شود و در ذمه اش نمازی باشد بر وارثش
واجب است یا نه بر فرض وجوب بر کدام وارث واجب است از پدر و مادر و زن و اولاد از ذکور و اناث
یا متعین است بر اولاد ذکور اکبر و بر باقی چیزی نیست بر فرض وجوب نماز بر ولد اکبر آیا کدام نماز بر او واجب است
هر نمازیکه از میت فوت شده چه بالعذر و چه بی عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر آن یا متعین است
و بجهة والدین واجب است یا والد دون والده یا مطلق میت که چه والدین بوده باشد یا غیر ایشان از عمو و جدا
وغیره و همچنین هرگاه در ذمه میت سایر واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج بر وارث واجب است
ادای آنها یا نه بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرها آیا میتواند اجاره بدهد غیر یا متعین است
که خود اتیان نماید جواب تحقیق حال در جواب این سوال محتاج است ببسط کلام در چند مقام اول
در ذکر عبارات فقها قدس الله اسرارهم که مناسب این مقام است مقام ثانی در استقصای احادیث است
که مناسب این مطلب است مقام ثالث در تحقیق جواب هر یک از احتمال مذکوره در سوآل است اول در ایراد

کلمات



کلمات اصحاب نور الله قبورهم که مناسب این مقام است پس میگوئیم قال فی المقنع اذا مات رجل وعلیه
صیام فعلی ولیه ان یقضی عنه وکذالک من فاته فی السفر او المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح فلا قضاء
علیه اذا کان کذالک و اذا کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه وان لم یکن له ولی من الرجال
قضی عنه ولیه من النساء وفی الفقیه واذا مات رجل وعلیه صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه وکذالک
من فاته من السفر والمرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح بمقدار ما یقضی به صومه فلا قضاء علیه اذا کان
کذالک وان کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه فان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه
من النساء وفی المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه فانه ینبغی الاکبر من ولده من الرجال
ان یقضی عنه بقیة الصیام وان لم یکن له ولد من الرجال قضی عنه اکبر اولیائه من اهله واولاهم به وان لم یکن له
الا من النساء فان لم یکن صام من الشهر شیئا لعذر ثم مات لم یجب علی احد من اولیائه ان لم یتکلف عنه القضاء ولو کان
وجب علیه صیام ثلثة ایام فی کفارة وغیرها او صیام نذر او کفارة یمین ففرط فیه حتی ادرکه الموت لوجب علی
ولیه ان یقضی عنه ذالک فرضا واجبا کما ذکرناه فان لم یکن فرط فیه فلا یجب علی ولیه القضاء وفیه فی مباحث
الارث اذا ترک الانسان ابنین احدهما اکبر من صاحبه واولادا ذکورا منهم واحد هو اکبرهم ستایجی الاکبر
من ترکته ثیاب بدنه وخاتمه الذی کان یلبسه وسیفه ومصحفه وعلی هذا الاکبر ان یقضی عن والده ما فاته من
صیام وصلوة دون اخوته وفی الانتصار ومما انفردت الامامیة ولها فیه موافق وسنذکر القول بان الصوم
یقضی عن المیت کانا اذا فرضنا رجلا مات وعلیه ایام من شهر رمضان لم یقضها بغیر عذر فیتصدق عنه لکل
یوم بمد من طعام فان لم یکن له مال صام عنه ولیه وان کان له ولیان فاکبرهما وباقی الفقهاء یخالفون فی ذالک
ولا یرون ان عنه الصیام عن المیت فی قضاء شهر رمضان وفی النذر بل یتصدق عنه وحکی عن ابی ثور انه یصام
عن المیت فی قضاء رمضان وفی النذر وهذا موافق للامامیة والحجة للامامیة الاجماع المتکرر وقد
طعن علی ما نقول بقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی وان ذالک یمنع ان یکون سعی غیره وبما روی عن
النبی ص من قوله اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث صدقة جاریة وولد صالح یترحم عنه وعلم ینتفع وله یذکره
الصوم عنه والجواب علی ذالک ان الآیة انما تقتضی ان لا ثواب الانسان الا بسعیه ونحن لا نقول ان المیت

فباب لصوم الولي وتحقيق الحال في هذا الموضع ان من مات وعليه صوم فقد جعل الله هذه الحالة سببا في وجوب صوم وليه
وسماه قضاء لان سببه التفريط المتقدم والثواب على الحقيقة في هذا الفعل لفاعله دون الميت فان قيل وما معنى قولهم
صام عنه اذا كان لا يلحقه ولا يثبت ثواب ولا حكم لاجل هذا الفعل قلنا معنى ذلك انه صام وسبب صومه تفريط الميت
ولانه حصلت علته قبل وقيل صام عنه من حيث كان التفريط المتقدم سببا في لزوم هذا الصوم واما الخبر الذي
ورد في المحمول ايضا على هذا المعنى وان المؤمن منقطع بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا جزاء والذي ذهبنا اليه يخالف
ذلك وخبرهم هذا يعارض بما يرونه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفي خبر آخر
ان امرأة جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت له ان كانت على امي صوم شهر فاقضيه عنها فقال صلى الله عليه وسلم ارايت لو كان على امك
دين اكنت تقضيه قال نعم يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم فدين الله احق ان يقضى وما رواه ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم في صوم
النذر انه امر وليه ان يصوم عنه وفي المبسوط من فاته شيء من شهر رمضان لمرض لا يخلو حاله من ثلثة اقسام
اما ان يبرأ من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان برأ وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات
فيما بعد كان على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء
بالحصص ويقول به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله
عن كل يوم بمدين من طعام واقله مد الى ان قال وان مات من مرضه ذلك صام وليه عنه ما فاته استحبابا وكل صوم
كان واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة له متى مات وكان متمكنا منه ولم يصمه فانه يتصدق عنه وليه والكفارة
يكون من اصل المال القدر الذي ذكرناه وحكم المرأة في هذا الباب حكم الرجل سواء وكذلك ما يفوتها في ايام
حيضها وجب عليها القضاء فان لم تقض ومات وجب على وليها القضاء عنه اذا فرطت فيه او يتصدق عنها على
ما قدمناه وفي الخلاف اذا افطر شهر رمضان ولم يقض ثم مات فان كان تاخيره لعذر مثل استمرار مرض
لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة الى ان قال فان اخر قضاءه لغير عذر ولم يصم ثم مات فانه يصام عنه وقال الشافعي
في القديم والجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثوري وابو حنيفة واصحابه وقال احمد واسحق
ان كان صومه نذرا صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان او غيره صام
وقال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار التي رويناها في الكتاب

المتقدم



المتقدم ذكره وروى عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن
ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على
امك دين اكنت قاضيه عنها قال نعم قال فدين الله احق ان تقضي وهذا الحديث في الصحيح وهو نص وفيه ايضا
اذا اخر قضاءه بغير عذر حتى يلحق رمضان آخر ثم مات قضاه عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان
قال دليلنا اجماع الفرقة وفي المبسوط في كتاب الصلوة ومن فاته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها
فان ادركته الوفاة وجب على وليه القضاء عنه وفي النهاية قال لم يصح المريض ومات من مرضه الذي افطر
فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برأ من
مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته شيء من الصيام
في السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض
اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي عنه وليه شهرا آخر والمرأة
ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد
تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنه ويجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمناه في
حكم الرجال وفيه في كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر اعطى الاكبر
منهما ثياب جسده وخاتمه الذي كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة دون
الآخر وفي الجمل والاحوال ثلثة فيما بعد ان برأ او يموت او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان برأ وجب
عليه القضاء فان لم يقضه حتى مات وجب على وليه القضاء فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين الى ان قال
وكل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم صام تصدق عنه او يصوم عنه وليه وفي الاقتصاد
والمريض لا يخلو من ثلثة احوال اما ان يموت في مرضه او يبرأ او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان مات
في مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء وليس ذلك بواجب وان برأ وجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات
وجب على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة في سن واحد كان
عليهم القضاء بالحصص او يتكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط وان لم يمت وكان في عزمه القضاء من غير توان

ولحقه رمضان آخر صام الثاني وقضا الاول ولا كفارة الى ان قال وكل صوم وجب عليه وتوانى عنه مات
تصدق عنه وليه او يصوم عنه كذالك وفي الوسيلة والثاني من اى برأ من المريض ولم يقض ثم يمرض و
يموت يلزم وليه القضا عنه وجوبا والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد في سن واحد
قضوا عنه بالحصص وان خلف البنت وترك مالا فدت عنه بما ذكرناه وفيه في مباحث الارث ويأخذ
الابن الكبير ثياب بدن الوالد وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه بخمسة شروط ثبات العقل وسداد الرأي
وفقد آخر في سنه وحصول تركة سوى ما ذكرناه وقيامه بقضا ما فاته من صلوة وصيام وفي المهذب فان ترك
ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر
ان يقضي ما فاته من صلوة او صوم وفي الكافي ومن مات وعليه شيء من ضروب الصوم لم يؤده مع تعيين فرضه
عليه وتفريطه فيه فعلى وليه القضا عنه وان لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذالك عليه
بواجب فلا شيء على وليه ولاحق في ماله وفي السرائر فان لم يصح المريض ومات في مرضه الذي افطر فيه
يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذالك بواجب عليه فان برأ من مرضه
ذالك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذالك ان كان قد فاته الصيام من السفر
ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضا وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان
قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهرين ويقضي وليه شهرا آخر هذا مذهب
شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى ان قال وقال شيخنا المفيد في كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضي
عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله والذي
اقوله في ذالك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا وقدر على الاتيان بهما ولم يفعل فالواجب على وليه وهو
اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه ذالك لا يجزيه غيره وان كان كفارة مخيرة فيها فانه
ايضا مخير في ان يصوم شهرين او يخرج من ماله قبل قسمة تركته اعني الولي ولا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا
ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما او اطعاما هذا اذا كانت مخيرا فيهما فلينا مل على ذالك ما قلناه من
نقد المسئلة قال شيخنا ابو جعفر والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث

لايجب



لايجب على احد القضا عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضا فلم تقضه فانه يجب القضا عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما
قدمناه في حكم الرجال بكذا اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال ان الحاق المرأة في
هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام و
يصير ذالك تكليفا للولد وكذالك ما يفوته من صلوة مرضه الذي توفي منها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذالك
عنه فاما ما فاته من الصلوة في زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد القضا عنه الا ما فاته من مرضه
التي مات فيه على ما بيناه وليس هذا مذهبا لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ايرادا لا اعتقادا واورد في جمله
وعقوده فقال فان برأ المريض وجب القضا عليه فان لم تقض ومات وجب على وليه القضا والولي هو اكبر اولاده
الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضا بالحصص قال او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين
فهذا غير واضح لان هذا تكليف كل واحد بعينه وليس هو من فروض الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا قام
واحد منهم بما يجب على جميعهم لم يبرأ الا ذمة من صام ما وجب عليهم بحسب وذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما
تعين عليهم ووجب في ذمة كل واحد بانفراده والذي يقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه الفتيا انه لا يجب
على كل واحد منهم قضاء ذالك لان الاصل براءة الذمة والاجماع غير منعقد على ذالك والقائل بهذا شيخنا الطوسي
والموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذالك وكذلك شيخنا المفيد محمد بن
النعمان وغيرهما وانما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر والتعليل قائم ههنا من استحقاقهم السيف والمصحف وثياب
بدنه بجميع ما قيل وورد في عين مسئلة الاكبر لم يصح في الجماعة وفي الغنية ومن مات وعليه صلوة وجب على وليه
قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان لم يجد فمد لصلوة النهار
ومد لصلوة الليل وذالك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط وكذالك نقول في وجوب قضا الصوم
والحج على الولي وقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى او ما روي من قوله ع اذا مات المومن انقطع عمله الا
من ثلث لا ينافي ما ذكرناه لانا لا نقول ان الميت يثاب بفعل الولي ولا ان عمله لم ينقطع وانما نقول ان الله تعالى
تعبد الولي بذالك والثواب له دون الميت ويسمى قضاء عنه من حيث حصل عند تفريطه ونخالف الشافعي
في قضاء العبادة للميت بما رووه عن عائشة ان النبي ص قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه ورووه ابن

مراة جائت الى النبي صم فقالت انه كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال صم ارايت لوكان على امك دين اكنت
تقضيه قالت نعم فقال صم فدين الله احق ان تقضي ومثل ذلك رووا في الحج في خبر الخثعمية عنه صم حين سالته
عن قضائه عن ابيها وروى ابن عباس عنه صم في صوم النذر انه امر ولي الميت ان يصوم عنه وفيه في مباحث
الصوم والولي يقضي الصوم عن الميت على ما ياتي في قضا الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه من
صلوة مرضه وفيه في كتاب الصوم المرض الذي يخاف بالصوم فيه الهلاك او الزيادة فيه يجب فيه الافطار
فان صام لم يجزه فاذا برا قضاه فان لم يقض حتى مات قضى عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا
فمن بادر بالقضا فقد حصل والا صاما معا فان كان الاكبر امراة لم تقم وان مرض حتى مات لم يقض الولي وان اوصى
الى من يقضي لم يلزم القضا ويقضى عنه ما فات بالسفر بكل حال ويقضى عن المراة ما فات بالحيض والمرض
اذا فرطت في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرايع يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت
من صيام واجب رمضان كان او غيره سواء فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه واهمله
الا ما يفوت بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية والولي هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها
القضا ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضا وفيه تردد ولو تبرع بالقضا بعض
سقط وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضا وقيل
يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت
عن شهر وفيه في كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضا
ما عليه من صلوة وصيام وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه
ولم يقضه ولو مات في مرضه لم يقض منه وجوبا استحب وروي القضا عن المسافر ولو مات في ذلك السفر و
الاولى مراعات التمكن ليتحقق الاستقرار ولو كان له وليان قضيا بالحصص ولو تبرع بعض صح ويقضى عن المراة
ما تركته على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضا وقيل يتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران
متتابعان جاز ان يقض الولي شهرا ويتصدق عن شهر الآخر وفيه في مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب
بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا خلف الميت غير ذلك ولو كان الاكبر بنتا اخذه الاكبر من الذكور

ويقضي



ويقضي عنه ما تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام لمرض وغيره مما
تمكن من قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ في النهاية والمبسوط وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى قضت عنه وما ذهب
اليه الشيخ اظهر في المذهب وفي التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده على راي ما تمكن منه او فات في السفر على
رواية ويتصدق مع عدم الولي عن كل يوم بمد وقيل بها بعكس الترتيب ولو تساووا في السن تساووا وانه على راي
ولو كان عليه شهران متتابعان صام شهرا وتصدق عن آخر ويقضي السبعة بدل الهدي مع تمكن الميت على راي
وفيه في مباحث الارث يحبى الاكبر بثياب بدنه والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضا ما عليه من صلوة وصيام
بشرط عدم السفه وفساد الراي ووجود ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطي اكبر الذكور ولو تعدد الاكبر تشاركوا
وفي الارشاد ولو فاته رمضان او بعضه بمرض ومات في مرضه سقط واستحب لوليه القضا عنه الى ان قال ولو مات
بعد استقراره وجب على وليه القضا وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعددوا قضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان ويلزم الكسر
واجب على الكفاية ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل يوم بمد من تركته ولو كان
عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن آخر وفيه في مباحث الارث يحبى الولد للصلب
الذكر المؤمن الاكبر غير السفيه بثياب بدن ابيه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه ما فات الاب
من صلوة وصيام ولو كان الاكبر انثى خص اكبر الذكور وفي المنتهى ولو برا من مرضه زمانا يمكن فيه من القضا ولم يقض
عنه حتى مات قضاه عنه ذهب اليه علماؤنا به وقال الشافعي في القديم وابو ثور وقال الشافعي في الجديد يطعم عنه عن كل يوم
مد الى ان قال لنا ان الصوم استقر في ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين ويجب على وليه القيام بما وجب
عليه من الصيام لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امراة في البحر فنذرت ان الله ان نجاها ان تصوم شهرا
فانجاها الله ثم فلم تصم حتى ماتت فجاءت قرابة لها الى النبي فذكرت ذلك له فقال صم صومي وعن عايشة ان النبي صم قال
من مات وعليه صيام صام عنه وليه وعن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صم فقال يا رسول الله ان امي ماتت
وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين فاقضيه قال نعم قال صم فدين الله احق ان يقضى وفي رواية
جاءت امراة الى ان قال والذي يقض عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من الصيام لمرض وغيره مما تمكن
من قضائه ولم يقضه ذهب اليه الشيخ فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عنه بمد من ماله

عن كل يوم واقلة مد وقال المفيد رحمه الله اذا لم يكن الانثى قضت عنه والاقرب اختيار الشيخ لان الاصل براءة
الذمة من قضاء على ما وجب من غير المكلف الى ان قال ولو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم
بمدين واقله مد والسيد المرتضى اوجب الصدقة او لا فان لم يكن له مال صام عنه وليه ثم قال والاقرب قول الشيخ
وفيه ايض لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قال الشيخ ره قضوا بالحصص او يقوم به البعض فيسقط عن الآخرين
واختاره ابو جعفر ابن بابويه ره وقال ابن ادريس لا يجب متوهما ان لفظ الاكبر يقتضي الوحدة وان النص
على الاكبر منع المساوي وليس بصحيح وفيه ايض قال الشيخ ره ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضا
ووجب عليه الصدقة واذا لم يكن له ولي تصدق عنه بما قاله الشيخ ويخرج عن اصل المال لانه حق واجب عن الميت
فيخرج من الاصل كالدين وفيه لو صام اجنبي عن الميت بعد قول الولي ففيه تردد ينشأ من كون الوجوب على الولي
فلا يخرج عن العهدة بفعل المتبرع كالصلوة عنه حيا ومن كون الحق على الميت واسقط بفعل المتبرع عنه الوجوب
كالدين اما لو امره فهل يجزيه ام لا للشافعي وجهان وفيه ايض وهل يجوز للولي ان يستاجر عنها من يصوم والاقرب
في ذلك كله عدم الاجزاء عملا بالاصل قال وقال الشيخ كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين
والنذر والعهد اذا مات وجب عليه مع الامكان القضا ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وعليه
دل عموم النصوص وفيه ايضا قال رحمه الله اذا وجب عليه صيام شهرين متتابعين تصدق فيه عن شهر وتقضي
وليه شهرا آخر وهو رواية الوشاء وقال ايض لو وجب عليه صوم شهرين متتابعين على التعيين فالحكم فيه ما ذكرنا
وقال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين معا اما لو وجب على التخيير في كفارة افطار رمضان فالاقرب
فيه تخيير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين او يتصدق من مال الميت من اصله او يعتق عنه من اصل المال
ايض لانه صوم وجب مخيرا فلا يتضيق على الولي والصدقة عن الميت ليست واجبا والتخيير سقط في حكم الميت
فيخير القائم مقامه وفيه قال الشيخ حكم المراة حكم الرجال في ذلك فان ما يفوتها في زمن الحيض او سفر
او مرض لا يجب على احد القضا عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها
القضا او الصدقة على من في الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك والوجه ما قاله الشيخ ره وهو قول اكثر
الجمهور وفي التذكرة لو برأ من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضا ولم يقض حتى مات قضي عنه عند علمائنا





وبه قال الشافعي في القديم وابو ثور ثم قال والذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده الذكور ويقضي ما فاته من صيام مرض
وغيره اذا تمكن من قضائه ولم يقض وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق عن ماله عن كل يوم بمدين قاله
الشيخ وقال المفيد اذا لم يكن الانثى قضت عنه والوجه قول الشيخ لاصالة البراءة الى ان قال اذا عرفت هذا فلو لم يكن
له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد مرتضى رحمه الله عكس فاوجب الصدقة
او لا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ لان الواجب في الاصل الصوم قال فروع الاول لو لم يكن
له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضا لانه ولي له والثاني لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا بالحصص فان
بالجميع بعضهم سقط عن الباقين والثالث لو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجب الصدقة وكذا
لو لم يكن له ولي ولو كان له اولاد ذكور واناث وكان الاكبر انثى وجب القضا على اكبر الذكور الرابع لو تعدد
الولي قضوا بالحصص فان انكسر العدد فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما لو كان نوبته في سن واحد عليه
اربعة الخامس يجوز اتحادهم في الزمان فلو فاته يومان وله ولدان قضيا يوما معا واحدا كفاهما عن اليوم والسادس
لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء
وللشافعي فيه وجهان وكذا يجوز للولي ان يستاجر عنه من يصومه السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض
باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات من وجب عليه مع امكان القضا فلم يقضه وجب
على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من صلوة ثم قال قال الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل في ان
ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه
واهملته فانه يجب على وليها القضا او الصدقة على ما في الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس
ذلك وليس بشيء لما رواه ابو بصير في الصحيح عن الصادق ع قال سالته عن امراة مرضت في شهر رمضان
وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله
عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان
اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم استفسر ع عن حصول البرء وعدمه ولو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن للسؤال
معنى لا يقال انه قد حصلت الوصية فجاز ان يكون الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا يقتضي الوجوب الا مع

عدم القبول فظاهر واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفا بالوعد
بل انه مع امور المسلم لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب العمل بمقتضى التوصية ولو مع القبول لموت وموت
الموصى ولا شبهة فى ضعفه وفى التحرير ولو استمر به المرض حتى مات قضى عنه الذى يقضى عن الميت اكبر اولاده الذكور
سواء فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عن
كل يوم بمد من ماله واقله مد وقال المفيد يقتضى الانثى والاول اقوى وفيه ايضا اذا كان الولى واحدا تعين
عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة فى سن واحد قضوا عنه بالحصص او يتطوع به البعض فيسقط عن الآخرين ولو تفاوتوا
او انكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم اتفق فيه على نص وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة مع
عدم الولى ويخرج من صلب المال ولو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او تبرع
ففى الاجزاء نظر كل صوم واجب على المريض او غيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على الولى
القضاء عنه او الصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت والظاهر انه انما
يتعين عن كل يوم او بمد وقضى وليه شهرا وللولى ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة سواء كان وجوبهما على التعيين او
على التخيير نعم فى المخير للولى ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب مال الميت او يعتق من اصل المال وفيه ايضا قال
الشيخ حكم المراة فى ذلك حكم الرجل فيما يفوتها من زمن الحيض والسفر والمرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنها الا مع
تمكنها من القضاء والاهمال فيجب على الولى القضاء او الصدقة كما قلنا فى الرجل خلافا لابن ادريس وفيه فى مباحث
الارث يختص الاكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشروط ثلثة ان لا يكون
الولد سفيها وان يكون فاسد الاعتقاد وان تخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يختص بشئ وعلى هذا
الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفى القواعد ولو فاته رمضان او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء
عنه بل يستحب ولا فدية وكل صوم واجب رمضان او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه
وهو اكبر اولاده الذكور القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما ولو فاته بالسفر ومات قبل التمكن من
قضائه وقيل يتصدق عنه عن اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولى وكان له وليان فاذ زيد تساويا فى
القضاء بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان فى كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين وان

الكسر



الكسر بيوم فكالواجب على الكفاية فان صاماه وافطرا بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففى الكفارة وجوبا
ومحل اشكال وفى القضاء عن المراة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولى شهرا وتصدق عنه من
مال الميت عن شهر وفيه فى كتاب الارث يحبو الولد الاكبر الذكر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه و
عليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام وفى التبصرة يحبى الولد الذكر الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه
اذا لم يكن سفيها ولا فاسد الراى بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام وفى المختلف
لو مات المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برء بعد وفاته وتمكن من القضاء ولم تقضه وجب على وليه القضاء
عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى وابن براج وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن ابى عقيل وقد
روى عنهم ع فى بعض الاحاديث ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اقرب الناس اليه من اوليائه
كما يقضى عنه دينه وكذلك من مات وعليه صلوة قد فاته وزكوة قد لزمته وحج قد وجب عليه قضى عنه وليه ذلك
كله فانض الاخبار بالتوفيق عن آل الرسول ص على لسان عشرته وشيعتهم وقد احتج من قال من الشيعة بهذا الخبر بان
قال زعم من انكر علينا هذا من خالفنا ان الميت جائز ان يحج عنه ولا يجوز ان يصام ويصلى عنه ردا على رسول الله وخلافا
لامره وقد جاء الخبر قضاء الصوم والصلوة على الميت كما جاء فى قضاء الحج عنه فلم كان احدهما اولى بالقضاء عنه من الآخر
لولا التحكم فى دين الله والخروج عما سنه رسول الله ص وقد روى ان من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه
عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت الاخبار عنهم ع والقول الاول مطروح لانه شاذ والمعتمد الاول لنا
انها عبادة فاتت بعد وجوبها فوجب قضاؤها عنه كالحج ولانه دين فتم فيدخل تحت قوله ع للخثعمية وقد سالته عن
قضاء الحج ارايت لو كان على ابيك دين اكنت تقضيه قالت نعم قال فدين الله احق ان يقضى ولعموم قوله تعالى فعدة
من ايام اخر ولم يتعين فى الآية على المباشرة للقضاء وفى الايضاح الذى يقضى عن الميت هو الولد الذكر المكلف
عند موته فلو كلف بعد موته ولو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد الذكور بالوصف المذكور وجب على الاكبر وان
كانوا ذكورا واناثا فالذكر الاكبر ولو كان اصغر من الانثى وانما البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف وله انثى
مكلفة سواء كان هناك ذكر غير مكلف او لم يكن وللعلماء فيه اقوال ثلثة الاول لا قضاء وللاصحاب الاصل البراءة واصل
عدم تكليف المكلف بقضاء ما وجب على غيره ولقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى خص بالنص على اكبر الذكور

فبقي الباقي على الاصل وروى حماد بن عثمان عمن ذكره اي ان قال وهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الآية والاصل يعضدانها
والثاني انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد وابن بابويه لانها ولية وكل ولي يجب عليه القضاء اما الاول فلان الولي هو الوارث
واما الثانية فلقول ابي عبد الله ع فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذالك فلم يقضه ثم مات ومرض فعلى وليه ان يقضي
عنه الحديث واتفق الكل على عموم والجواب المنع من الاولى وقد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولي انه اكبر اولاده الذكور
الثالث ليس عليها قضاء ويجب الفداء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ في المبسوط وابن حمزة وابن ادريس لما رواه ابو مريم
عن الصادق ع في حديث فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه
الحديث فقد ظهر ان عوض الصوم الفداء هو مد والاصح الاول وفيه ايضا مسائل عشرون فان انكسر يوم الى قوله اشكال
في الكفارة وجوبا ومحلا اشكال اقول هذا عينه فقال اذا كان وليان وانكسر عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام فصام كل
واحد يومين بقي الخامس او كان خمسة اولياء ووجب عليه ستة ايام فالكلام هنا في موضعين الاول كيفية وجوب ذالك
اليوم عليهما ولا شك في سقوطه عن كل واحد بفعل الآخر فهذا عدم فعل كل واحد شرط في وجوبه على الآخر ويكون من قبيل الواجب
على الكفاية فلذالك قال فكالواجب على الكفاية عليهما الثاني في الكفارة لو حصل افطار في هذا اليوم بعد الزوال فنقول
الصائم اما احدهما او كلاهما والثاني اما ان يفطر احدهما او كلاهما والثاني اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب
فالمسائل اربع الاولى ان يصوم احدهما ويفطر فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب افطر فيه
بعد الزوال وكلما كان كذالك وجبت الكفارة والمقدمتان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه يتعين عليه والكفارة وجبت
فيما وجب على الاعيان وهذا لم يجب عينا بل الكفاية والوجوبان متغايران فلا يلزم من القضاء احدهما الكفارة تقتضيها
الآخر ايضا لان الوجوب على الكفاية معرض للسقوط وعدم الاثم بالترك وهو اضعف والحق الاول لعموم النص على
من افطر في قضاء رمضان خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية متعين بالشروع ابتداء والثاني لو صاما معا وافطر
واحد منهما خاصة فهذا مبني على مسئلة اصولية هي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط بتمام فعل واجب
عن المكلفين به عن الآخر فقبل التمام يكون الواجب على الكل لم يسقط عن احد فعلى ما بين المقدمتين يحتمل وجوب
الكفارة لانه اولى من الوجوب لو افطرت ثم حاضت لوجود التكليف هنا حال الافطار بخلاف الحائض على ما اخترنا
والحق عدم الوجوب لانه قد وقع قضاء ذالك اليوم في ذالك الزمان واجزأ عن المضطر كما لو فعله فهو الثالث

ان يفطر



ان يفطر معا فالاشكال هنا في موضعين احدهما في ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم لاستحالة كون
الصومين لو صحا قضاء عن ذالك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا بعينه لا يوجب الكفارة فيه لانها تابعة
لتعين الصوم وهذا شرط في قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين ويحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء رمضان بعد
الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة والاشكال في محلها فيحتمل الوجوب عليهما
بمعنى انه على كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية على الكل ولم يحصل فيسقط عن احدهما ويحتمل على احدهما
ما كفارة واحدة لان القضاء واحد ولا ترجيح والوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندي الرابع ان يفطرا
على التعاقب فالاشكال في وجوب الكفارة كما تردد في محلها ايضا فيحتمل على الاخير لتعينه لقضاء رمضان بافطار الاول
ويحتمل عليهما لان كل واحد قد افطر في قضاء رمضان فليس يحينئذ لان الاول صوم واحد فلا يتعدد وقضاؤه فاحدهما غير
قضاء ولا نعلم القضاء هو منهما وشرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح
عندي انه لا كفارة اذ اي فت ذالك فقول المصنف وان صاماه وافطراه بعد ان قال دفعة اشارة الى المسئلة
الثانية وقوله او على التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله او احدهما اشارة الى مسئلة الاولى والى الثانية او احدهما
صامه ثم افطره او احدهما افطره خاصة وفي الدروس ولو تمكن من القضاء ومات قبله فالمشهور وجوب القضاء على
الولي سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال او لا ومع عدم الولي يتصدق عن اصل ماله عن كل يوم بمد وقال المرتضى
يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه وقال الحسن يتصدق عنه لا غير وقال الحلبي مع عدم الولي صام عنه من ماله كالحج
والاول والمراة هنا كالرجل على الاصح اما العبد فمشكل والمساوات قريبة ثم الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غير
وعند المفيد ره لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقدوا فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخيار والمحقق ره ولو كان
له وليان فصاعدا متساويان توزعوا الا ان يتبرع به بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول
اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذالك
الثاني لو مات الولي ولما يقض فان لم يتمكن من القضاء فلا شيء على وليه وان تمكن فالظاهر الوجوب ويحتمل الصدقة
من تركته والاستيجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية فان لم يقم به احدهما وجب عليهما فلو كان من قضاء
وافطراه فيه بعد الزوال فالاقرب عدم الكفارة ولو قلنا بها ففي تعددها او اتحادها عليهما بالتسوية او كونها فرض

كفاية كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الآخر ولا اثم لاجزاء الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على
الجميع بطل في حصة الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولي بدلا عن الصوم من
مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ التخيير نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت
عن آخر ولكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاؤهما الا ان يكونا من كفارة مخيرة فيتخير وتابعه
الفاضلان لضعف الرواية والاول ظاهر المذهب وفيه في كتاب الصلوة يجب ان يقضي الولي جميع ما فات الولي
الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فات اباه مطلقا ومنهم من خصه بما فات لعذر كمرض والعصيان وفي اللمعة
وشرحها اذا تمكن من القضاء ثم مات فيقضي عنه اكبر اولاده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له ولد متعدد وان
مع بلوغه ولو ان ولو تعدد وتساووا في السن اشتركوا فيه على الاقوى فيقسط عليهم فان انكسر منه فكفرض الكفاية
ولو احتف احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على
باقي الاولياء وان كانوا اولادا اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه في مقابل الحبوة وقيل
يجب القضاء على الولي مطلقا من مراتب الارث حتى الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر من ذكورهم
فالاكبر ثم الاناث واختاره في الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط وفي
القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف اقربه مراعات تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة في اثناء
السفر كالمريض وقيل يقضي عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الادا بخلاف المريض وهو متجه لجواز كونه ضروريا
كالسفر الواجب فالتفصيل اجود ويقضي عن المرأة والعبد ما فاتهما على الوجه السابق كالرجل لاطلاق النص ومساواتهما
للرجل في كثير من الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول في المرأة اولى وفي العبد اقوى
والولي فيهما كما تقدم والانثى من الاولاد وعلى ما اختاره لا تقضي لاصالة وعلى القول الآخر مع فقده وحيث لا يكون
هناك ولي او لم يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة عن اليوم بمد في المشهور هذا اذا لم يوص الميت بقضائه فيسقط
الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز في الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة عن آخر من مال الميت على المشهور وهذا
الحكم تخفيف على الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية في سندها ضعف فوجوب قضاء الشهرين
اقوى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثاني لانه مدلول الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما





واجبين يقينا كالمنذورين ومخيرا ككفارة رمضان لا يتعدى الى غير الشهرين وقوفا مع النص لو عمل به وفي اللمعة
في مباحث الارث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام
وفيه في كتاب الصلوة ويجب على وليه وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة
في مرضه الذي مات فيه وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس قطع بقضاء مطلق ما فاته لعذر كالمرض والسفر
والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه ونفى عنه الباس ونقل عن شيخه عميد الدين نصرته فصار للمصنف في المسئلة
ثلثة اقوال والروايات تدل باطلاقها على الوسطى والموافق للاصل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزي شرعا
كتركها عمدا للتفريط واحترز المصنف بالاب عن الام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء على الوارث في المشهور
والروايات مختلفة وفي بعضها ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا في الحكم المخالف للاصل
ونقل في الذكرى عن المحقق ره وجوب القضاء عن المرأة ونفى عنه الباس اخذا بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على
التمثيل ولا فرق على القولين في الحر والعبد على الاقوى وهل يشترط كمال الولي عند موته قولان واستقرب في
الذكرى اشتراطه لرفع القلم عن الصبي والمجنون واصالة البراءة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق
النص وكونه في مقابلة الحبوة ولا يشترط خلو ذمته من صلوة واجبة لتغاير السبب فيلزمان معا وهل يجب تقديم
ما سبق سببه وجهان اختار في الذكرى الترتيب وهل له استيجار غيره يحتمل لان المطلوب القضاء وهي مما يقبل
النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحي واستنابته ممتنعة واختار في الذكرى المنع وفي صوم الدروس الجواز وعليه
يتفرع تبرع غيره به والاقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وان تحمل ما فاته عن نفسه وفي الجامع [illegible]
بعد ان جنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان غير بالغ ابلغ نعم وفيه
ايضا بعد ان جنون فان صاماه وافطراه بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا
اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوب الكفارة على من افطر تعددا او اتحد دفعة او على التعاقب لان وجب على اب
المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء رمضان والحق ان الاصل لا يتاتى في التعدد وباعتبار المقدمة الا ان يجل
اتى احدهما لا بعد قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل بحكمه وفي الاول رجحان واحتياط
قال لو صام الاجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر ينشا من كون الوجوب على الولي فلا يسقط

لفعل الغير من ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى واليه ذهب في المنتهى وفيه ايضا نعدان
عنوان وفي القضاء عن المراة او العبد اشكال لا قضاء عن المراة والاحوط في العبد القضاء وفيه ايضا نعدان
عنوان ونتصدق من مال الميت عن شهر الطاعن كل يوم بمد وفي تعليقاته عن الشرايع في شرح والولي هو اكبر
اولاده الذكور ما هذا عبنه المراد بالاكبر من ليس ثم ذكرا اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب
ولو خلف ذكورا اكثر من واحد تعلق ابوهم جميعا على الاصح واليه الاشارة بقوله ولو كان له وليان او اولياء
متساوون في السن تساووا في القضاء على تردد ومنشا التردد من انتفاء الاكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن
ومن صدقه على الجميع فان كل لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو كان
الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ وفيها في شرح وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد المراد انه هل يجب
على ولي المراة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت منه قضائه كالرجل ومنشا التردد من استواء الذكور والاناث في الاحكام
غالبا وما يلوح من رواية ابي بصير وغيرها ومن انتفاء النص الصريح واصالة البراءة فلا يجب وهو الاصح وفي شرح قوله
اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا لفظه لو لم يكن
للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذا
الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع
فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران صام الولي شهرا وتصدق من مال
الميت عن شهر ما هذا كلامه لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة
تخير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر الثاني من تركة الميت عن كل يوم بمد من طعام
على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين ولا ريب انه احوط وفي تعليقاته على الارشاد ولو لم يكن الاكبر بالغا
تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها في شرح قضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان اي وان اتحد زمان قضائهم
لعدم وجوب الترتيب في الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها الوليان بالتوزيع في زمان واحد وفي شرح
ويوم الكسر واجب على الكفاية اي اليوم الذي يبقى بالتوزيع ولا يمكن التوزيع بالجميع الا بكسر كالجميع الخمس
والاولياء اثنان والعاشر وهم ثلثة واجب على الكفاية بالنسبة الى الاولياء بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط





ويسقط الخطاب بفعل البعض ولا ريب ان وجوبه عيني لكن بسبب تعدد الاولياء حصل له ما الحق بالوجوب على الكفاية
وفي شرح ولو كان الاكبر انثى فعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثنائها
والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان
عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن تركة الميت عن آخر ما هذا عينه اي لو وجب على الميت شهران
متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق
عن شهر من تركة الميت عن كل يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين على التعيين وفي المسالك بعد ان عنون
العبارة السالفة ولا يقضي الولي الا ما تمكن من قضائه الا ما بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا على رواية هي رواية
منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امراة حاضت في
شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء وجوب القضاء عنه كثيرة على المسافر خاصة يمكن المسافر
من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف المريض والحائض ويشكل الفرق في السفر الواجب ومن ثم جماعة ذهب
من الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء وجوب القضاء عنه كغيره ولو بالاقامة في اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع صحة
سندها يمكن حملها على الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية وان بعد وفيه بعد ان عنون والولي هو اكبر اولاده
الذكور ما هذا كلامه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا
يتعلق به الوجوب وهل يشترط في تحقق الولاية حين موت ابيه فلو كان صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ ان يراعى الوجوب
ببلوغه فيتعلق به حين قولان والمعتبر الاكبر بالسن عند الاشتراك في البلوغ وعدمه ولو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ
بالانبات او الاحتلام ففي تقديم ايهما نظر انسب بالتقديم البلوغ ولو لم يكن له هناك ولي بالوصف المذكور لم يجب القضاء على
باقي الوارث وان كانوا ذكورا او اناثا اقتصارا في وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولان هذا في مقابلة الحبوة وذهب
جماعة من القدماء واختاره الشهيد في الدروس وبعض المتاخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد الذكور على كل وارث
حتى المعتق وضامن الجريرة والزوج والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر ثم الاناث كذلك وهو احوط وفي شرح عبارة الشرائع
ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن متساوون في القضاء وفيه تردد ما هذا عينه منشأ التردد من انتفاء الاكبر في صورة
الفرض لاستوائهم في السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام

عجزه اليه وهو الاقوى فعلى هذا يسقط عليهم الثلث بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كفارة ويصير عينيا فلو عجز
احدهم ولو كان الفائت من القضاء رمضان قضاه معا وافطرا جميعا بعد الزوال فهل وجوب الكفارة عليهما او وجب
واحدة بالسوية او كونها فرض كفاية كالاصل اوجه اوجهها عدم الكفارة ولو افطر احدهما ولا شيء عليه اذا ظن بقاء الآخر
والا اثم ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما بهذا اللفظ يمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساويين في السن فاعلى
الوجوب عليهم جميعا وتبرع اجنبي عن الولي مطلقا وما هو الاعم ووجه السقوط حصول المقتضي وهو براءة ذمة الميت من
الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف به هو الولي فلا يجزي فعل غيره عنه على الظاهر الآية ولو صام الاجنبي باذن الولي
او احد الوليين باذن الآخر فاولى بالجواز وفي شرح قوله هل يقضي عن المراة ما فاتها فيه تردد ما هذا عبارته منشاؤه من
اشتراك الذكور والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول
اولى والثاني اقوى وحيث لم يوجب على الوارث القضاء لو اوصى به الميت وجب انفاذ وصيته وقضائه عنه ولو لم يوص
فالمشهور عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث جعلا كالحج وفي شرح قوله اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط
القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا كلامه هذا مبني على اختصاص الولي بالولد الذكر كما تقدم فسقوط
القضاء اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ ره وجماعة كما ذكره وتوقف عنها المصنف وجعلها قولا لعدم
النص الصريح بها على هذا الوجه فان الموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصاري وهي متضمنة لتقديم الصدقة
على قضاء الولي وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى كان الاكبر انثى وكان الذكر دونها في السن فالقضاء
متعلق به مع بلوغه قطعا ومع عدمه عند بلوغه كما تردد انما يسقط القضاء مع كون الاكبر انثى اذا لم يكن له الا اناث او لم
يكن غيرها على ما فسرنا به الاكثر من ان المراد به اذ ليس هناك اكبر سواها الصور كلها داخلة في عبارة المصنف ومقتضيه
لسقوط القضاء في الجميع فليس كذلك فكان عليه ان يستثني الاوليين او الاولى الا ان يذهب المصنف الى ان الاولى
بالولي هو الاكبر ان كان ذكرا او لا كما يظهر من كلامه فانه يجب على تقدير كون الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الصغير
وان كان بالغا فينتهي اطلاقه هنا الآن الا هو الاول والمقام الثالث في ذكر النصوص الواردة في المقام
فنقول منها الصحيح المروي في الكافي عن ابن عمير عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه
صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امراة فقال لا الا الرجال ومنها





المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله قال سألته عن الرجل يموت وعليه دين من شهر
رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس امراة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي
فيه ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد ره والظاهر ان المراد منه محمد ابن الحسن الصفار وقال كتب الى الاخير ع والمراد به مولانا الحسن
العسكري ع ووقع التصريح بهذا في الفقيه كما سبق عليه فعلى هذا يكون المراد ان محمد ابن الحسن الصفار قال كتبت
الى مولانا الامام ابي محمد الحسن العسكري رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز
لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الآخر فوقع ع يقضي عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء ان شاء الله
تعالى ورواه في الفقيه باسناده الى محمد ابن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد ابن الحسن رضي الله عنه الى ابي
محمد الحسن ابن علي ع في رجل مات الى آخر ما في الكافي ثم قال ره وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته الى محمد ابن الحسن
الصفار بخطه ع وبه صرح في مواضع من الفقيه منها ما قد سمعته ومنها ما في اواخر باب غسل الميت من طهارته قال
كتب محمد الحسن الصفار الى ابي محمد ابن الحسن ابن علي ع كم حد الماء الذي يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة
ارطال من ماء والحايض بتسعة ارطال فهل للميت حد من الماء الذي يغتسل به فوقع ع حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله تعالى
وهذا التوقيع في جملة توقيعات عندي بخطه ع في صحيفة ومنها ما ذكر في باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف
التركة من كتاب الوصايا قال كتبت محمد ابن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد ابن الحسن ابن علي ع رجل اوصى الى
رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والآخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب
ما امرهما ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع عندي بخطه ع ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا عن محمد ابن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن
رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي قبل ان يبرأ قال ليس عليه شيء ولكن يقضي عن الذي يبرأ ثم يموت قبل ان يقضي
ومنها المعتبر المروي ايضا عن ابان بن عثمان عن ابي مريم الانصاري عن ابي عبد الله قال اذا صام الرجل شيئا من شهر
رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شيء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان
لم يكن له مال صام عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان ابن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه اقوى مما في الكافي
ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض
عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امراة مرضت

فی شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان یخرج شهر رمضان هل یقضی عنها قال اما الطمث والمرض فلا و
اما السفر فنعم ومنها الصحیح المروی فی التهذیب عن ابی مریم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مرض الرجل رمضان فلم یزل
مریضا حتی یموت فلیس علیه شیء ان صح ثم مرض حتی یموت وکان له مال تصدق عنه وان لم یکن له مال تصدق عنه ولیه
ومنها الموثق المروی فی التهذیب ایضا عن علی ابن الحسن بن فضال عن محمد و احمد ابنی الحسن عن عبد الله ابن بکیر
عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت فی شهر رمضان قال لیس علی ولیه ان یقضی عنه الصیام فان مرض
فلم یصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلک فلم یقضه ثم مرض ومات فعلی ولیه ان یقضی عنه لانه قد صح ولم یقض ووجب
علیه واعلم ان قوله فی صدر السند الحسن ابن فضال نسبه الی الجد اذ الحسن والده علی فالمناسب الحسن ابن علی ابن فضال
لکن نسبة الحسن هذا الی جده فی الاسانید غیر عزیزة والظاهر ان محمدا واحمد فیه هما ولداه فان الحسن ابن علی ابن فضال ابناؤ
منهم علی ومنهم محمد ومنهم احمد فان الکشی حکی عن محمد ابن مسعود انه قال عبد الله ابن بکیر وجماعة من الفطحیة هم فقهاء
اصحابنا ثم ذکر منهم علی واحمد ومحمد واحمد وجماعة وابناء ابیهما الحسن ابن علی ابن فضال وهی تروی عن عبد الله ابن بکیر
وهما من اصحاب الاجماع فلا یضر الارسال ومنها الصحیح المروی فی الکافی والتهذیب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
قال سالته عن امراة مرضت فی شهر رمضان وماتت فی شوال فاوصتنی ان اقضی عنها قال هل برات من مرضها
قلت لا ماتت فیه قال لا تقضی عنها فان الله لم یجعله علیها قلت فانی اشتهی ان اقضی عنها وقد اوصتنی بذلک
قال وکیف تقضی شیئا لم یجعله الله علیها فان اشتهیت ان تصوم لنفسک فصم ومنها ما رواه فی التهذیب ایضا
عن منصور ابن حازم عن ابی عبد الله فی الرجل یسافر فی شهر رمضان فیموت قال یقضی عنه وان امراة حاضت فی شهر
رمضان فماتت لم یقض عنها والمریض فی رمضان ولم یبرأ حتی مات لا یقضی عنه ومنها الموثق المروی فی التهذیب
ایضا عن محمد ابن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام فی امراة مرضت فی شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان یخرج رمضان
هل تقضی عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق کالصحیح المروی فی زیادات یب عن ابی بصیر
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل سافر فی رمضان فادرکه الموت قبل ان یقضیه قال یقضیه افضل اهل بیته ومنها
المعتبر المروی فی الکافی عن حسن ابن علی الوشاء عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سمعته یقول اذا مات رجل وعلیه صیام شهرین
متتابعین من علة فعلیه ان یتصدق عن الشهر الاول ویقضی الشهر الثانی هذه ای النصوص المتعلقة بالمسئلة

التی



التی اوردناها فی هذا المقام وستقف علی غیرها مما ستقف علیه فی بعض المباحث الآتیة باعانة الله سبحانه المقام
الثالث فی تحقیق الجواب فی الفروض المفروضة فی السؤال المذکور پس میگوئیم تنقیح مقام در تحقیق جواب
مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول آنست هرگاه والد کسی متوفی شود بر ذمه او نمازی بوده باشد
آیا واجب است بر فرزند او اتیان بآن نماز نماید یا خیر جواب اگرچه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقها
در کتاب صوم عدم وجوب تدارک نمازیکه در ذمه والد بوده باشد نظر باینکه حکم بوجوب فرموده اند نسبت
بصوم بنحویکه موهم اختصاص حکم است نسبت بصوم و عدم لزوم آنست نسبت بصلوة مثل عبارت مقنع و فقیه
وانتصار واقتصار و جمل العقود و کافی ابی الصلاح و غیر اینها قال فی المقنع اذا مات رجل فعلیه صیام فعلی
ولیه ان یقضی عنه الی آخر عبارت السالفه و فی الکافی من مات و علیه شیء من فرض الصوم لم یؤده مع تعیین
فرضه علیه و تفریط فیه فعلی ولیه القضاء عنه لکن حکم چنین نیست بلکه لزوم تدارک چنانچه در صوم ثابت است در
صلوة نیز ثابت است و کلام بسیاری از فقها اگرچه موهم اختصاص است بصوم در کتاب صوم لکن تصریح بتعمیم فرموده اند
در صوم و صلوة در مباحث میراث در بیان مسئله حبوة فلاحظ العبارات السالفة من المقنعة والنهایة والوسیلة
والمهذب لابن البراج و غیرهم من العبارات السالفة اگرچه بسیاری تصریح بر آن در کتاب ارث نفرموده اند
لکن مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و ابن ادریس در سرائر و ابن زهره و صاحب جامع و شیخ شهید در دروس
و بیان و ذکری و صاحب موجز در موجز و غیرهم در مباحث صلوة نیز تصریح بآن فرموده اند قال فی المبسوط
من فاته صلوة فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاؤها فان ادرکته الوفاة وجب علی ولیه القضاء عنه وان
شئت فلاحظ غیره فی جملة العبارات السالفة والمستند فی ذلک مضافا الی الاجماع علیه فی الغنیة الصحیح السالف
حفص ابن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت وعلیه صلوة او صیام قال یقضی عنه اولی الناس
بمیراثه والتصریح فی السؤال بالصلوة الثابتة فی ذمة المیت وجوابه بانه یقضی عنه اولی الناس بعنوان
الاطلاق دلیل علی ثبوت الحکم فی الصلوة ایضا کما لا یخفی وهذا المطلب واین محل تامل نیست لکن کلامیکه در این مقام
اینست آیا حکم مذکور ثابت است نسبت بهر نمازیکه در ذمه والد بوده باشد خواه عمدا ترک کرده باشد یا سهوا یا ترک
نکرده باشد لکن مشخص شود که نمازهای او محکوم ببطلان بوده است بجهة ترک تقلید مجتهد حی با تمکن از آن یاکه

ترک بعضی از امور معتبره در نماز خواه نماز از خود والد بوده باشد یا از غیر مثل اینکه نمازی بطریق اجاره در ذمه
والد بوده باعدم اتیان بآن فوت شده یا انکه نمازی از نمازهای او فوت شده یا مثل دین والد نظر باینکه
ولد اکبر او بود لازم بود که اتیان نموده باشد قبل از اتیان بآن فوت شده باشد خواه بود از انقضای زمانی
بوده باشد که متمکن از اتیان بآن نماز بوده و اتیان بآن ننموده باشد یا قبل از آن ملکه مدلول علیه بکلام ابن ادریس
پس عدم وجوب است بر ولد مگر قضای صلوتیکه از والد فوت شده باشد در مرض موت پس نمازیکه از والد فوت شده
در غیر مرض موت قضای آن بر ولد او واجب نخواهد بود خواه در حال مرض غیر مرض موت فوت شده باشد یا در حال صحت
خواه متعمد بوده باشد یا ساهیا قال فی السرائر بعد ان حکم بوجوب قضاء الصوم علی الولی ما هذا لفظه وکذلک ما
یفوت من صلوة مرضه التی توفی عنها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک عنه فاما ما فاته من الصلوة فی زمانه کله
سواء کان صحیحا او مریضا لا یجب علی الولد القضاء عنه الی آخر عبارته السالفة و وافقه سبط یحیی ابن سعید فی الجامع
قال یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه لکن فوت صلوة در مرض در کلام صاحب جامع اعم از مرض موت
وغیره است پس کلام صاحب جامع اگرچه اختصاص دارد بصلوة فائته در حال مرض لکن مرض شامل غیر مرض موت
نیز هست والظاهر من النهایة والشرایع والتلخیص والتحریر والتبصرة وغیرها ثبوت الحکم بعنوان العموم قال فی النهایة
من مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها الی آخر عبارته السالفة وقوله وعلیه صلوة شامل لجمیع الفروض المذکورة
وفی الشرایع قال یحبی الولد الاکبر من ترکة ابیه بثیاب بدنه وخاتمه وسیفه ومصحفه وعلیه قضاء ما علیه من صلوة وصیام
وفی التلخیص یحبی الاکبر بثیاب البدن والخاتم والسیف والمصحف وعلیه ما فات علیه من صلوة وصیام وفی التحریر
وعلی هذا الولد قضاء ما علیه علی ابیه من صلوة وصیام وفی التبصرة وعلیه قضاء ما علی المیت من صلوة وصیام واوجب
جماعة علی الولی قضاء ما فات من الوالد من صیام او صلوة فالمناط عندهم فی وجوب القضاء علی الولی صدق الفوت
الصلوة والصوم من الوالد وهو المدلول علیه بما فی النهایة والوسیلة والمهذب لابن البراج والارشاد
والتذکرة والقواعد وغیرها والفرق بینه وبین القولین المذکورین هو انه اعم من الاول واخص من الثانی
الاعمیة وغیر مقتضی الی البیان واما الاخصیة فلظهور عدم شمول ظاهر القول لمثل ما وجب علی الوالد قضاء باعتبار
الجدة وکذا الحال لما وجب علیه باعتبار الاجارة وقد عرفت ظهور شمول الثانی لها والمختار هو القول الثالث

لقوله



لقوله علیه السلام فی صحیحة حفص بن البختری یقضی عنه اولی الناس بمیراثه فی جواب کلام السائل فی الرجل یموت
وعلیه صلوة او صیام الشامل لجمیع الصور المفروضة من غیر استفصال بین محتملات السؤال وقد تقرر فی محله ان ترک
الاستفصال فی مقام السؤال مع قیام الاحتمال یفید شمول الحکم فی جمیع محتملات السؤال ولم اظفر بالنصوص بما اشتمل
علی لفظ الصلوة وغیر هذا الحدیث والحدیث الآتی الذی رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان ولعل المستند فی الاول
هو ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا ثبت خلافه والقدر الثابت هو قضاء صلوة التی فاتت منه فی مرض موت الوالد
لاطباقهم علیه واما غیره فلا وجوابه هو ان ذلک انما یحسن عند عدم ملاحظة الصحیح المذکور واما معها فلا کما لا یخفی لکن
ابن ادریس مشی علی اصله من عدم حجیة خبر الواحد فهو واحد باصل لا یعتراه ویمکن التفرقة بینه وبین صاحب الجامع بان
کلامه یفید وجوب القضاء علی الابن للصلوة التی فاتت من الوالد فی مرضه سواء کان مرض موته او لا کما هو المدلول علیه
بکلام المبسوط وصریح فی الاختصاص بالاول فعلی هذا یکون فی المسئلة اقوال اربعة والمستند فی الثالث هو ان المتبادر
من قوله وعلیه صلوة ما هو فات منه فلا یشمل مثل ما کانت علیه باجارة وغیرها بل شموله لما اشتغل به متعمدا فیه کلام والجواب
عدم التبادر سیما بعد الالتفات الی العموم المستند الی ترک الاستفصال مطلب ثانی در بیان این است که حکم مذکور
که عبارت از وجوب قضای صلوة فائته بوده باشد مختص است بولد یا ثابت است بکل اقارب میگوئیم
تشکیکی در ثبوت در حق ولد نیست کلا بلکه هست ثبت بغیر ولد است تحقیق این مطلب محتاج است به بسط کلام پس
میگوئیم مسئله متصور میشود بچند صورت اول آنست که کسی فوت شود و فرزندی بجهت او نیست لکن والد دارد
خواه والد مع والده بوده باشد یا منفرد چنانچه ممکن است که والده تنها داشته باشد نه والد در صورت اول
که بجهت نفی الولد است وارث او والد است خواه مجتمع باشد با والده یا منفرد بوده باشد در این صورت مقتضای
صحیح مذکور آنست که قضای صلوة ثابته در ذمه میت واجب بوده باشد بر والد لقوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه
نظر باینکه مقطوع به این است اولی ناس بمیراث فرزند در صورت انتفای ولد والد او است فنقول ان الوالد
فرض المفروض اولی الناس بمیراث المیت فیجب علیه قضاء الصلوة الثابتة فی ذمة المیت اما الصغری فغنی عن البیان
واما الکبری فللحدیث المذکور اذ دلالته مع صحة سنده ظاهرة فینبغی الحکم بمقتضاه ولا فرق فی ذلک بین انفراد
الوالد من الوالدة واجتماعه معها کما لا یخفی علی المتامل لا یقال ان دلالة الحدیث وان کان مسلمة لکنه

مع مخالف للاجماع لانا نقول ان مخالفة الاجماع غير مسلمة اذ القدر المسلم على فرض تسليمه عدم تعرض الاصحاب
لذالك ولا يلزم من عدم التعرض الانكار كما لا يخفى على اولى التامل والانظار على انا لا نسلم عدم تعرض الاصحاب
شمول كلام الشيخ الطايفه وغيره لذالك ايضا قال ومن فاته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها فان ادركه
الوفات وجب على وليه القضاء عنه انتهى ومعلوم ان الولى شامل للوالد ايضا بل اطلاقه عليه لو لم يكن اولى
من اطلاقه على الابن فلا اقل من المساوات لظهور فساد دعوى اولوية عكسه وكذا الحال فى عبارة الغنيه قال من
مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها عنه نعم ان الابن مذكور فى كثير من عباراتهم لكنه باعتبار بيان الحكم فى الحيوة
وهى لما كانت مختصة بالابن خصوه بالذكر واما فوائد لزوم قضاء الصلوة عليه ايضا فلاحظ كلماتهم فى المسالة لعلها
يتضح لك الحال وستقف على مزيد كلام فى هذا المطلب فى قضاء الصوم صورت دیگر آنست که میت مستغنى الولد است باز لکن
وارث او منحصر باشد در والده یا والده مثل والد است درین حکم یا نه ظاهر این است که حکم در حق والده ثابت نبوده باشد
نظر باینکه مقتضی ثبوت حکم منحصر است در صحیحه مذکوره و آن نص در اختصاص مذکور و عدم ثبوت آن در حق اناث لقوله
لا اقاء الرجال ظاهر از کلام شیخ صدوق و والد بزرگوار ایشان و شیخ مفید ثبوت قضا است اگرچه کلام بزرگواران
در صوم است لکن ظاهر این است که فرق نباشد ما بین مقام این کلام در مسئله مذکوره خواهد شد صورت ثانیه آنست که والد
جمع شده باشد با حیات و لد یا کثر در این صورت وجوب قضا در حق ولد خواهد بود نه والد نظر باینکه اولى بميراث
درچنین صورت ولد است ظاهر این است که مراد از اولى بميراث اکثر ورثا بوده باشد چنانچه نظیر این را فقها در مبحث
صلوة میت تفسیر باین فرموده اند صورت ثالثه آنست که والد جمع شده با شش ولد قضا عدا دران صورت اکثر
ورثا والد خواهد بود پس اولى بميراث والد خواهد بود بنابراین درچنین صورت وجوب قضای صلوة ثابت
در حق او خواهد بود صورت رابعه آنست که والد جمع شده باشد با پنج ولد پس درچنین صورت والد و ولد مساوی
بارث خواهند بود نظر باینکه هر یک مستحق سدس میباشند دراین حال حکم بتوزیع است یا بقرعه حکم در صوم انشاالله
مبین خواهد شد مخفى نماند از آنچه مذکور شد و ظاهر میشود حکم در صورتیکه وارث میت منحصر بوده باشد در برادر
یا در جد یا در عم یا خال و همچنین است حال در صورت اجتماع بعضى با دیگری چنانچه وجه آن بادنی تامل ظاهر میشود پس
هرگاه وارث میت منحصر در برادر باشد دراین صورت متخصص است اولى بميراث او خواهد بود و همچنین است حال

هرگاه



هرگاه وارث منحصر در جد یا در عم یا در خال بوده باشد و همچنین هرگاه برادر پدر و مادری یا برادر پدری یا جد جمع
شود یا خواهر یا عمه جمع شود یا عمه پس مقتضای صحیح حدیث آنست که قضای صلوة که در ذمه میت است در صورت
مذکوره بر برادر یا جد یا عم یا خال بوده باشد و اما هرگاه وارث منحصر در خواهر یا عمه یا خاله بوده باشد پس حکم
آن ظاهر میشود از آنچه مذکور شد در صورت انحصار وارث در والده کما لا یخفى على المتامل مطلب ثالث
در بیان مشارکت مادر است با والد در این حکم یا عدم آنست باین معنى هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده باشد و فوت
شود آیا لازم است قضای آن نمازها بر فرزند او یا نه حکم خالی از اشکال نیست نظر بآنچه مذکور شد که مقتضای
حدیث صحیح آن است که بر برادر لازم است در صورتیکه اولى بارث میت بوده باشد قضای صلوتیکه بر ذمه برادر
بوده باشد پس قضای صلوتیکه در ذمه مادر بوده باشد بر فرزند بطریق اولى لازم خواهد بود و عموم عبارت مبسوط
و غنیه مقتضى لزوم در محل کلام است و تذکیر در این عبارت ابى از این جهت نظر برعایت ظاهر من موصله قال
فى المبسوط من فاته فريضة لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها فان ادركه الوفات وجب على وليه القضاء عنه وفى
الغنيه من فاته وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها آنچه مذکور شد وجه لزوم بود و اما عدم لزوم پس وجه آن
اصالة براءة ذمه مکلف است از تکلیف و حدیث نظر باینکه مورد آن رجل است چنانچه سابق اشاره شد تمسک
بآن در محل کلام صحیح نیست پس اصالة براءة باقیست من غیر معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است
ممکن است جواب از این باین نحو که غایة آنچه از این لازم میاید آنست که تمسک بمنطوق حدیث در این مقام
لازم نیست و از این لازم نمیاید عدم صحت تمسک بعنوان اطلاق نظر بثبوت دلالة مفهوم بطریق اولى چنانچه
دانسته شد لکن نظر باینکه قیاس بطریق اولى استدلال است از حکم مذکور نسبت بغیر مذکور باین معنى ثبوت
حکم نسبت بمذکور مقتضى ثبوت حکم است نسبت بمسکوت عنه نظر بطریق اولى پس صحت استدلال موقوف است
بر ثبوت حکم در منطوق و مذکور تا تعدی شود از آن بغیر مذکور پس در ما نحن فیه صحت استدلال موقوف است
براینکه لازم بوده باشد بر برادر در صورتیکه اولى بارث بوده باشد قضای نمازهائیکه در ذمه برادر
بوده باشد و این مطلب اگرچه مدلول علیه است بحدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلامیکه در این مقام است
این است که چنین حکمى معمول به نزد فقها نیست بلکه اجماع برخلاف آن منعقد است بنابراین اعتماد بحدیث از این

در این باب ممکن نخواهد بود پس عمده در این مقام تحقیق این مطلب است میگوئیم اگرچه ظاهر میشود از ظواهر جمله از عبارات عدم تسلیم حکم مذکور قال فی المبسوط والولی هو اکبر اولاده الذکور و فی النهایه فان لم یصح یصح المریض ومات من مرضه الذی افطر فیه یستحب لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام ولیس ذلک بواجب علیه فان برء من مرضه ذلک ولم یقض ما فاته ثم مات وجب ان یقضی عنه الی آخر ما تقدم والتصریح فی اولی ای لولده الاکبر دلیل علی ان المراد بالولی فیما بعده ... و فی الاقتصاد والولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث و فی الجامع والولی هو اکبر اولاده الذکور و فی الوسیله والولی هو اکبر اولاده الذکور و فی السرائر لواجب علی ولیه و هو اکبر اولاده الذکور الی آخر ما تقدم و فیه ایضا ثم اجماعنا منعقد علی ان الولد یتحمل ولده الاکبر ما فرط فیه من الصیام ویصیر ذلک تکلیفا لولده وکذلک ما یفوته من صلوة فی مرضه التی توفی فیها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک عنه و فی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه و فی الشرایع هو الولی اکبر اولاده الذکور و فی المعتبر یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من الصیام بمرض وغیره و فی المنتهی والذی یقضی عن المیت وهو اکبر ولده الذکور ما فاته من صیام بمرض وغیره و فی التلخیص یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور و فی الارشاد و فی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاده الذکور و فی التحریر الذی یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور سواء فاته بمرض او غیره و فی التذکره الذی یقضی عن المیت هو اکبر اولاده الذکور و فی القواعد وجب علی ولیه هو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه و فی اللمعة اذا تمکن من القضاء ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور الی غانه عبارات مذکوره با سرا صریح است در اینکه کسیکه قضا بر او واجب است اکبر ذکور اولاد است و مراد از ولی در این مقام این است پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست قضای فائته فرزند را بعمل آورده باشد و همچنین است حال در برادر نسبت به برادر و هکذا پس حکم در مقیس علیه مسلم نیست مشخص است ثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت آن است در مقیس علیه ممکن است جواب از این باینکه تفسیر از ولی باکبر اولاد ذکور نیست اگرچه صادر شده است از مرحوم شیخ طایفه قدس الله روحه و متابعت ایشان نموده اند اکثر من تاخر از ایشان لکن نظر باینکه تا حال ماخذی بجهت تفسیر مذکور ندیده ایم اعتمادی بآن نمیتوان نمود خصوصا در صورتیکه مخالف بوده باشد با ظاهر حدیث صحیح وغیره و در نسبت داعی بر این تفسیر التفات مسئله حبوه بوده باشد نظر باینکه اخبار معتبره وارد است در اینکه ثیاب و مصحف و خاتم و شمشیر میت مختص باکبر ذکور از اولاد میت است و در این مقام تصریح نموده اند

باینکه



باینکه لازم است بر اکبر ذکور اولاد قضای صوم و صلوة میت باین سبب در کتاب صوم وغیره تفسیر ولی نموده اند باکبر ذکور از اولاد توضیح این احتمال مقتضی این است که گفته شود مقتضای حدیث صحیح وغیره مروی در کافی آنست که قضای فائته روزه میت لازم است بر کسیکه اولی بارث میت بوده باشد حدیثین از سابق مذکور شد حدیث اول حدیث صحیح است روایت نموده ابن ابی عمیر از حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت وعلیه صیام او صلوة قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه الی آخره و حدیث ثانی باز مروی در کتاب مزبور است از حماد بن عثمان عمن ذکره عن ابی عبد الله ع قال سألته عن الرجل یموت وعلیه دین من شهر رمضان من یقضی عنه قال اولی الناس به الی آخر ما سلف ثقة الاسلام روایت نموده این حدیث را از حسین ابن محمد عن علی ابن محمد عن الحسن ابن علی الوشا عن حماد بن عثمان عمن ذکره عن ابی عبد الله ع اشکال در این سند نیست مگر از دو راه اول بجهت معلی ابن محمد و ثانی بجهت ارسال لکن هیچیک مضر نیست اما معلی پس بجهت آنکه مرحوم علامه مجلسی نور الله مرقده وغیره تصریح فرموده اند باینکه او از مشایخ اجازه بوده است و اما ارسال بجهت آنکه حماد بن عثمان که مرسل است از اصحاب اجماع است و ظهور دلالت دو حدیث در عدم اختصاص حکم باولاد ذکور نیست که محتاج باظهار نیست چنانچه مفصلا بیان شد مجملا مدلول علیه که حدیث صحیح آنست که قضای صلوة میت واجب است بر کسی است که اولی بارث او بوده باشد این معنی چنانچه صادق است بر ولد صادق است بر والد و کذلک صادق بر اخ چنانچه کلاهست صادق است بر عم و هکذا چنانچه این لفظ وارد شده است در صلوة میت فرموده یصلی علی الجنازة اولی الناس بها و حمله فرموده اند این لفظ را در آن مقام بمعنی که مذکور شد با آنکه حمل لفظ مذکور در حدیث صحیح در محل کلام باین معنی اولی است شیخ المقام سیندی ان بین ان الالفاظ المذکوره فی النصوص الواردة فی هذا المطلب ای فی الفاظی للصلوة المقضیه والصوم المقضی مختلفة منها ما فی الصحیح المذکور من قوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه ومنه قوله ع فی المرسل المعتبر اولی الناس به فی جواب من یقضی عنه او المذکور فی الصحیح المذکور ولیل علی انه علی حذف المضاف و منها انه افضل اهل بیت المیت کالموثق السالف عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله ع عن رجل سافر فی رمضان فادرکه الموت قبل ان یقضی قال یقضیه افضل اهل بیته و منها انه اقرب من اهله کالمرسل السالف اذا مات الرجل وعلیه صوم رمضان فلیقض عنه من شاء من اهله و منها

انه وليه كالموثق المتقدم فان فرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه ان
يقضي عنه ومثل رواية ابي مريم الانصاري لكن بعد ان لم يكن للميت مال يتصدق عنه قال وان لم يكن مال صام عنه
وليه ومنها اكبر وليه كقوله ع في المكاتبة الصحيحة السالفة يقضي عنه اكبر وليه ومنها الامر باتيان القضاء من غير
تعيين القاضي كصحيحة محمد بن مسلم السالفة قال ع ليس عليه شيء ولكن يقضي عن الذي يبرؤ ثم يموت قبل ان يقضي ومثلها
منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضي عنه ان امكن ما سلف ومنها صحيحة
ابي حمزة قال سالته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل
يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة محمد بن مسلم السالفة اذا علمت ذلك فنقول
احسن النصوص المذكورة سندا واظهرها دلالة صحيحة حفص بن البختري والمفهوم منها ان المراد بالقاضي عن الميت
هو اولى الناس بميراثه وقد تقرر الظ ان المراد منه اكثر ارثا ولاما فات جمعه وبين الالفاظ الباقية لامكان ارجاع
الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير تعيين القاضي فظ لوضوح ان ما تعين فيه القاضي فيكون مبينا لذلك
واما ما اشتمل على انه افضل اهل بيته فكذلك ايض لوضوح انه ليس المراد منه الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء
المناسبة فيكون المراد ما ذكرناه فيحمل على ان المراد منه افضل اهل بيته وارثهم بالاضافة اليه ومصداقه في الاغلب
هو ما كان اكثر ارثا كما لا يخفى واما ما اشتمل على انه من شاء من اهله فلان التعارض بينه وبين ما قدمناه من تعارض المطلق
والمقيد لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى بميراثه وغيره فيحمل على الاول للصحيحة المذكورة واما ما اشتمل على الولي
فلانا لم نجد في النصوص الواردة في المقام تفسير الولي فيكون مجملا وما ذكرناه مبين له فما فصلناه يبين ان ما ذكره
فخر المحققين قدس الله روحه في عبارته السالفة في مقام الاستدلال على اشتغال القضاء على الابن حيث بالنص
على اكبر الذكور غير معلوم الصحة لانا لم نجد في شيء من النصوص ما اشتمل على ذلك فكلامه لا يخلو من غرابة واغرب
منه ما ذكره بعد ذلك حيث قال وقد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولي انه اكبر اولاده الذكور حتى لم نظفر
على رواية ضعيفة اشتملت بذلك فضلا عن الروايات الصحيحة فنقول ان تفسير الولي باكبر الذكور في محل الكلام
غير معلوم الوجه على ما ادى اليه نظرنا مما ورد في مسألة الحبوة من انها لاكبر الذكور من الاولاد فالمناسب ان يكون
هو المامور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه لا سيما في مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على خلافه فيما





ابرزناه تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله روحه السعيد مقرون بالصواب قال في المقنعة اذا
مات الانسان وقد صام من شهر رمضان بعضه فانه ينبغي للاكبر من ولده من الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام
فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به ووافقه شيخنا الشهيد نور الله مرقده
السعيد بعد حكايته عنه وعن ظاهر القدماء قال في الدروس وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور
فان فقد فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل
على مطلبين احدهما انه عند فقد الاكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء الفائت على اكبر اهله من الذكور والثاني
هو انه عند فقد الذكور في اهله فافاده يتعلق تدارك القضاء بالنساء من اهله وفي الدروس عزاهما الى ظاهر
القدماء وظاهر الاخبار اقول ان نسبة مطلب الاول الى ظاهر القدماء والاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة
الى ظاهر القدماء فلانه قال شيخنا المفيد في الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم رمضان فعلى وليه ان يقضي
عنه الى ان قال وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن له ولي من الرجال ان يقضي عنه
وان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء والمتبادر منه في المقنع وقد اوردنا عبارته في اول المبحث
وحكى في المختلف عن والده علي ابن بابويه انه قال من مات وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه وان
كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال وان لم يكن له من الرجال قضى وليه من النساء ومثلها الكتاب المشتهر
الى ان قال واذا كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه وان لم يكن له من الرجال اقضى عنه
وليه من النساء ومقتضى هذه العبارات ثبوت قضاء الميت على ذمة اقاربه ولو لم يكونوا ممن يرث الميت كما لا يخفى
وهو مقتضى الكلام المحكي عن ابن الجنيد ايض قال اولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكور واقرب
اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو لافادته على تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب اولى مما قيل وان كان
الظ انه المراد ايض والمحكي عن ابن البراج قال على ولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من ذلك
ومن الصلوة ايض فان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما المطابقة الى ظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله ع
في صحيحة حفص بن البختري تقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيره كما لا يخفى وقوله ع في المرسل المعتبر
السالف يقضي عنه اولى الناس به وغيرهما واما النسبة المطلب الثاني الى ظاهر القدماء وان كان الامر فيها

كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص بن البختري والمرسل المجبر السالف نصا
على خلافها قال في الاول ع قلت فان كان اولى الناس به امراة فقال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور
والاطلاق في بعض الاخبار بعد هذه التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى فقد تبين مما ذكرنا انهم بعد اطباقهم على
ثبوت الولاية في القضاء للاولاد اختلفوا في انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور اقارب
الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وهو ظ ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق في الفقيه والمقنع وابن
الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في الدروس في كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعل في
كتاب الصلوة منه احوط وقال والاولى وهو الولد الاكبر والظ الروايات انه الاقرب مطلقا وهو الاحوط
واختاره في الذكرى والبيان ايضا قال في الذكرى بعد نقل الباس عن القول بان الولد الاكبر ما هذا لفظه
وان كان القول بعموم كل ولي ذكرا اولى حيث تضمنه الروايات وفي البيان يختص الوجوب بالاكبر وفي قضاء
غيره من الاولياء وجه قوي وهو مختار المدارك والذخيرة والكفاية قال في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين
مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وبمضمونهما افتى ابن
الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس به وفي الذخيرة والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار الحكم بوجوب القضاء
على الولي الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كك لكن لا على وجه التخيير بل على الترتيب لوضوح ان مقتضى قوله ع
يقضي عنه اولى الناس بميراثه والظ انه المراد لكن شايع في العبارات السالفة من جماعة من قدماء الاصحاب مضافا
الى عدم صدق الولي على الاخ مع وجود الولد فلا تشابه وذهب شيخ الطائفة الى الثاني فلا يجب قضاء الفائت الا
على اكبر ذكور الاولاد وقد سمعت كلامه في المبسوط والنهاية والجمل والاقتصاد ووافقه الوسيلة والسرائر والجامع
والشرائع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير والتخليص والقواعد والارشاد واللمعة ومستندهم الاصل و
والاقتصار فيما خالف على قدر المتفق عليه وقد عرفت والجواب عنه حاصل ان الاصل يصار الى خلافه
عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص ابن البختري ومرسلة حماد بن عثمان السالفان وكذا ما رواه شيخنا
الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله ابن سنان عن مولانا الصادق ع انه قال الصلوة
التي حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضي عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثاني لوضوح ان

لزم



لزوم الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو عند انتفاء الدليل على الزائد عليه واما معه فلا بد من المصير الى
مقتضاه فما ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد في الذكرى والدروس والبيان وصاحبا المدارك
وغيرهم قوي اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوة وكان والده
اخاه وجب عليه ان يقضيه للنصوص المذكورة المعتضدة بعمل الاعاظم المذكوره فوجب قضاء الولد لما في ذمة
امه بطريق اولى بل يمكن التمسك لاثبات المرام باطلاق المروي عن ابن طاوس لظهور شمول الميت في
قوله ع قبل ان يموت الميت للاناث ايضا ثم مقتضى قوله ع يقضي عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو
على الام ايضا ولا ينافيه التذكير في قوله ع عنه لانه بالاضافة الى لفظ الميت فتامل وبالصحيح السالف المروي
في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امراة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت
فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو اوضح الصحيح
ومثله الموثق السالف المروي في يب عن محمد ابن مسلم لقوله ع فيه اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم فمقتضاهما
وجوب قضاء الصوم عن المراة والقاضي وان لم يذكر فيهما لكن الظ ان المراد هو الاولى بارثها وهو مختلف
باختلاف الفروض ومصداقه الولد في اغلبها ثم وانهما وان وردا في الصوم لكن الظ انتفاء الفرق والفارق بين
الصوم والصلوة في ذلك وهذا هو مقتضى الكلام المحكي عن المحقق ونفى عنه الباس في الذكرى وقال كلام
المحقق يؤذن بالقضاء عن المراة ولا باس به اخذا بظاهر الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه في
البغدادية المنسوبة الى سؤال جمال الدين ابن حاتم رحمه الله من قوله الذي ظهر ان الولد يلزم قضاء ما فات
الميت من صيام وصلوة لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليه واختاره شيخنا ابو
العباس بن فهد في موجزه قال والام كالاب فتشاركت الام مع الاب فيما ذكر من لزوم تحمل الولي فيما فاتهما
مستفاد من كلام المحقق المذكور وان تردد فيه في الشرائع والنافع قال في الاول وهل تقضي عن المراة ما فاتها
فيه تردد وفي الثاني وهل يقضى عن المراة ما تركته على تردد انتهى والاصح ان المشاركة المذكورة مستفادة من
كلام المحقق وشيخنا الشهيد في الذكرى وصاحب الموجز وقد عرفت انه المختار والمطلب الرابع في بيان ما
يظهر من صاحب الغنية من كون الولي مخيرا بين قضاء الصلوة التي على ذمة الميت وبين الفدية عن كل

ركعتين بمد عنه تمكنه منه والا فوت كل اربع بمد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق لما
حكاه في الذكرى عن ابن الجنيد قال قال ابن الجنيد والعليل وجبت عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاها
عنه وليه كما يقضي عنه حجة الاسلام والصيام ببدنه وان جعل بدل ذلك مد الكل ركعتين اجزأ فان لم يقدر
فلكل اربع مد فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل ومستندهما في هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابي
مريم الانصاري فانها وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل لها فيما ذكراه اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن
كل يوم بمد واما ثانيا فلانها صريحة في تقديم الصدقة على صوم الولي واين ذلك من التخيير الولي بينهما واما ثالثا
فلان مدلولها تعين كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلاميهما ثم ان الرواية المذكورة ظاهرة الانطباق بما ذكره
السيد المرتضى قدس الله تعالى روحه وعلى اي حال لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما عرفت
ثم ان التفصيل المذكور في ان كلاميهما مدلول عليه بما رواه في الكافي في تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله
ابن سنان قال قلت لابي عبد الله عم رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل
حتى لا يدري كم صلى من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من كثرة شغله قال
ان كان شغله في طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شيء عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن
الصلوة فعليه القضاء والا لقي الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله صلعم قلت فانه لا يقدر على القضاء
فهل يصلح ان يتصدق فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك
مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين من صلوته مد فقلت وكم الصلوة التي يجب فيها مد لكل مسكين فقال لكل
ركعتين من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر فقال
مد لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما يدل عليه كلاميهما غير ظاهر والاكثر
المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه في تدارك النوافل الفائتة واين ذلك مما فيه الكلام فالقول المذكور ضعيف
لعدم ظهور مستنده الخامس في انه هل يجوز للولي تفويض الصلوة التي يجب عليه قضاؤها باعتبار الولاية الى الغير
بالاستيجار وغيره ام لا وهل يمكن الحكم بسقوطها عنه بفعل الغير ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولي او لا والمدلول عليه
بجملة من العبارات هو الجواز والسقوط قال في التذكرة لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي سقط الصوم عن

الميت



الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء والمنافي فيه وجهان وكذا يجوز للولي ان يستأجر عنه من
يصوم عنه وفي الدروس ولو استأجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك وفيه
ايضا لو استأجر احدهما صاحبه على الجميع بطل في حصة الاجير ولو استأجره فالاقرب الجواز ثم انهم وان ذكروه في
الصوم لكن الظاهر اشتغال الفرق والفارق بينه وبين الصلوة وفي كشف الالتباس واستقرب في الذكرى عدم
جواز الاستيجار لمن عليه بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحي قال ويمكن الجواز لما يأتي ان شاء الله تعالى في الصوم ولان
الغرض خلاصه عن الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما في كشف الالتباس وفي شرحه على الشرائع المسمى بغاية المرام الثاني
لو استأجر الولي غيره جاز سواء كان عاجزا او قادرا عليه وكذا الكلام في الصلوة وهو اختيار الشهيد وابي العباس ويحتمل
المنع لما قلناه في الفرع الاول انتهى كلامه وفي الفرع الاول هذا لو تبرع غير الولي بالقضاء احتمل قويا الاجزاء لانه كالدين
فيجوز التبرع بقضائه ويحتمل العدم لانه حق بدني وجب على مكلف به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به عن الغير كالعبادة
اللازمة المكلف بالاصل وفي المناهج السوية يعني ان لا يرتاب في انه اذا قضى غير الولي اجزأ ذلك عن الميت ولم يكن
على الولي ان يفعل ثانيا سواء كان تبرعا او عن امر الولي او استيجاره من غير فرق فانه لا شبهة في ان ما فات الميت يقبل
النيابة عنه ولا اختصاص لذلك بالولي فانه لو لم يكن ولي اجزأ عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم الى العدم فلم يجوزوا للولي
الاستيجار عليه منهم العلامة في المنتهى قال وهل يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم والاقرب في ذلك كله عدم الاجزاء
خلافا للاصل وفي التحرير لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استأجره ففي الاجزاء
نظر ومنهم شيخنا الشهيد في الذكرى لكن مع احتماله الجواز بعده قال الاقرب ليس له الاستيجار لمن عليه بها والصلوة
لا تحمل عن الحي ويمكن الجواز لما يأتي ان شاء الله تعالى في الصوم ولان الغرض خلاصها عن الميت فان قلنا بجوازه وتبرع الوارث
ايضا ومنهم المحقق الثاني قال في جامع المقاصد لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر
ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب عن الميت فيسقط به وعدم الاجزاء
اقوى ومنهم صاحب المدارك قال قال الشارح قدس سره ووجه السقوط حصول المقصود وهو براءة ذمة الميت
من الصوم ويتوجه عليه ان الوجوب يتعلق بالولي وسقوطه بفعل غيره يتوقف على الدليل وهو ظاهر ومنهم صاحب الكفاية قال
والاقرب انه ليس له الاستيجار عليه ثم ان بين ... وان لم يتعرض للاجارة الا المصرح به في كلامه ان يتبرع

بعض الاولياء بالحج عن الميت لايوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله عدم السقوط ولو كان باذن الولي
ولو بطريق الاجارة فلاحظ في عبارته السابقة ثم ان جواز الاستيجار للولي وسقوط الواجب به عنه مصرح به في
التذكرة والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد من شيخ الطايفة في الجمل والاقتصاد والمبسوط والمحقق
من الشرايع والنافع والعلامة من الارشاد والقواعد لتصريحهم بسقوط الواجب عن الولي بفعل المتبرع قال
في المبسوط فان كان له جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين ومثله
عبر في الجمل والاقتصاد ووجه الاستفادة هو ان المقصود من الكلام هو انه عند استواء المذكور في السن وجب القضاء
عليهم جميعا والمصرح به في العبارة هو انه عند قيام بعضهم بالحج يسقط عنه وعن الباقين فنقول بان قيام ذلك
بالواجب على غيره اما باذنه من غير عوض او معه او من غير اذن وعلى التقادير يستلزم المطلوب اما على الاول فظ
واما على الثالث فلوضوح ان فعل الغير لو اوجب سقوط الواجب على الغير مع عدم اذنه فسقوطه مع اذنه
بطريق الاولى وبالجواز القطع حاصل بان عدم الاذن لامدخلية له في تاثير السقوط كما ان الاذن ليس مما يؤثر في عدم
السقوط وهو مما لاشبهة فيه فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظ من العبارة فقول
بسقوطه عنه مع الاذن والاجرة ايضا وهو المطلوب ومنه يظهر الحال في كلام المحقق والعلامة قال في الشرايع
ولو تبرع بعض بالقضاء سقط وفي القواعد ولو كان له وليان فازيد تساووا في القضاء بالتقسيط الى ان قال ولو
تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب عن الولي المكلف بالاستيجار وغيره هو الظ من المبسوط
والجمل والاقتصار والشرايع والنافع والقواعد والارشاد ومصرح به في التذكرة والدروس والمسالك
واختاره في الموجز ايضا قال ويقضي الولد الذكر الاكبر المكلف حين موت ابيه ما ترك لمرض او سفر او نوم
من صلوة وصوم وتجبيهما كالاحتياط وسجدة تمكن منه لا ما ترك عمدا او تخلله باجرة او عن ابيه والام كالاب لا الجد
والعبد ولو اوصى بهما الميت يجوز له الاستيجار من ماله ابتداء انتهى والعبرة الجزء ويجوز في المضاف يعود الى
الولد الاكبر والمراد ان للولد الاكبر استيجار ما وجب عليه مما فات من والده من ماله وهذا القول هو المختار لكن
لا اختصاص للواجب على الولي لما فات من الوالد بلا عذر بل مطلقا كما فصلنا المقال في ذلك فيجب عليه قضاء الصلوة
الثابتة في ذمة الوالد ولو كان السبب هو الاخلال بالاجزاء في الصلوة عامدا ولو بترك التعلم لكن يسقط عنه

بفعل



بفعل المتبرع مطلقا سواء كان باذنه ام لا وعلى الاول باجرة وغيرها اما السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال لاثباته
بعدة نصوص منها الصحيح المروي في باب التعزية والجزع من الفقيه عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله ع يصلى
عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا الضيق
بصلوة فلان اخيك عنه وجه الاستدلال هو ان قوله يصلى عن الميت اعم من الصلوة التي في ذمته وغيرها وترك
الاستفصال مع الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله ع حتى انه ليكون في ضيق الخ
ملايم للاول وكذا الكلام في قوله عن ميت وقوله بصلوة فلان اخيك يومي الى انه بعنوان التبرع ومنها ما رواه
في باب المذكور من الفقيه ايضا لكن مرسلا حيث قال وقال ع من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف
له اجره ونفع الله به الميت لوضوح ان الموصول يعم الولي وغيره وكذا قوله ع عملا صالحا يعم الصلوة المفروضة
وغيرها ومنها ما رواه مرسلا ايضا قال قال ع يدخل على الميت في قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء
ويكتب اجره للذي يفعله وللميت بناء على ان الصلوة والصوم والحج يعم المفروضة وغيرها كما ان قوله ع الذي
يفعله يعم الولي وغيره كما لايخفى ومنها الصحيح المروي في باب ما يلحق الميت بعد موته من وصايا الكافي عن معوية
ابن عمار قال قلت لابي عبد الله ع ما يلحق الميت بعد موته فقال سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل اجر من يعمل بها
من ان ينقص من اجورهم شيء والصدقة الجارية تجري من بعده والولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما
ويحج ويتصدق ويعتق عنهما ويصلي ويصوم عنهما اعم من الصلوة والصوم الذين في ذمتهما وغيرهما بل كلمة عن
في قوله ع عنهما ترجح الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التي في ذمة الوالد الميت لبعض اولاده مع وجود من هو
اكبر منه وهو يوجب السقوط عنه فنقول انه اعم من ان يكون باذن الاكبر المذكور فيما اذا كان غيره وعدمه بل لا يبعد
دعوى ظهوره في الثاني فيقتضي السقوط على الولي اما بالاطلاق او بالفحوى ومنها ما روي عن علي بن موسى
ابن طاوس انه روى في كتاب غياث سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطايفة باسناده الى عمار بن
موسى عن كتاب اصله المروي عن الصادق ع في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير
عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف وجه الدلالة هو ان قضاء الرجل العارف اعم من ان يكون بطريق التبرع او
باذن الولي مع عدم الاجرة او معها والقدر المتيقن هو الاول وقد دل على برائة ذمة الميت عن الصلوة

التي في ذمته بفعل الاجنبي متبرعا وهو المطلوب ومنها ما رواه في باب البر بالوالدين من كتاب الايمان والكفر
من اصول الكافي عن محمد بن مروان قال قال ابو عبد الله ع ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين وميتين
لا صراحة فيه في جواز الصلوة عن الابوين في حال حيوتهما لامكان ان يتى ان ذكر الحيوة انما هو الترغيب على مطلق
البر اليهما غير الصلوة ويكون المراد من قوله يصلي عنهما في حال الممات فنقول ان الصلوة فيه اعم من المفروضة التي في ذمة
الوالدين وغيرها فمقتضى قوله ع فيكون الذي الى آخره سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين ولو بفعل اكبر غير الذكور وان
لم يكن ما رزونا عنه ومنها ما رواه ثقة الجليل علي بن جعفر في مسائله قال في آخرها وسالته عن الرجل هل يصلح له
ان يصلي او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلي ما احب ويجعل ذالك للميت اذا جعل ذالك له وقوله عن بعض موتاه
يشمل ولو كان الميت غير الوالدين وكلمة عن في قوله عن بعض موتاه تومي الى كون الصلوة والصوم ما في ذمة الميت
وقوله ما احب يرشد الى ان الرجال القاضي غير اكبر الذكور وعبارة اخرى غير من وجب عليه التدارك وقوله ع ويجعل
ذالك للميت اذا جعل ذالك له والظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذالك الميت يثبته الكرام الكاتبون
في صحيفة عمل ذالك الميت كالصلوة الصادرة منه نفسه في حيوته فالنصوص المذكورة بأسرها اقتضت سقوط
الصلوة التي في ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى واما السقوط عنه فيما اذا اتى بها الغير باذنه فلا قطع بان
اذن الولي للغير واستدعائه له ليس مما منع عنه ولم يؤكد ذالك وجه الدلالة على المدعى اي السقوط عن الولي بفعل
المتبرع هو ان النصوص المسطورة اقتضت سقوط الصلوة الثابتة في ذمة الميت عن ذمته بفعل المتبرع
فتسقط عن ذمة الولي ايضا لوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت فحيث برئت ذمته بفعل
المتبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الايجاب على الولي فيلزم من انتفاء المقتضي
انتفاء المقتضى وذالك كالدين الثابت في ذمة المديون فانه لاشتغال ذمته بحق الغير وجب عليه ابراء ذمته
باداءه فاذا تبرع احد باداءه ما وصل الى الدين برئت ذمة المديون عن ذالك فيسقط مقتضى وجوب
الاداء عنه فلا يجب عليه ح لانتفاء الموضوع فالامر فيما نحن فيه كل لوضوح ان المقتضي لوجوب القضاء على
الولي اشتغال ذمة الوالد مثلا بالقضاء فحيث برئت ذمته بفعل الغير المتبرع يسقط عنه لانتفاء الموضوع
اذ ح لا يمكن للولي ان ينوي في مقام العمل باني اتي بما في ذمته والذي لسقوط ذمته عنه اما سقوطه عن ذمته

بفعل



بفعل المتبرع فللنصوص المذكورة واما استلزامه للسقوط على الولي فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان
ذالك انما يسلم اذا كان المقتضي للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد مثلا حين عمل الولي وهو ممنوع لامكان ان
يكون المقتضي هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت ولو بعده ففعل المتبرع غير موجب
لانتفائه والحاصل ان اللازم من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد الممات والمقتضي للايجاب على الولي مطلق
الاشتغال ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول ان الساقط من فعل المتبرع هو غير الموجب على الولي
فلا يكون الموجب على الولي ساقطا بفعل المتبرع فلا يكون فعله مسقطا عنه مما يجب عليه ولو مع فعل المتبرع قلنا لما كان
الاصل براءة ذمة المكلف عن التكليف فلا يصار الى القول بثبوته الا بعد ان قام الدليل عليه فلا بد من النظر
والتامل فيه حتى يتبين ان الثابت منه ما هو ويقتصر عليه اقتصارا فيما خالف الاصل على مورده فنقول ان
المقتضي لثبوت التكليف على الولي فيما نحن فيه الاجماع والنص اما الاجماع فالقدر الثابت منه ان اللازم
على الولي قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما علمت من تصريح جماعة من الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص
فكلمت اذا الظاهر من صحيحة حفص البختري السالفة عنه في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس
بميراثه هو الوجوب على الولي ما كان في ذمة المورث عند اشتغال الولي به واما صورة اقدام غيره هنالك
تبرعا فلا ينصرف النص اليه فلا يمكن العدول عن مقتضى الاصل هنالك فاصالة البراءة في الصورة المفروضة
سالمة عما يصلح للمعارضة ان قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل في قوله في الرجل يموت
فالمستفاد منه ان المقتضي للوجوب على الولي موت المورث حال اشتغال ذمته بالقضاء وهو متحقق ولو برئت
ذمته بفعل المتبرع فيما بعد فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله ع في الجواب عن
هذا السؤال يقضي عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء على اولى الناس بالارث ما كان ثابتا في ذمة المورث
حين اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك به في الحكم بالوجوب فيما اذا برئت ذمته بفعل المتبرع
ولا يتفاوت الحال بين كونه باذن الولي وعدمه للقطع لان الاذن الولي لو لم يكن له مدخلية تم في السقوط
لم يكن مضرا به كما لا يخفى مضافا الى امكان ادعاء الشمول بعضها لصورة الاذن ايض فعلم من ذالك ان الولي
ليس له مدخلية في جواز المباشرة بل مدخليته انما هو في الوجوب عليه بقي الكلام في جواز الاستيجار فنقول

يمكن ان يق بعنوان القاعده كل فعل يسوغ الاتيان به عن الغير تبرعا من غير اجرة يسوغ الاتيان به عنه معها
وبعبارة اخرى كل فعل يصح فيه الاستنابة من غير اجرة يصح معها لوضوح انه ليس الا التاكد في ذالك واما استيجار
الولي عما وجب عليه فنقول قد علمت ان فعل المتبرع كما اوجب السقوط عن ذمة الميت اوجب السقوط عن الولي
فيتني كل واجب يسقط عن المكلف لفعل غيره تبرعا يسوغ لذالك المكلف تفويضه اليه باجرة وغيرها وهو مما
لا خفا فيه فعلم مما ذكر برائة ذمة الميت عن الصلوة مثلا لفعل المتبرع مع اذن الولي وعدمه وكذا جواز اصل
الاستيجار في ذالك واستيجار الولي عما وجب عليه من ماله كما هو المطلوب ويمكن الاستدلال لذالك ايض بوجه
الاول هو ان نقول يكفي في الحكم بجواز استيجار الولي فيما وجب عليه مما في ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم
جوازه فان انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل على
انتفاء الدليل اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتيها وقد اطردت العادة في الشريعة على
بيان المحرمات واستقصائها قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايض وما لكم الا تأكلوا مما ذكر اسم الله
عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطايفة في التهذيب في الصحيح عن زرارة عن احدهما عليهما السلام
انه قال ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرم الله في كتابه وفي الصحيح عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر
عن الجري والمارماهي الى ان قال فقال لي يا محمد اقرا هذه الآية التي في الانعام قل لا اجد فيما اوحي الي محرما على
طاعم يطعمه قال فقراتها حتى فرغت منها فقال انما الحرام ما حرم الله ورسوله وفي الصحيح عن مولانا الباقر انه سئل
عن سباع الطير والوحش الى ان قال ع ليس الحرام الا ما حرم الله في كتابه فنقول ان المستفاد من الآيات
المذكورة والاخبار لنا قاعدة كلية وهو ان كلما لا ينطق الكتاب بحرمته لا يكون حراما فنقول بذلك الا ان ورد
دليل من سنة او اجماع على تحريمه فيخصص بذلك العموم المذكور واما عند انتفائها فيحكم بانتفاء الحرمة عملا بالعمومات
المذكورة فالقاعدة المذكورة من ان انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة مستفادة من العقل
والكتاب والسنة فنقول ان استيجار الولي لما وجب عليه مما في ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل فيكون جائزا
ويؤيده العمومات الناطقة بانتفاء العسر والحرج في الدين اذ قد يتفق ان يكون ما في ذمة المورث خمسين
سنة من الصلوة من الصيام ولا يخفى ما في ارتكاب الولي بنفسه لذلك من المشقة الشديدة والثاني

قوله



قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا اموالكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم بناء على ان المستفاد من
الآية الشريفة منع وجواز اما الممنوع عنه فهو التصرف في الاموال بالباطل واما الجائز فهو التصرف فيها بالتجارة
عن تراض من جانبين فالمستفاد منه جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذالك بطريق التجارة عن
تراض من جانبين والظ ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض فيشتمل مثل الاجارة ايض
والآخر غير معلوم وهو التصرف في الاموال بالباطل الممنوع عنه والظ ان المراد منه ما نطق الشرع او العقل
بعدم جوازه كالغصب والربا والقمار والمستفاد من الآية الشريفة جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذالك
بطريق التراضي من الجانبين الا اذا دل دليل على عدم جوازه فجواز التصرف في الاموال بطريق الاجارة بعنوان
الاطلاق مستفاد من الآية الشريفة ولم يثبت دليل على خلافه ولو فيما نحن فيه فنحكم بالجواز ولك ان تقول ان الطريقة
المذكورة من الاستدلال وان كان متينا فيتجه الاستدلال بالآية الشريفة على جواز الاستيجار ايض لكن فيما اذا كان
ذلك موجب للتصرف في المال من الجانبين كاجارة المساكن والمراكب ونحوهما لتصرف المؤجر في مال الاجارة
والمستاجر في العين المستاجرة واما فيما نحن فيه اي في اجارة النفس لعمل معين فلا فان التصرف في المال وان
تحقق من طرف المؤجر لكنه غير متحقق في طرف المستاجر ويمكن الجواب عنه بانه ليس المراد من قوله ع اموالكم
تحقق التصرف في المال ولو في احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه وان لك خصوص عموم ما ورد في الاجارة مما
اطبقت المشايخ العظام اسكنهم الله في اعلى غرفات الجنان والفقه الاسلام ففي باب كراهية اجارة
الرجل نفسه من الكافي عن علي ابن محمد ابن بندار عن احمد ابن ابي عبد الله عن ابيه عن ابن سنان واما
شيخنا الصدوق ففي اواخر باب المكاسب من الفقيه عن محمد ابن خالد البرقي عن محمد ابن صفوان واما
الشيخ الطايفة ففي اواسط الكتاب المكاسب عن احمد بن محمد عن ابيه عن ابن صفوان عن ابي الحسن ع
قال سالته عن الاجارة فقال صالح لا باس به اذا نصح قدر طاقته فقد اجر موسى ع نفسه واشترط فقال
ان شئت ثماني وان شئت عشرا فانزل الله عز وجل فيه ان تاجرني ثماني حجج فان اتممت عشرا فمن عندك
وجه الاستدلال هو ان الظ من جوابه ان مقصود السائل هو السؤال عن اجارة الاجير نفسه فقد اجاب ع
بالجواز من غير تفرقة بين بعض الاشياء دون غيره فقال ع اذا نصح قدر طاقته قال في القاموس نصح خلص والظ

ان المراد لا باس باجارة الاجير نفسه اذا خلص نفسه وبذل طاقته في الاشتغال بالمستاجر فيه وعدم ذكر متعلق الاجارة
يفيد الجواز في كل شيء الا فيما دل الدليل على عدم الجواز فيه ومعلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم دليل على عدم الجواز فيه فمقتضى
الحديث المذكور جوازها فيه وهو المطلوب ويمكن المناقشة في الجميع اما في الاول فلانا نمنع انتفاء الدليل على العدم في
محل الكلام لوضوح ان الظاهر من قوله في صحيحة حفص ابن البختري السالفة يقضي عنه اولى الناس بميراثه لزوم ومباشرة
بالميراث للقضاء بنفسه وكذا الحال في قوله في المرسل المعتبر السالف يقضي عنها اولى الناس به ومعلوم ان جواز الاستئجار
مناف لذلك واما في الثاني فنمنع ما ذكر اذ مقتضى قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه تعين مباشرة الولي للقضاء
بنفسه فلا يسوغ الاستئجار فيه فاللازم منه بعد تسليم دلالة الآية الشريفة على جواز الاستئجار في محل الكلام تخصيصها
بغيره فلا يصح التمسك به في المقام واما في الثالث فلان غاية ما يستفاد منه جواز اجارة الاجير نفسه بعنوان
العموم الا فيما دل الدليل على خلافه والمفروض ان المستفاد من قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه فيخصص بغير ما
نحن فيه فلا انتصار في جواز الاستئجار للولي بما ذكرناه اولا اولى ويمكن الجواب عن ذلك بان ذلك كله مبني
على ان كان حمل قولهم يقضي عنه اولى الناس بميراثه على ظاهره وهو غير ممكن لما علمت مما سلف من السقوط عن
الولي فيما اذا اتى بما في ذمة الميت غير الولي متبرعا فلابد من تقييده بما اذا لم يقم به احد ولا يقوم به فلا يمكن التمسك
به في الحكم بعدم جواز صدوره من المستاجر ولا بعدم جواز الاستئجار من الولي كما لا يخفى عن التامل والرابع اطلاق
جملة من النصوص السالفة كقوله من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره وقولهم يدخل على الميت في قبره
الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت لشمولها ولو كان ذلك بعنوان
الاستئجار ولو من الولي فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولي يستلزم صحة اصل الاستئجار منه وهو المطلوب
وكذا الحال في الموثق السالف اي قوله في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال
لا يقضيه الا مسلم عارف بناء على ان الرجل في السؤال يعم الولي وغيره وعلى الاول يكون الداعي للسؤال هو ان
السائل اعتقد جواز التفويض للولي للغير لما وجب عليه كما في ذمة المورث لكن شك في كون المفوض اليه غير عارف
اي غير عارف بالامام كما هو المعهود في الاخبار وقرره عليه السلام مع اعتقاده من جواز الاستئجار للولي لكن صرح باعتبار
العرفان في النائب وعلى تقدير ان يكون المراد من الرجل هو الميت نقول الظاهر اعتقاد جواز التفويض

فعلى

فعلى الصلوة في ذمته الى الغير لكن الداعي لسؤاله هو التحري في جواز كون المفوض اليه غير عارف وقرره عليه السلام على
اعتقاده لكن صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف ومعلوم انه اعم من ان يكون للميت ولي او لا بل
حمله على الثاني بعيد جدا سيما على المختار من كون المراد من الولي في المقام هو الاولى بالارث لا خصوص اكبر
الذكور وهذا كله فيما اذا كان تفويض الولي لما وجب عليه مما في ذمة مورثه الى العامل بطريق الاجارة ويمكن
للولي تفويضه اليه بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان يدعى انه اسلم من الاجارة لعموم الصحيح المروي في الكافي
والتهذيب عن حفص ابن البختري عن عبد الله عليه السلام قال الصلح جائز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف واللام
في قوله للاستغراق فالمراد كل صلح جائز بين المسلمين ويلزم عليهما العمل بمقتضاه فقول الولي للعامل اني صالحتك
بهذا المبلغ بان تصلي شهرا مثلا عن مورثي وقول العامل قبلت مثلا ذلك الصلح بين المسلمين فيجب
العمل بمقتضى ذلك للعموم المذكور والحديث على النحو المروي في الفقيه اظهر في الدلالة على ما ذكر اذ في المروي فيه
بهذا الصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل
بمقتضاه الا الصلح الذي او قعه المتصالح في مقام تحليل ما دل الدليل الشرعي على تحريمه على وجه الاطلاق
او في مقام تحريم ما دل الدليل على تحريمه كذلك وقد حققنا الحال في معنى الحديث في بعض رسائلنا الموضوعة
في جواز الصلح في اسقاط حق الرجوع لا بمعنى انه وان كان كل الا ان قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه
مضاف لذلك لما بيناه آنفا فليلاحظ المطلب السادس في تحقيق الحال فيما اذا صدرت الوصية للولي
مثلا في قضاء الصلوة الثابتة في ذمته فهل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر الذكور من اولاده او على
الثاني هل يعمل بالوصية ايضا او لا بل وجودها كعدمها فيجب القضاء على اكبر الذكور فقط والحق هو الاول
والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيحة المروية في الفقيه
وباب الاوصياء من التهذيب قال كتب محمد ابن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد ابن الحسن ابن علي عليه السلام
رجل اوصى الى الرجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والآخر بالنصف فوقع عليه السلام لا ينبغي لهما ان
يخالفا الميت ويعملا على حسب ما امرهما ان شاء الله تم قال في الفقيه وهذا التوقيع عندي بخطه عليه السلام ومنها

مکاتبة الاخری المرویة فی الفقیه قال کتب محمد بن الحسن الصفار رضی الله عنه الی ابی محمد ابن الحسن ابن
علی علیهما السلام رجل اوصی بثلث ماله فی موالیه وموالیاته الذکور والانثی فیه سواء او للذکر مثل حظ
الانثیین من الوصیة فوقع ع جائز للمیت ما اوصی به علی ما اوصی به ومنها المعتبر المروی فی الباب المذکور
من الکافی عن علی ابن مهزیار قال کتبت ابو جعفر ع والمراد به هنا مولانا الجواد ع الی جعفر وموسی فیما امرتکما من الاشهاد
بکذا وکذا النجاة لکما فی آخرتکما وانفاذ لما اوصی ابواکما وبر منکما لهما واحذرا ان لا تکونا بدلتما وصیتهما ولا غیرتما
عن حالها لانهما قد خرجا من ذلک رضی الله عنهما وصار ذلک فی رقابکما وقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه
فی الوصیة فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان قیل ان الحق لزوم لزوم العمل بوصیة الوالد خلافا المتعلقة
بقضا صلواته الثابتة فی ذمته والتمسک بالآیة الشریفة فی اثباته غیر صحیح اذ الضمیر فی قوله تع فمن بدله عاید الی الوصیة
الولد بالمال للوالدین والآیة هکذا کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین
بالمعروف حقا علی المتقین فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه فمدلول الآیة الشریفة المنع عن
تبدیل الوصیة المتعلقة بالمال للوالدین فلا یصح التمسک بالآیة الشریفة فی عدم جواز تبدیل مطلق الوصیة
قلنا ان سیاق الآیة وان اقتضی ذلک الا ان الظ من تتبع النصوص التی تمسک فیها ائمتنا علیهم السلام
ارجاعه الی مطلق الوصیة فها انا اورد جملة منها فی المقام للاطلاع علی حقیقة الحال فنقول منها الصحیح المروی فی
باب انفاذ الوصیة من وصایا الکافی وباب وجوب انفاذ الوصیة من الفقیه وباب الوصیة لاهل الضلال
من التهذیب عن محمد ابن مسلم قال سالت اباعبد الله عن رجل اوصی بماله فی سبیل الله تع فقال اعطه لمن اوصی
له وان کان یهودیا او نصرانیا ان الله تبارک وتع یقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه وجه
ان استدلاله بالآیة الشریفة مع کون المفروض فی السؤال تعلق الوصیة بالمال فی سبیل الله انما یستقیم
اذا کان الضمیر فی بدله عایدا الی مطلق الوصیة سیما بعد الالتفات الی قوله وان کان یهودیا او نصرانیا
کما لا یخفی ولو کان نوای اندراج ذلک تحت المفروض فی السؤال من ذکر فی سبیل الله لا یخفی ما فیه ومنها
الصحیح المروی فی باب ان الوصی اذا کان الوصیة فی حق وغیرها من الکافی وفی باب ضمان الوصی لما
یغیره مما اوصی به المیت من الفقیه واواخر باب وصیة الانسان لعبده وعتقه له قبل موته من التهذیب عن

محمدابن



محمد ابن سنان عن ابن مسکان عن ابی سعید عن ابی عبد الله ع قال سئل عن رجل اوصی بحجة فجعلها وصیة فی نسمة فقال یغرمها
وصیة ویجعلها فی حجة کما اوصی به فان الله عز وجل یقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ومنها ما روی فی
الکتب الثلثة المذکورة عن یونس ابن یعقوب ان رجلا کان بهمدان ذکر ان اباه مات وکان لا یعرف هذا الامر فاوصی
بوصیة عند الموت فقال له آن رجلا اوصی الی ان اضع ماله فی یهودی او نصرانی لوضعته فیهم ان الله عز وجل یقول فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه علی الذین یبدلونه فالمستفاد من النصوص المذکورة وما ضاهاها ان الضمیر فی قوله تع بدله عاید الی مطلق ما یصدق علیه
انه وصیة فلا بد من المصیر الیه فنقول ان المدلول علیه بالآیة الشریفة والنصوص المذکورة وجوب العمل بمقتضی الوصیة وعدم
جواز العدول عنها وتبدیلها مطلقا فیکون التعارض بینها وبین الصحیح السالف المقتضی عنه اولی الناس بمیراثه من قبیل تعارض
العام والعموم من وجه لوضوح ان مقتضاه وجوب القضا علی اولی الناس بالمیراث سواء صدرت الوصیة من المیت
فی تلافی ما فی ذمته من الصلوة ام لا ومقتضی الآیة الشریفة والنصوص المذکورة عدم جواز التغییر فی الوصیة سواء
کان متعلقها الصلوة التی فی ذمته ام غیرها لکن الترجیح للآیة والنصوص المذکورة للقطعیة فی المتن والکثرة فی العدد
والاعتضاد بالشهرة فی فن رایناه من المتصدین للمسئلة قال فی البیان ولو اوصی بها المیت سقطت عن الولی وفی الدروس
عند البحث من قضاء الصلوة المیت لو اوصی بقضائها سقطت عنه ووجب اخراجها من ثلث ماله مع عدم الاجازة
وقیل هی کالحج من اصل المال ولو لم یوص بها ولا باس به وفی الذکری لو اوصی المیت بقضائها عنه باجرة من ماله
او اسندها الی احد اولیائه او الی اجنبی وقیل فالاقرب سقوطها عن الولی لعموم وجوب العمل بما رسمه الموصی
وفی الموجز لو اوصی بها المیت برئ لو اوصی بالصلوة والصوم برئت ذمة الولی عنها وفی کشف الالتباس ولو اوصی
بها المیت باجرة من ماله او اسندها الی احد اولیائه او الی اجنبی وقیل سقطت عن الولی المخاطب بها لوجوب العمل بما رسمه
الموصی وفی الروضة لو اوصی المیت بقضائها علی وجه تنفذ سقطت عن الولی وبالبعض وجب الباقی وفی الذخیرة لو اوصی
المیت بقضائها عنه باجرة من ماله او اسندها الی احد اولیائه او الی اجنبی فقیل یسقط عن الولی وجهان اقربهما السقوط
عملا بما رسمه الموصی واقتصارا فی الوجوب علی الولی بالمتیقن هو العالم سؤال بیان فرمایند که فاصله بین الصفین
چه قدر باید باشد جواب احتیاط شدید در این است که فصل بین الصفین زیاده از یک گام که خطوه است
نباشد در صورت زیاده از این قدر احتیاط مقتضی اعاده این نماز است سؤال انفصال در طول صف کما بیان

فرمایند که چه قدر مجزی خواهد بود بنا بر رای شریف جواب معلوم نشد که مراد از انفصال صف در طول چه چیز
اگر مراد این است مقدار انفراج اهل صف یعنی مقدار بعد بعضی از اهل صف از دیگری ظاهر این است بعد بعضی از اهل صف
از دیگری که در آن صف باشد مضر بصحت اهل آن صف نباشد لکن اشکال در صحت نماز کسی میشود که در عقب ایستاده
باین که اگر جنس روی آن شخص عقبی واو باشد که یک نفر بلند باد ترددرا که تواند ایستاد احتیاط شدید نسبت بآن
شخص که در عقب ایستاده است آنست که نماز را اعاده نموده باشد سؤال اشخاصیکه قرائتشان صحیح نیست چه قسم
نیت بکنند در صورتیکه جاهل باشند باینکه نماز واجب دارد و مستحب دارد و در صورتیکه عالم باشند باینکه نماز ارکانت
از واجب و مستحب لکن نمیدانند که واجب کدام است و مستحب کدام جواب هرگاه قرائت صحیح نباشد لکن ذکر رکوع و سجود
و تشهد و سلام صحیح باشد واتیان نماز بجماعت یعنی باقتدا اگر ممکن باشد چنین شخصی در چنین حالت مخیر است مابین تعلم
قرائت واتیان نماز بجماعت اقتدا در چنین صورت واجب تخییری است و اما هرگاه متمکن از قرائت تعلم نباشد اقتدا
کردن واجب عینی است و در هر دو حالت در نیت اکتفا بقصد قربت میتواند نمود و هرگاه کسی نداند که نماز مشتمل بر واجب
و مستحب است ولکن اتفاقا آنچه را که اتیان نماید همه واجب باشند و هیچیک از مستحبات را اتیان نماید در این صورت
قصد وجوب در نیت معتبر نیست و همچنین نیت قربت مطلقه و اما هرگاه اقتصار باجزای واجبه نماید و جمع مابین اجزای
واجبه و مستحبه نماید با اعتقاد اینکه همه اینها واجب است و قصد وجوب در همه آنها نماید ظاهر این است که نماز او باطل باشد
و اگر قصد وجوب معلم نماید بلکه اقتصار نماید بقربت مطلقه حکم بصحت نماز مشکل است حکم کسیکه عالم باشد که صلوة
مشتمل بر امور واجبه و مستحبه است لکن امتیاز واجب از مستحب ننموده باشد در رساله مفصلا مذکور است سؤال کسیکه
عالم باشد در باب نیت در رساله فرموده اید بوده باشد و تشخیص واجب و سنت نماز نداده لکن در حال قیام و تکبیرة الاحرام
از اقسام اربعه که فرموده اند نیت واجب در واجب و مستحب در مستحب بصورت اجمال یا بکل نیت مطلقه یا در واجب
قربة و در سنت سنت یا در سنت قربة و در واجب واجب هیچ متعرض این اقسام اربعه نشود عمدا و تکبیر بگوید نماز او
چه صورت دارد و در صورت عدم تعیین جواب ظاهر این است که صحیح بوده باشد سؤال در نماز جماعت در چه
صورت قرائت از ماموم ساقط است و در کی قرائت بر ماموم ثابت است استدعا اینکه مفصلا بیان فرمایند جواب
شکی نیست در ثبوت قرائت در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و همچنین در رکعت ثالثه

در نماز



در نماز سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده باشد یا نه لکن در صورت عدم مسبوقیت ماموم مخیر است مابین قرائت حمد
و تسبیحات اربع مثل اینکه نماز او منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیت مثل اینکه ماموم در رکعت ثانیه ملحق بامام
شد در آنصورت اگرچه در رکعت اولی ماموم و در رکعت ثانیه امام قرائت از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیه
ماموم که رکعت ثالثه امام است قرائت در حق ماموم متعین است و اما در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی
پس در اینصورت اگر ماموم درک امام نمود در رکعت اول امام در اینجا به صورت در هر دو رکعت قرائت از ماموم
ساقط است و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثانیه امام در اینصورت اگرچه قرائت از ماموم در رکعت اولی که رکعت
ثانیه امام است ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه امام است اتیان بقرائت بر ماموم لازم است
انفعال بقرائت در این صورت جایز نیست و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثالثه امام در این صورت اتیان
بقرائت بر ماموم لازم است خواه در رکعت اولای ماموم بوده باشد یا رکعت ثانیه لکن در صورتیکه درک امام
در رکعت ثالثه نمود در رکعت رابعه امام که رکعت ثانیه ماموم است اگرچه حمد قرائت بر ماموم لازم است لکن در رکعت
ثالثه امام که رکعت اولی ماموم است گاهست اتیان بقرائت لازم است و گاهست لازم نیست تفصیل آن این است
که اگر وارد شده در وقتیکه امام در رکوع رکعت ثالثه بوده در اینصورت جا نکال میتواند نیت نماز اقتدا نموده
ملحق بامام شود در رکوع قرائت از ماموم در آن وقت ساقط است اگرچه رکعت ثالثه امام است و رکعت اول ماموم
و همچنین است حال هرگاه درک امام نمود در وقتیکه امام هنوز رکوع نگفت و داخل در رکوع شد در این صورت نیز
ظاهر این است که قرائت از ماموم ساقط است میتواند همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود
واتیان بقرائت نماید و اما هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در این صورت اگر داخل در نماز شد بعد از دخول
اگر متمکن از اتیان بقرائت بوده باشد ظاهر این است که در این صورت قرائت در حق او مطلوب و لازم بوده باشد
سؤال علمای دین و فقهای اثنا عشریه چه میفرمایند که شخصی از مادر تولد شده و چشم چپ را داشته و بعد از شش
ماه چشم او نابینا شده و حال با وجود قرائت و صحیح بودن مخارج و دانستن مسائل واجبی میتواند امامت بکند
از برای جمعی که قرائت و مخارج اینها صحیح نباشد یا نه و دیگر نیت نماز و غیره را بر زبان جاری میتواند بکند یا نه و کذا
نیت را آن مرد میتواند امامت بکند یا نه حکم شرعی بیان فرمایند جواب در صورتیکه ماموم مین ان شخص را عادل

دانند یعنی معتقد این باشند که این شخص مسائل نماز و روزه را اخذ کرده باشد از مجتهد حی و همچنین معتقد این باشند
که اجتناب و احتراز مینماید از معاصی سیما از کذب و غیبت در آن صورت آن اشخاص اقتدا میتوانند نمود بچنین
شخص با جنب بودن باعث عدم جواز امامت نمیشود بلی در صورتیکه امر مردد شود ما بین امامت شخص بی جنب و اقتدا کردن
با جنب اولی و افضل این است که با جنب امامت نماید و اما حکایت جنب بلفظ میگویم ثم جنب از امور قلبیه است لسان را در آن
مدخلیتی نیست بلکه بلفظ نماید با اعتقاد داینکه این لفظ جنب است چنین شخص در این اعتقاد آثم خواهد بود و فرقی در امامت
کردن ما بین نماز یومیه و نماز میت نمیباشد هر کس که امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم
میتواند نمود بشرط قصد و علم از ولی میت و علم با مور واجبه در آن سؤال مدیونیکه متمکن بر ادای دین خود بوده باشد
و ادا ننکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه بر فرض شوالنس آیا میتواند نماز قضائیکه سابق در ذمه داشت
قبل از این بجا آورده باشد مدیون مزبور میتواند تلاوت قرآن و ادعیه و زیارات نماید یا نه غسل جنابت و وضو را میتواند
در سعه وقت به نیت قربه محض یا به نیت مستحب بجا آورده بهمان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت بجا آورده
باشد جواب مدیون در صورت تمکن از ادای دین و صاحب حق مطالبه نماید و عدم رضای او در چنین صورت
جمعی از مجتهدین علما نماز را در سعه وقت باطل میدانند و با اعتقاد این خادم شریعه مطهره اگرچه نماز باطل نیست
لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا بر کسیکه در ذمه او دین باشد با صاحب حق را راضی نماید یا جبرا با تاخیر در
ادای آن ننماید مجملا کلام در صحت نماز و بطلان آن است اما معصیت در ترک ادای دین در صورت معروضه
محل شک و ریب نیست همین قدر کفایت میکند در مبادرت در ادای دین و اجتناب از ترک آن و از آنچه
مذکور شد حکم نماز قضا در صورت معروضه ظاهر میشود و همچنین است حال در تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارات
یعنی در ترک مسارعت در ادای دین در صورت معروضه اگرچه آثم و عاصی میباشد همینکفایت میکند در حق
کسیکه در ذمه دین داشته باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که اعمال مسطوره صحیح نباشد و اما سؤال از جهة
اتیان غسل به نیت قربه در سعه وقت پس اگر در حق مدیون است در صورت تمکن از ادا و عدم رضای مالک
در تاخیر پس حکم آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اگر مقصود این جنب است بلکه مراد این است کسیکه در اول وقت غسل
جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده ندارد که نماز واجب را با آن غسل یا وضو بجا آورده باشد آیا میتواند

دراى



در اینصورت غسل جنابت را به نیت وجوب بجا آورده باشد ظاهر این است که در چنین صورت نیت وجوب
نمیتواند نمود بلکه غسل را یا به نیت قربة اتیان نماید یا به نیت استحباب و همچنین وضو را سؤال نماز شک نماز ظهر و
با جزاء آن نماز است چنانچه اختلاف کرده اند جواب ظاهر این است که جزء نماز مشکوک فیه نباشد بلکه نماز مستقلی
لکن مکمل آن نماز است که شک در آن موجب این نماز شده است سؤال نیت را رکن نماز دانیم یا خارج یا
و شرط جواب اختلاف در این نیست که نیت نماز رکن نماز است یا آنکه رکن نیست اگرچه بعض عبارات
موهم این است بلکه رکنیت نیت محل وفاق است لکن خلاف در این است که آیا نیت از اجزای رکنیه است یا شرائط
رکنیه است مختار این است که از شرائط رکنیه است نه اجزای رکنیه مجملا حق این است که نیت عمل خارج از آن عمل است
و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرائط رکنیه است که اخلال بآن عمدا یا سهوا مبطل است سؤال کیفیه سفر از
محل بمحل نقل مکان مثلا از پای قلعه بجیار و سوق شیرازی قصر است یا اتمام جواب در بلاد عظیمه مثل اصفهان
ظاهر این است که اعتبار محله بوده باشد بنا بر این در فرض مذکور ظاهر این است که قصر نماید اگرچه احتیاط مقتضی
جمع ما بین قصر و اتمام است سؤال در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه جواب ظاهر این است که در صورت
معلومیت مقدار قضا ترتیب لازم باشد سؤال الاذان للمرأة مستحب ام لا جواب استحباب اذان اختصاص برجال
ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب آن ثابت است لکن مبالغه و تاکیدی که در حق رجال است در حق نساء نیست
مجملا اذان از جمله مستحبات اکیده است در حق رجال و مستحبات غیر مؤکده است در حق نساء سؤال بجا آوردن جمیع
نوافل را ادا یا قضا یا نماز جعفر و نمازهای ائمه علیهم السلام میتوان در راه رفتن و سواره کرد هر سمتی
باشد با اختیار با ایماء در رکوع و سجود میتوان کرد و مرخص فرموده اند جواب اتیان بنوافل مطلقا بچندین
نحو میتوان بجا آورد اول آنست که رو بقبله نموده نماز نافله را ایستاده بجا آورد و در رکوع و سجود را بطریق متعارف
بجا آورد دوم مثل اول است مگر آنکه رکوع و سجود را با ایماء بجا آورد سیم مثل دوم است مگر اینکه سجود را بطریق متعارف
بجا آورد پس نماز نافله را ایستاده رو بقبله بجا آورد و بعد از فراغ از قرائة اقامة رکوع بجا آورد و سجود را
بطریق متعارف بجا آورد چهارم آنست که نافله را نشسته بجا آورد رو بقبله و رکوع و سجود را بطریق
متعارف بجا آورد پنجم آنست که نافله را نشسته بجا آورد رو بقبله و رکوع و سجود را با ایماء بجا آورد ششم مثل

بجم است مگر آنکه سجود را بطریق متعارف بعمل آورد پس نماز نافله را نشسته رو بقبله بعمل میآورد بعد از فراغ از قرائه ایما
بجهة رکوع میکند و بعد از آن سجود را بطریق متعارف بعمل میآورد هفتم آنست که نماز نافله را ایستاده بعمل
میآورد بدون توجه بسمت قبله بلکه با توجه بسمت مشرق و رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل میآورد هشتم آنست
که نماز نافله را بجانب مشرق ایستاده نماید بعد از فراغ از قرائه ایما بجهة رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف نماید
نهم آنست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته و رکوع و سجود را بطریق متعارف نماید دهم آنست که نماز نافله
بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود را بطریق ایما بعمل آورد یازدهم آنست که نماز نافله را نشسته بجانب
مشرق بعمل آورد بعد از فراغ از قرائه ایما بجهة رکوع نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد
مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است مگر آنکه در حال اتیان بنافله توجه
بجانب مغرب میشود مثل صور مذکوره است مگر آنکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله
کرده است ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد بنابر اینکه هرگاه کسی در مجلس نشسته باشد پشت
بقبله و در تاخیر نافله خوف خروج وقت نافله را داشته باشد ظاهر این است که بهمان حالت اتیان بنافله میتواند
نمود و در رکوع و سجود اکتفا بایما میتواند نمود لکن در ایما بجهة سجود سر را قلیلی پستتر کج نماید محقق ثانی که حکم بجواز در
کل صور مذکوره اگرچه مسلم است لکن نظر باینکه در غیر دو شش صورت که اولا مذکور شد امر دایر است ما بین اتیان
مستحب بظاهر و منع حرام محتمل نظر باینکه جماعتی از فقها در حالت وقوف و استقرار اتیان بنافله را بغیر جهت
قبله تجویز نفرموده اند لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و از آنچه مذکور شد از اقسام مذکوره همه در اشتغال بنافله
بوده در حالت وقوف و استقرار و اما در حال مشی یعنی در حال راه رفتن پس تشکیکی در جواز آن نیست خواه کل
نافله اتیان شود بسمت قبله یا کل آن اتیان شود بغیر سمت قبله یا بعضی بسمت قبله و بعضی بسمت غیر قبله و خواه رکوع
و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد مثل آنکه در اثنای مشی شروع بنافله بعد از فراغ از قرائه بنشیند رکوع و سجود را
بطریق متعارف بعمل آورد یا ایما نماید بجهة هر یک از رکوع و سجود لکن در ایما سر را از باد در کج نماید و میتواند جمع
مابین هر دو نماید یعنی که بجهة رکوع ایما نماید و در سجود بطریق متعارف بعمل آورد و در صورتیکه نافله را بغیر جهت
قبله اتیان نماید احتیاط مقتضی این است که در حال تکبیرة الاحرام رو بقبله نماید لکن لازم نیست سؤال هرگاه در جائی

قصد



قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائیکه از حد ترخص میگذرد میتواند برود یا نه و هرگاه تواند برود بجائیکه میرود
شب در آنجا میتواند بماند یا نه و هرگاه تواند رفتن فرقی در عشره اول و ثانی هست یا نه و در صورتیکه از محل
اقامه بجائی برود بقصد آنکه در مراجعت باز ده روز دیگر در همان محل اقامه بماند میتواند رفتن یا نه در صورتیکه
بتواند رفت مثلا یک سفر رفت و مراجعت نمود پیش از آنکه ده روز دیگر بعد از این مراجعت در محل اقامه
مانده باشد باز یکسفر دیگر بود و بعد از آنکه مسافر در جائیکه یک ماه تمام ماند باز این شروط را در کار دارد یا نه
و حد ترخص باینکه مؤذن معتبر است یا سواد بلد و قری و در سواد اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک مثل از محله
بمحله دیگر که مسافت آن بحد ترخص باشد میتواند رفت یا نه جواب در جائیکه بحث اقامه عشره ایام اگر منظور
این شخص آن بوده که از محل اقامه در اثنای عشره ایام بآن موضع که خارج از آن مکان است یعنی توابع آن
نیست تردد خواهد نمود ظاهر این است در چنین صورت اقامه عشره ایام جازم باشد که ده روز در آن مکان
توقف خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام باعتنی هر سید که خواهد از آن محل اقامه بآن مکان رفته باشد پس
هرگاه قصد او این باشد بعد از عود او از آن مکان ده یوم توقف خواهد نمود در آن محل اقامه پس نماز را در محل
اقامه در چنین صورت تمام میکند و اما هرگاه قصد توقف ده یوم را در آن محل اقامه نداشته باشد احتیاط در
این مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است و اما هرگاه قصد حرکت از محل اقامه بآن مکان بعد از انقضاء عشره ایام
بوده باشد در این صورت اگر قصد عود بمحل اقامه را ندارد و قصد توقف ده یوم در آن مکان نیز ندارد بلکه
مقصود این است که ده یوم مثلا در آن مکان توقف نمود از آنجا بوطن خود خواهد رفت نماز قصر خواهد بود
و اما هرگاه قصد توقف ده یوم در آنجا داشته باشد شخص مست نماز تمام خواهد بود و اگر قصد عود بمحل اقامه
را داشته باشد در این صورت اگر مقصود این باشد بعد از عود باز ده یوم توقف در محل اقامه خواهد نمود
البته نماز تمام خواهد بود و اما هرگاه قصد عود باین محل اقامه را داشته باشد لکن قصد توقف ده یوم را نداشته
باشد نماز را در اوان ذهاب بآن مکان و در نفس آن مکان تمام نماید و در محل اقامه جمع مابین قصر و اتمام است
سؤال هرگاه کسی نماز واجبی خود را کثیرا از روی سهل انگاری بدون عذر ترک نماید حال پشیمان و نادم
شده آیا توبه اش چه چیز است و قضای آنها را چگونه بعمل آورد موسع است یا مضیق جواب نظر بتصریح

آیات قرآنیه و اخبار وارده از حجج الهیه جلت عظمته توبه امثال این معصیت که مذکور شد مقبول است
هرگاه فی الحقیقه نادم از این عمل قبیح بوده باشد و این ندامت واقعیت داشته عازم بر عود بآن در استقبال
نبوده باشد بلکه ناوی عدم عود بمثل آن بوده خدا اوند عالم جلت عظمته مواخذه از آنچه از او شده نخواهد نمود
توبه او همین ندامت است که مذکور شد و قضای چنین نمازها واجب است آنچه از نمازها باین نحو اخلال نموده قضا
باید احتیاطا این است مهما امکن تعجیل در اتیان بصلوة مقضیه نماید تا فارغ شود سوال شخصی مدیون و مقروض باشد
و ملک و املاک و خانه و اثاث البیت هم داشته باشد و علاوه بر آنها خط خوبی داشته باشد چنانچه کتابت بکند
هر برات وجه بسیج هزار میدهند تنخواه طلب مردم را حبس نموده نرساند تا طلب بکند آیا این نماز شب
از برای همچو شخصی عبادتست یا معصیت جواب در صورتیکه صاحب حق راضی بتاخیر بوده باشد بر مدیون واجبست
ادای دین خود نماید اگرچه بطریق کتابت بوده باشد بالکلیه از ان ترک آن و اشتغال بنوافل در حق او در صورت
عدم رضای صاحب دین جایز نیست بلکه جماعتی از فحول و اعاظم علما ذکر نموده اند در چنین صورت نماز واجبی را
هرگاه در سعه وقت بعمل بیاورد باطل خواهد بود سوال اگر کسی خود را عادل نداند و بعضی او را تکلیف کنند که پیش
نمازی ایشان را بکند و بگویند که ما عدالت را فهمیده ایم و ترا هم عادل میدانیم آیا در این صورت اگر آن شخص
پیش نمازی کند البته بنا ناخوشی بجهت او نه دارد یا دارد مسئله دیگر اگر پیش نمازی او باعث کسر قلب پیش نماز دیگر
معلم آن شخص در بعضی اوقات بوده بشود در این صورت کسر قلب آن معلم مرجوح است یا کسر قلب آن بعضی
جواب باعتقاد این خادم شریعت مطهره عدالت شرط ایتمام است نه امامت بنا بر این هرگاه ماموم کسی را
عادل داند اقتدا باو میتواند نمود اگرچه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام اخبار بعدم عدالت خود نماید
و این اخبار موجب تزلزل ماموم شود در عدالت آن مقام دیگرست در صورتیکه ماموم کسی را عادل دانست
در نماز یومیه اقتدا باو میتواند نمود اگرچه مقتدی به راضی باقتدا باو نبوده بلکه عالم باینکه دیگری باو اقتدا
میکند نبوده باشد و اما آنچه قلمی شده که امامت شاگرد موجب کسر قلب استاد میشود این سخن نمیشود ظن بد
بمسلمان چه نحو ممکن است که کسی عادل متدین باشد راضی باشد که کسی اقدام نماید بامر مستحسن در شریعت مطهره
مجملا این نمیشود ظن بد بمسلمان اجتناب از این لازم است سوال در خصوص قصر صلوة و صوم جامع فرج خانه

بفرمایند



بفرمایند جواب احتیاطا در این رعایت قصر و اتمام است سوال فوت نماز عشا نسیانا موجب روزه است یا نه
جواب بلی اخلال بنماز عشا ناسیا باعتقاد این خادم شریعت مطهره موجب صوم نمیشود است لکن در مسئله
تفصیلی هست مثل آنکه هرگاه اخلال بنماز عشا در حق مسافر اتفاق افتاد یا در شب عید فطر یا عید اضحی اتفاق
تفصیل مسئله علی ما ینبغی مذکور در تحفة الابرار است رجوع بان کتاب بکنند لازم است سوال در نماز شفع
قنوت دارد یا نه جواب بلی قنوت ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم ثبوت قنوت در آن ضعیف
سوال ماموم قبل از امام سر بردارد باید دوباره بسجده برود یا نه جواب ماموم هرگاه قبل از امام رفع
راس از سجود نمود باعتقاد اینکه امام رفع راس از سجود نموده است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد او
ظاهر شد در این صورت اگر ممکن باشد ادراک امام در سجود لازم است بر ماموم که عود بسجده نماید پس هرگاه
در صورت مفروضه ملحق بامام نشود در سجود نماز او باطل خواهد بود و اما هرگاه ممکن اللحوق بامام در سجود نباشد
باین نحو که امام بلافصل برفع راس از سجده نمود در چنین صورت ظاهر این است که عود ماموم بسجود لازم
نباشد بلکه ظاهر این است که عود بسجود در این صورت جایز نبوده باشد سوال هرگاه شکی حاصل شود در حال
مابین سه و چهار در جائیکه یقین یک سجده فراموش شده باید از رکعت ما تقدم بعد از تروی یا حکم حالت
شک مابین دو سه چهار دارد که محکوم ببطلان است یا خیر جواب شک در میان سه و چهار وقتی است که مصلی
قاطع است بر اینکه از سه کمتر نیست لکن احتمال اینکه رکعت چهارم باشد قایم است بنا بر اینکه قیام را منهدم نموده احتمال
میدهد که رکعتی که اخلال بیک سجده او نموده رکعت دوم باشد چنانچه احتمال میرود در رکعت سیم باشد بنا بر این
شک او راجع میشود بدو و سه و چونکه قبل از اکمال سجدتین است بنا بر این نماز باطل خواهد بود این در صورتی است
که همان حالت شک باقی باشد و گاه است که در این صورت بعد از تروی مظنون شود که رکعت دوم است
یا رکعت سیم باشد بنا بر این عمل بمقتضای مظنه خواهد نمود سوال از رکعت اول نماز یک سجده فراموش
نمود و از رکعت دوم رکوع را فراموش نمود دو سجده او را بعمل آورده حال متذکر شد آیا صحیح است یا نه جواب
اگر قبل از دخول در سجده متذکر شود که سجده را در رکعت اول فراموش نموده در این صورت جهت اینکه این
سجده را که بعمل میآورد از سجده رکعت اولی است نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول در سجده باشد

رفع راس از سجده متذکر شود چونکه سجود را بقصد رکعت ثانیه بعمل آورده است چونکه مفروض این است که رکوع از رکعت
فراموش نموده است نماز باطل خواهد بود **سؤال** در باره شخص مسافر که قصد اقامه ده روز در بلدی نماید و بلحاظ
اتمام ایام اقامه یقیناً ده روز دیگر میداند که در این بلد خواهد بود که قصد اقامه مجدد نماید در خصوص نماز و روزه
در اتمام و قصر صوم و افطار چگونه هر کدام در شرع شریف مقرر است بیان فرمایند و دیگر زن مسافره وارد
بلدی شده و قصد اقامه ده یوم نموده در آن حایض عادتیه زنان داشته اند برای او طاری شد بعد از تطهیر حکم نماز
و روزه او چه چیز است **جواب** اقامه مجدد ضرور نیست بلکه هر قدر که در محل اقامه است اگرچه یک روز بوده باشد
لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد نظر باینکه فرض این است که قصد عشره ایام نموده بوده است تخلل
عادت در اثنای مدت اقامه موجب تغییر در حکم نمیشود **سؤال** التماس این است که جهر و اخفاتی که در نماز ثابت است
بیان فرمایند **جواب** اقوال و اذکار ثابته در صلوة باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب
الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر **توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود** که اقسام اربعه مذکوره
در هر یک از نماز مغرب و عشا متحقق است اما آنچه جهر در آن واجب است مثل قرائة حمد و سوره در هر یک از دو رکعت
مذکوره متحقق اما آنچه اخفات در آن لازم است مثل فاتحة الکتاب یا تسبیحات اربع بدل آن در رکعت
ثالثه از نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه در نماز عشا و آنچه اخفات در آن راجح است در استعاذه یعنی **اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم** در رکعت اولی قبل از شروع بقرائة حمد و اما آنچه جهر در آن مستحب است در ماعدای اخفات
که مذکور شد مثل ذکر رکوع و سجود و تکبیر مثل تکبیرة الاحرام و غیر آن از تکبیرات واقعه در اثنای صلوة که تکبیر الرکوع
و تکبیرات سجود و اما نماز صبح پس در آن یک قسم که وجوب اخفات بوده باشد منتفی است و اما اقسام ثلثه دیگر از
آن ثابت است مثل آنکه جهر در قرائة حمد و سوره در هر دو رکعت لازم است و اخفات در استعاذه مستحب است
در سایر اذکار و ادعیه جهر راجح است چنانچه در نماز ظهرین وجوب جهر منتفی است و سایر اقسام برقرار است
مثل آنکه اخفات لازم است در حمد و سوره در رکعت اولی و ثانیه و همچنین اخفات لازم است در حمد یا تسبیحات
بدل او در رکعتین اخیرتین و جهر مستحب است در **بسم الله الرحمن الرحیم** در حمد و سوره و همچنین جهر مستحب است در
قنوت و همچنین مستحب است در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی **سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین**

ال



**اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین** و اخفات مستحب است در ماعدای آنچه مذکور شد از وجوب
اخفات و رجحان جهر **مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق رجال است** و اما نسا پس وجوب جهری بلکه رجحان جهری
در حق ایشان ثابت نیست و همچنین آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس رجحان اخفاتی در حق او
ثابت نیست مگر در استعاذه و تکبیرات افتتاحیه اگرچه ممکن است که گفته شود تکبیرات مذکوره خارج از محل کلام
بوده باشد و اما در حق منفرد پس عکس امام است پس رجحان جهری در حق او ثابت نیست اگرچه در نماز
جهری بوده باشد چنانچه در حق امام رجحان اخفاتی ثابت نیست اگرچه نماز اخفاتی بوده باشد مگر در استعاذه
در جمیع صلوة **سؤال** چنانچه وجود حایل مابین امام و ماموم در رجال مانع از اقتدا است در حق زن نیز چنین
هست باین معنی که هرگاه مرد امامت نماید و زن در جائی بایستد که حایل باشد بنحوی که نه مشاهده امام میتواند
نمود و نه مشاهده احدی از ماموین که مشاهده امام نماید آیا در حق چنین زن اقتدا بمرد در چنین صورت
جایز هست یا نه **جواب** این مسئله محل خلاف مابین فقهای شیعه است آنچه حال در نظر است این است **ابن ادریس**
منع فرموده از اقتدا در چنین صورت یعنی تفرقه مابین مرد و زن ننموده است که وجود حایل را در هر دو صورت
مانع از اقتدا دانسته عبارت آن مرحوم در این باب این است **لا تکون حایلة بین المصلی و بین الامام او بین
الصف حائل من حایط او غیره الی ان قال وقد وردت رخصة للنساء ان یصلین اذا کان بینهن و بین
الامام حایل والاول الاظهر والاصح** ظاهر این است که وجود حایل در حق زنان مانع از اقتدا نبوده باشد وفاقا
لاکثر الاصحاب **قال فی التذکرة** الحائل انما یمنع اذا کان الماموم رجلا او خنثی علی الاقرب اما لو اقتدت المرأة
بالرجل و بینهما حائل فانه جایز و ظاهر العلامه **فی التذکرة دعوی الاجماع علیه قال** یجوز ان یصلی المرأة من وراء
الجدار مقتدیة بالامام وان لم تشاهده ولا من یشاهده عند علمائنا والمستند فی ذلک الموثق المروی فی باب
احکام الجماعة من یب عن عمار قال سألت اباعبدالله عن الرجل یصلی بالقوم و خلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن
ان یصلین خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حائطا او طریقا قال فلا باس
**و هو العالم**

رواه باسناده عن سعد بن عبدالله
عن احمد بن الحسن بن علی عن عمرو بن سعید عن
مصدق بن صدقة عن عمار عنه ع
منه دام ظله

**کتاب الزکوة والخمس** **سؤال** هرگاه شخصی عیال دیگری بوده باشد و صاحب عیال غایب باشد و تمکنی
از برای او حاصل نباشد که صاحب زکوة فطره او را خواهد داد یا نه و در این صورت بر این شخص واجب است که زکوة
فطره خود را بدهد یا نه **جواب** شخص مذکور یا واجب النفقه آن شخص نباشد یا نه و بر تقدیر اول بسبب
انفاق اما القرابة او الملکیة او الزوجیة و بر تقدیر زوجیت زوجه یا موسره است یا معسره و بر جمیع این تقا
عیلولة بالفعل متحقق است یا نه و بر تقدیر ثانی آن شخص و بر جمیع تقادیر شخص معیل نیز یا موسر است یا معسر صور
منکثره است محل سؤال گنجایش تفصیل همه را ندارد و لکن اقتصار میشود بجزئیکه ظاهر مراد از سؤال از او معلوم
میشود پس میگوئیم هرگاه عیلولة بالفعل متحقق باشد و شخص معیل هم موسر باشد فطره شخص معال بر ذمه معیل
ثابت و لازم است در جمیع صور بالشکال بر او فطره نیست هر چند اداء فطره از معیل او معلوم نبوده باشد بلکه
اداء فطره از او منشا سقوط تکلیف از معیل نخواهد بود **سؤال** خمس در تنخواهی که قرض نمایند جهة سفر مکه معظمه
که بعد حاصل املاک که مثل آب از شتوی و صیفی فروخته ادا نمایند وجه مفروض خمس دارد یا نه اگر حاصل را آفت
برسد و تعمل نیاید چگونه است **جواب** اخراج خمس از چنین تنخواه لزوم ندارد **سؤال** هرگاه ملک موروثی را
بیع نمایند جهة مصارف حج یا اخراجات دیگر ثمن آن خمس دارد یا نه **جواب** خمس لازم نیست مگر در صورتیکه

مشخص



مشخص شود مورث آن ملک را از تنخواهی ابتیاع نموده باشد که خمس آن را نداده باشد در چنین صورت
اخراج خمس از آن ملک یا اثمان لازم است و در صورت عدم معلومیت این مطلب اخراج خمس از ثمن ملک ثانی
با خود ملک لازم نیست **سؤال** هرگاه حیوانی را معاوضه با حیوانی یا شیئی دیگر نموده و بعد معوض را فروخته خمس تعلق
میگیرد به تنخواه آن یا نه **جواب** اگر آن حیوان اول را از وجهی ابتیاع نموده باشد که خمس آن را داده باشد
یا اخراج خمس از آن ثمن لازم نبوده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ثمن حیوانیکه معاوضه منتقل
باو شده لازم نیست مگر در صورتیکه این حیوان از اول ترقی قیمت نموده ترقی در قیمت آن بهم رسیده مثل اینکه حیوان
اول فرضا ده تومان گنجایش او است و حیوان ثانی را بعد از ترقیت ترقی فروخت بمبلغ بیست تومان در این
صورت اخراج خمس از ده تومان لازم است **سؤال** وجوب اداء خمس چه وقت است **جواب** وقت ظهور تحقق
ربح وقت اداء خمس است لکن تأخیر در اداء خمس تا یکسال جایز است بعد از انقضای سال آن رجوع بحساب
نموده مؤنه سال را وضع نموده هر چه از ربح و نما علاوه باشد اخراج خمس لازم است تأخیر جایز نیست **سؤال** در چند
چیز خمس واجب است و حد خمس در طلا و نقره چه قدر است **جواب** در ارباح تجارات و زراعات خمس
لازم است و حدی بجهة خمس در ارباح تجارات و زراعات نمیباشد بلکه هر قدر که بعد از وضع مؤنه سنه خود
و عیال خود باقی ماند اخراج خمس از آن لازم است اگر چه پنج شاهی باقی باند یا کمتر **سؤال** خمس بکه باید داد
**جواب** خمس منقسم میشود بشش قسم سه قسم آن که عبارت از نصف خمس بوده باشد در این اعصار
مختص **بجناب صاحب الامر عجل الله فرجه** میباشد و سهم آن حضرت در حال غیبت میبایست بمجتهد عصر
رسانند یا باذن مجتهد بار باب استحقاق رسانند و سه قسم دیگر متعلق بفقرای سادات عظام
که مالک مؤنه سنه یا کسی که وفا بمعیشت او کند نداشته باشند میباشد **سؤال** هرگاه کسی اسباب موروثی را
بفروشد مثلا از منقولات جمله اخراجات یا مصالحه باید خمس بدهد یا نه **جواب** در سابق مذکور شده بلکه
منتقل میشود و بارث بوارث خمس در آن واجب نیست یا بفروشد یا نه مگر در صورتیکه قاطع باشد که مورث
او خمس نداده باشد یا مصالحه نماید از قیمت آن اجناس که بارث منتقل باو شده و از آن منفعت حاصل
شود از آن منفعت اخراج خمس لازم است **سؤال** طلا و نقره مسکوک خمس دارد یا نه یا غیر مسکوک یا زرد

جواب فرقی در مسکوک و غیر مسکوک در خمس نمیباشد بلی فرق در زکوة میباشد که اگر مسکوک نباشد زکوة آن
واجب نیست سؤال حد زکوة در غله چه قدر است جواب ظاهر این است که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من
سنگ شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی که رسید زکوة آن واجب است سؤال زکوة بکه باید داد جواب مستحق
زکوة کسی است که مالک مؤنه خود و واجب النفقه خود نبوده باشد و یا کسی که وفا بمعیشت نماید نداشته باشد
و احتیاط شدید در این است که بغیر عادل ندهند سؤال هرگاه زکوة غله را داده و بعد غله را فروخته تنخواه زکوة
دارد یا نه جواب اگر عین آن تنخواه را ضبط نمایند تا یکسال بر آن بگذرد اخراج زکوة آن لازم است
سؤال هرگاه کسی ملازمی داشته باشد که اگر متوجه امر خودش باشد نتواند از کسبی که دارد گذران سالش را
بکند و مواجبیکه دارد و بقدر کفاف سالیانه اش نیست میتواند از زکوة باو داد یعنی الکسی که خدمت او را
میکند باو بدهد جواب اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد مانعی ندارد و در صورتیکه قصد قربة داشته باشد
سؤال زید مبلغی از خمس و رد مظالم در ذمه او میباشد و حال بسیار تعسر بلکه تعذر دارد ادایش از برای او
و عمرو که گیرنده خمس و رد مظالم میباشد زید را بری الذمه میکند باین قسم که قدری پول دست بدست
میکند زید بعمرو میدهد بقصد وجوب و عمرو بزید می بخشد چندین دفعه باین کیفیت و پول دست آخر را زید
از عمرو نمیگیرد بیان فرمایند که زید بری الذمه میشود یا نه جواب در صورت مفروضه هرگاه هر دفعه بقصد
خمس مثلا مستحق خمس بدهد و قصد استرداد نداشته باشد باین معنی که اگر گیرنده نخواهد باو رد نماید حرفی نداشته
باشد و آن شخص مستحق بسببی از اسباب ما فی الذمه منتقل باو کند و همچنین تا آخر انشاء الله بری الذمه خواهد
خواهد بود و همچنین است حال در رد مظالم سؤال زید مبلغی از رد مظالم در ذمه او میباشد و بعضی از ارباب
حقوق را میشناسد و ممکن نیست حق ایشان را رد کند نظر بشرم از خلق رد نخواهد نمود تا بمیرد و با وجود اینکه
میداند خداوند عالم انتقام از او خواهد کشید آیا در این صورت رد مظالم چه بری الذمه خواهد شد
با اینکه تنخواه بیجا و حسب از ید او بیرون خواهد رفت و دین در گردنش خواهد بود و در روز قیامت خداوند
از او انتقام خواهد کشید جواب رد مظالم که موجب برائة ذمه میشود در صورتی است که کسی داند که مالی در
ذمه او میباشد از غیر و لکن صاحب آن مشخص نیست و اما در صورتیکه صاحب آن مشخص بوده باشد

قطعا



قطعاً لازم است که بصاحب مال رسانیده شود و در رسانیدن بغیر در چنین صورتی البته موجب برائة ذمه نمیشود
و نیز جهت همین انکه خود داده باشد یا وصیت نماید که بعد از ممات او دیگری بدهد سؤال هرگاه زید نامی مثلا
زن بگیرد دوازده تومان یا بیشتر مهر آن زن میکند و بعد وکیل آن زن سه تومان از مهر را مصالحه میکند با
زوج بمقدار یک جریب از باغ و یکی از خانه که مثلا شش تومان میخرند یا بیشتر آیا آن زن بعد از اکمال
سنه خمس آن باغ و خانه را بدهد یا نه و بر فرض دادن اگر قبل از اکمال سنه مصالحه کند بزوج خود آن باغ و خانه
را که قصودش فرار از خمس باشد اگر قصد شد فرار نباشد آیا خمس از او ساقط میشود یا نه و دیگر بیان فرمایند
که منافع و زیادی قیمت املاک را خمس تعلق میگیرد یا نه جواب جواب از مسئله اولی آنست که آنچه را
که مالک شده بمصالحه و مال المصالحه جزء صداق قرار داده چنانچه مفروض در سؤال است آنچه معادل مال
المصالحه است ظاهر این است که خمس در آن واجب نبوده باشد و اما در علاوه بر آن ظاهر خمس لازم است
بلی هرگاه این املاک را در اول امر جزء صداق قرار دهند ظاهر این است که خمس واجب نبوده باشد جواب
از سؤال ثانی آنست که آنچه را که خمس در آن واجب شد آن خمس ساقط نمیشود بهبه و انتقال بغیر اگر قصد
فرار از خمس بوده باشد بلی خمس لازم و اگر مقصود فرار از خمس نبوده باشد بلکه مقصود صله و احسان بوده
باشد دور نیست که خمس آن در این صورت واجب نبوده باشد و اما منافع اموال پس اگر نمو منفصل باشد مثل
اثمار اشجار و بره گوسفند و امثال اینها البته خمس آن واجب است اگرچه اصل آن خمس نداشته باشد یا خمس
او را داده باشد و اگر نمو متصل بوده باشد مثل بزرگ شدن درخت و چاق شدن حیوان احتیاط در
دین مقتضی این است که خمس آن نیز داده شود و اما محض زیادی قیمت ظاهر این است که خمس در آن واجب
نبوده باشد سؤال اگر فقرا و مساکین در بلدی باشند و اما مسائل را که در نماز واجب است همه را نداند و در
تحصیل آن هم نیستند بلکه مثل شکی و بعضی از مقدمات را میدانند و مخارج حروف نیز نمیدانند آیا میتوان
خمس و زکوة را بایشان داد با وجود تمکن مستحق زکوة عالم در آن بلد و با وجود عدم مستحق عالم میتوان آیا بایشان
داد یا بیان فرمایند که خمس را بالنسبه بغیر فقیر با عدم وجود او میتوان داد یا نه و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد
جایز است نقل زکوة در غیر بلد یا نه جواب کسانیکه عالم بمسائل واجبه صلوة نیستند و در صدد تحصیل آنهم

بستند زکوة وخمس بچنین اشخاص دادن صورتی ندارد ومستحق خمس سید فقیرست یعنی سیدیکه مالک شود خود
وعیال خود نبوده باشد ومالک کسبی که وفا بمؤنه او عاید هم نبوده باشد پس هرگاه فقیر نبوده باشد خمس نمیتوان داد
ودیگر با وجود مستحق در بلد احوط این ست نقل زکوة از آن بلد ببلد دیگر نشود **سوآل** زید گوسفندی دارد واکثر
اوقات علف ابتیاع مینماید وبا بها میدهد آیا زکوة تمام باید داد یا انکه نصف زکوة ندارد واستدعا انکه
حکم مسئله را بیان فرمایند **جواب** مقتضای سوآل این ست که در اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید بگوسفند میدهد
اگر مراد این ست که اکثر اوقات سنه چنین معمول میدارد پس اشکال در زکوة واجب نیست بلکه هرگاه زمانیکه علف
ابتیاعی بخورد مساوی باشد با زمانیکه در صحرا بچرد و باز زکوة واجب نیست **سوآل** نصاب زکوة در نقدین غلات
بیان فرمایند وهمچنین مقدار فطره **جواب** نصاب اول در طلا بیست دینارست ودر نقره دویست درهم ست
ودینار عبارت از مثقال شرعی ست ومثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی ست پس مثقال صیرفی یک مثقال شرعی
وثلث اوست بنا بر این نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی ست وقیمه آن حال به پول که اشرفی سی نخودی در
یک تومان بوده باشد از قرار مثقال صیرفی در هفت هزار دینار مبلغ ده تومان و پنجهزار میشود واما درهم پس
ده درهم هفت مثقال شرعی ست و پنج مثقال و ربع صیرفی ست پس دویست درهم صد و پنج مثقال صیرفی است
وقیمت آن از قرار نقره مثقال در یازده شاهی پول حال مبلغ پنج تومان وهفت هزار وهفتصد و پنجاه دینارست
بنا بر این مهر سنه که خمس مانه درهم ست دویست و شصت دو مثقال ونیم صیرفی ست وقیمت آن پول حال
از قرار نقره مثقال یازده شاهی مبلغ چهارده تومان وچهار هزار وسیصد وهشتاد و پنج دینارست ونصاب
زکوة در گندم وجو پنج وسق ست وهر وسق شصت صاع ست وحاصل از ضرب پنج در شصت سیصد ست
پس زکوة در گندم وجو واجب نمیشود مگر در صورتیکه هر یک بمقدار سیصد صاع رسد وهر صاع چهار مد ست
وهر مدی چهار یک من تبریز ست پس هر صاع یک من تبریز خواهد بود و مد بنا بر مشهور ما بین فقها دویست و
نود ودو درهم ونصف درهم میباشد پس هر مد بنا بر تحدید که در درهم مذکور شد صد و پنجاه سه مثقال صیرفی
وچهار نخود مثقال نصف نخود مثقال صیرفی ست و پنجاه شاه که عبارت از نخود من شاهی ست بسنگ
شانزده عباسی صد و شصت مثقال صیرفی ست پس پنجاه شاه بمقدار شش مثقال صیرفی وسه نخود مثقال صیرفی

ونصف



ونصف نخود مثقال صیرفی علاوه ست از چهار یک تبریز که مدست پس هر نیم من شاه بمقدار بیست و پنج مثقال
صیرفی وسه ربع مثقال صیرفی علاوه ست از یک من تبریز که عبارت از صاع ست پس صد و پنجاه من شاه
از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع ست بمقدار هفت هزار وهفتصد بیست و پنج مثقال صیرفی
علاوه ست از سیصد صاع که نصاب زکوة ست وهفت هزار وهفتصد بیست و پنج مثقال شش من شاه
چهل و پنج مثقال ست پس سیصد صاع بمقدار صد و چهل وچهار من شاهی الا چهل و پنج مثقال صیرفی ست
واز اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع ست بمقدار بیست و پنج مثقال وسه ربع مثقال صیرفی از نیم
من شاه کمترست **سوآل** شخصی در سالی دو بار زراعت مینماید حاصل در دو فصل حاصل زرع در هر فصلی بحد نصاب
زکوة نمیرسد لکن بعد از انضمام زرع احد فصلین بر دیگری متجاوز از حد نصاب ست آیا در این صورت
زکوة واجب ست یا نه **جواب** این متصور بچند صورت میشود **اول آنست** که کسی زرع نمود در وقتی و قبل از
حصاد نمودن آن زرع زراعت دیگر نمود در مکان دیگر این صورت بی اشکال نیست که هرگاه هر دو محصول بحد
نصاب برسد زکوة واجب ست قطعا اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشند **صورت دیگر آنست** که
بعد از حصاد نمودن زراعت اول زرع دیگر نمود این قسم اگر نحویست که زرع هر دو در یک سال بوده باشد
ظاهر این ست باز لازم ست زکوة در صورتیکه هر دو بحد نصاب برسد اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده
باشد **قال فی المبسوط** اذ ادراک الغلات واثمار یختلف اوقاتها الی ان قال وفی ذالک اربع مسائل الی ان
قال الثالثه اذا اختلف اطلاعها وادراکها وهو ان اطلع وارطب وجذ ثم اطلع الباقی بعد جذاذ الاول ضم بعضهم
بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد وکذالک ان کان له نخل کثیر فی بعضه رطب وفی بعضه بسر وفی بعضه بلح
وفی بعضه طلع فجذ الرطب ثم ادرک البسر فجذ ثم ادرک البلح فجذ ثم ادرک الطلع فجذ ثم ضم بعضها الی بعض
لانها ثمرة عام واحد **والمستند فی ذالک** العمومات کالصحیح المروی فی یب عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ما انبتت
الارض من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب ومابلغ خمسة اوساق والوسق ستون صاعا فذالک ثلث مائة
صاع ففیه العشر **سوآل** قدر واجب از زکوة در گندم وجو چه قدرست **جواب** در هر یک از نصاب
جو وگندم یک نصاب بیش نیست باین معنی که گندم مثلا تا صد و چهل وچهار من بوزن شاه الا چهل

پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة دران واجب نمیشود و بعد از انکه باین قدر رسید زکوة درآن واجب است همچنین
در زاید ازاین مقدار اگرچه کم باشد و اما قدر واجب از زکوة حد اینها پس اگر آب گندم وجو از آب جاری
باشد یا از باران باشد یا محتاج بآب دادن نباشد مثل اینکه در قرب آبی زرع شده باشد و در این صورت
مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت خواهد بود پس از دویست من بیست من لازم است داده شود و همچنین اگر
اب اینها از چاه باشد از شتر یا گاو یا قاطر مثلا آب دهند در این صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود
پس در دویست من ده من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد باین معنی که بعضی از اوقات از آب جاری
مثلا آب دهند و بعضی اوقات از آب چاه حکم باغلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از آب جاری مثلا
خورده باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات از آب چاه داده باشند نصف عشر و اگر قدر
در هیچ طرف متحقق نبوده باشد همان قدر آب که از جاری مثلا خورده همان قدر از چاه داده باشند در این
صورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعبارة اخری از نصف ربع عشر لازم است و از نصف
دیگر نصف عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود سوآل نصاب گوسفند را در زکوة با اقسام بیان
فرمایند با آنچه واجب است در هر مرتبه جواب در گوسفند بنابر مشهور اقوی پنج گوسفند است اول چهل است
ثانی یکصد و بیست و یک عدد سیم دویست و یک چهارم سیصد و یک پنجم چهارصد اما واجب در نصاب
اول یکی است در نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالث سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و همچنین است در
خامس بعد از ان هرچه زیاده شود در هر صد گوسفند یکی واجب است مثلا در پانصد گوسفند پنج گوسفند
و در ششصد شش و هکذا سوآل شخصی مالک چهل گوسفند شد و بعد از شش ماه که از این گذشت چهل گوسفند
دیگر خرید ایا در این صورت زکوة دو گوسفند را بر این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا بیکی میتواند نمود
جواب بعد از مضی حول در اول بی اشکال لازم است که یک گوسفند داده باشد لکن کلام در چهل گوسفند
ثانی است ایا بعد از انقضای حول لازم است که یک گوسفند دیگر دهد یا نه بعضی استدلال کرده اند
بحدیث فی اربعین شاة شاة بوجوب دادن گوسفند دیگر ظاهر این است که استدلال تمام نباشد
چه ظاهر این است که مراد معصوم تحدید نصاب اول گوسفند است که چهل است و تمسک باین حدیث در حکم





بوجوب دو گوسفند دیگر صحیح نیست و صحیح این است که اکتفا بهمان یک گوسفند میتوان نمود للاصل السالم عن
المعارض و صحیحة الفضلاء عن مولانا الباقر والصادق فی الشاة فی کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین
شیء ثم لیس فیها شیء حتی یبلغ عشرین و مائة والظاهر ان ملک الاربعین شاة وجب علیه شاة ثم بعد
ذالک لیس فی الغنم المملوکة زکوة الی ان یبلغ العدد المذکور سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل
من الاربعین اولا سوآل شخصی مالک پنجاه گوسفند شد و یک حول بر آن گذشت یک گوسفند بجهت
زکوة داد و بعد از آن دو سال گذشت و بحد نصاب ثانی نرسید آیا دیگر نصاب بر این شخص واجب است
با اینکه گوسفند بحد نصاب نرسیده ثانیا جواب بلی واجب است دو گوسفند بجهة انقضای دو سال بلکه هر
سالی که بگذرد بازای هر سالی یک گوسفند لازم است که بدهند تا بحدیکه از چهل که نصاب اول است کم شود
لعموم قوله فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع ولو کان عنده نصاب فحال علیه احوال فان اخرج
زکوته فی کل سنة من غیره تکررت الزکوة فیه وان لم یخرج وجب علیه زکوة حول واحد ولو کان عنده اکثر من
نصاب کانت الفریضة فی النصاب ویجبر من الزاید وکذا فی کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب قال فی
التذکرة لو کان عنده اکثر من نصاب وحال علیه احوال تعددت الزکوة وجبر الناقص من النصاب بالزاید
علیه الی ان یقصر عن النصاب فیسقط سوآل شخصی مالک چهار صد عدد گوسفند شد در یک وقت و حول
بر آن منقضی شد آیا واجب است بر این شخص همان چهار گوسفند که در نصاب آخر واجب بود یا انکه نظر باینکه
مشتمل است بر جمیع نصب واجب است کل آنچه در جمیع مراتب نصاب مذکور شد جواب آنچه ظاهر میشود از
تتبع کلمات علما نور الله مرقدهم این است که هرگاه کسی مالک شده علاوه بر نصاب را اگر بحد نصاب
ثانی مثلا نرسیده باشد مثل اینکه مالک یکصد راس گوسفند شده و حول بر آن منقضی شده واجب بر آن
شخص همان چیزی است که در نصاب اول واجب است پس در این صورت یک گوسفند بر این واجب است
در صورت انقضا بحول و اگر حد نصاب ثانی مثلا رسیده باشد مثل اینکه مالک یکصد و بیست و یک راس
گوسفند شد یا علاوه لکن بحد ثالث نصاب نرسیده باشد واجب است بر آن شخص همان چیزیست که در
نصاب ثانی واجب است یعنی دو راس گوسفند سوآل ضعیفه چهار شد بشوهر و مبلغ شصت عدد اشرفی باجوقلی

وهفتاد تومان در مدت ده سال در مکان مخفی گذاشته و مبلغ مزبور را خمس و زکوة آن را نداده و بعد از ده سال
هفتاد تومان بقرض داده و شصت اشرفی را دارد خمس و زکوة را بیان فرمایند و علاوه بر مسئله انکه یک
خانه خریده از وجه ارث چهل و پنج تومان و یک دکان را مالک است استطاعت از برای ضعیفه حاصل شده که
بمکه معظمه مشرف شود یا نه باشد ولامحاله یک نفر که متوجه خدمات او شود هم ضرور دارد و چنانچه مستطیع
حاصل شد جواب اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در صورتیکه مال از جمله مالی بوده باشد که اخراج خمس
خمس آن لازم بوده باشد از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی و از هفتاد تومان چهارده تومان است
و خمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است که مذکور شد نظر بسنین منکوره نمیشود اگرچه اثم در تاخیر اخراج آن
ثابت است قطعی و سهم سادات و اما مقدار زکوة آن پس ان نکرده میشود نظر بمسئله این که او اول
مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نموده تتمه را ملاحظه نموده هرچه میشود در سال اول ربع عشر ما بقی را در
ان باقی را بجهت زکوة اخراج نموده و همچنین در سال ثانی ربع عشر ما بقی لازم است از بابت زکوة اخراج
نماید و همچنین ربع عشر ما بقی در سال ثالث و همچنین در سال رابع و هکذا تا انکه منتهی شود و تجاوز نماید از حد نصاب
اول زکوة که عبارت از بیست عدد اشرفی با جوقلی است در ذهب و دویست درهم است در نقره که معادله
یک صد و پنج مثقال صیرفی است و تتمه ان از قرار نقره مثقالی سه عباسی شش تومان و سه هزار دینار از قرار
روپیه دو مثقالی عدد یک هزار و سیصد دینار میشود و اما حکایت استطاعت پس اگرچه آن چه قبلی شده در همان
وقت مالک بوده و مانعی از مسافرت بسمت مکه معظمه نبوده البته استطاعت ثابت بوده و در تاخیر آن اثم
و عاصی بوده و لازم است تدارک نماید سوآل هرگاه شخصی زکوة گندم خود را و یا زکوة و خمس مال خود را نداده باشد
از نان و گندم و از آن مال که خمس و زکوة نداده است چیزی بستاند و بخورد حلال یا حرام است جواب این
مسئله مبنی بر این است که خمس و زکوة متعلق بذمه مکلف است یا بعین مال ظاهر این است که متعلق بوده باشد
بعین مال بنابراین پس حق فقرا متحقق است در آن مال بطریق اشاعه مادامیکه اخراج نماید و قصد اخراج
هم مجملا نداخته باشد کل آن مال مشترک که حرام خواهد بود و اگر از ان چیزی فروخته ثمن آن را صرف لباس
نمایند پوشیدن آن لباس حرام و نماز در آن باطل خواهد بود سوآل خمس و زکوة را هرگاه صاحبان مال

نهند



نهند با محصل میتوان گرفت از بابت امر بمعروف یا نه جواب اول نصیحت و موعظه نمایند اگر مفید نشد نهی
نمایند و اگر فایده نکرد بضرب هم میتوان مطالبه نمود سوآل در دادن زکوة قروض هم اداء اخراجات باید
موضوع بشود و زکوة داده شود ایضا مصادریات و تحمیلات دیوانی باید موضوع بشود یا نه جواب قروضی
که مصروف در اخراجات زراعت شده باشد موضوع میتوان نمود و اما هرگاه بجهت صرف این زراعت نشده
باشد موضوع نیست و اما تحمیلات دیوانی اگر از عین زراعت بگیرند ممکن نبوده باشد اخراج زکوة اگرچه ظن قوی
محقق بوده باشد ظاهر این است که موضوع بشود در غیر این صورت بسیار مشکل است والله اعلم سوآل آیا گوسفند
سائمه بیست روز بعلت برف در صحرا بچرا نرود و کاه بخورد زکوة از آن ساقط میشود یا خیر که دیده در خرج از برای
آن شده یا نه جواب علف دادن در بیست روز موجب سقوط زکوة نمیشود سوآل شخصی طفل ذکوری دارد که مدت
هشت سال بمکتب برده در خدمت معلم حال میگوید که من چیزی ندارم که خرج تو کنم میخواهد طفل را بشغل
بشغلی و کاسبی و طفل راضی نمیشود میگوید من محال است که از درس دست بکشم و پدرش جواب میگوید که
امروز متکفل تو دیگر من خرج ترا نمیدهم خود فکری بکن پسر میگوید باید توکلی بمن بده تا صرف کنم در درس بخوانم پدر
میگوید تا بحال داده ام الحال دیگر نمیدهم آیا عمو و سایر اقارب از وجه زکوة میتوانند بدهند که تحصیل علم بکند
یا نه جواب حیف نباشد از پدر در صورتیکه فرزند او راغب و طالب تحصیل علم بوده باشد او را از تحصیل
ممانعت نماید مگر شرافت و سعادت و فضیلت تحصیل علوم را نشنیده است مجملا اگر فرزند او قابل ترقی در مراتب
علوم دینیه بوده باشد البته او را ممانعت نموده بلکه اعانت او نموده در تحصیل علوم و در صورتیکه فرزند قابل
ترقی بوده باشد و مشغول بتحصیل شده خود مؤنتی نداشته باشد بر او لازم است انفاق او نماید در چنین صورت
که آثار ترقی در علوم دینیه در حق او ظاهر شود نفقه و کسوه او اگرچه بر والد او است لکن در امور دیگر مثل
کتب محتاج الیها و نحو آن بر سایر مسلمانان از بابت زکوة یا و امداد میتوانند نمود سوآل شخصی را وجه
خمس در ذمه او قرار میگیرد و لکن در بلدیست که خالی از مجتهد است سهم غیر امام را چون میداند که چندان
اشکالی ندارد خود بدست خود یا بمعرفت ملاهای بلد که ما بین ایشان آثار تقدس و صلاح ظاهر است و این شخص
هم اعتمادی بایشان دارد بسادات عظام که استحقاق دارند برساند و سهم امام م را از چند جهت نمیتواند

از ذمه خود ادا نمود اوّل انکه مجتهدی در ان بلد نیست که تسلیم او نماید دوم اینکه در بلدی دیگر که مجتهد جامع الشرایط
هست در آن بلد رفتن این شخص صعوبت کلّی دارد یا تعذر دارد که خود بمجتهد رسانند یا انکه نخواهد بفرستد
بجهة فقد آن امین یا بجهة اغتشاش راه که در مظان تلف است یا احتمال تلف دارد سیم اینکه این وجه مبلغ
خطیری میرسد و نفس اقبال نمیکند که این همه مبلغ را دست بردارد و قطع نظر کند و مجتهدی حاضر نیست و قتیکه متذکر
آن میشود فی الفور خود را بری الذمه کند و تعللش هم بجهة یا متعذر با شعرات بیان فرمایند که تکلیف
این شخص چه چیز است و سهم امام علیه السلام را چکند ایا رخصت میدهند که مثل سهم سادات عظام کم کم باسعی و اهتمام
بانود یا بوساطت و معرفت علما بکه اعتماد تمام بانها دارد بسادات کرام عظام که مستحق خمس هستند رساند
یا نه بینوا توجروا ادام الله ظلکم علی مفارقکم جواب بسم الله تعالی شانه انچه از سهم سادات است خود این شخص
همین قدر که شخص را سید دانست و استحقاق او مشخص بوده باشد و بعد از قصد قربة و اطاعت جناب احدیت
جل شانه بارباب استحقاق برساند انشاالله تعالی بری الذمه میشود و امّا سهم جناب امام زمان عجل الله تعالی
فرجه باین عبارات که در استفتا قلمی شده جاری نمیشود و عدم وجود مجتهد در آن بلد موجب تغیر حکم نمیشود و همچنین
نیست که موجب سقوط تکلیف شود و همچنین تعلق این شخص بآن مبلغ موجب سقوط آن نمیشود بلی نقل از آن بلد
با مظنه تلف محل اشکال است چاره آن بسیار است اقلّ مراحل این است که مجتهدی را دیده آن شخص مجتهد وکیل
تعیین نماید در اخذ آن مبلغ و این شخص بعد از انکه این مبلغ که سهم امام است تسلیم وکیل مجتهد نمود ظاهر این است
که بری الذمه میشود اگرچه فرض شود که در بین راه تلف شود البته چاره آن نموده وساوس شیطان را از خود
دور نموده خود را مشغول الذمه نگذارد و هو العالم بحقایق الاحکام سؤال آیا تاجر در اخراج خمس تا آخر سال
جایز است باشد آیا هدیه و صله رحم و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارت و حج واجب در عام استطاعت
از جمله مؤنه سال محسوب میشود یا نه و بعد از وضع اینها خمس را باید بدهد یا نه بلکه پیش از وضع جواب ظاهر
این است که تاجر در اخراج خمس میتواند تاخیر نمود تا انقضای حول آنوقت ملاحظه نموده اگر علاوه دارد خمس
آن را بدهد ظاهر این است که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارت
و حج واجب در عام استطاعت کل اینها از جمله مؤن محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از اینها همه خواهد بود

سوآل



سؤال هرگاه دو نفر فقیر بوده باشند شرعا و زکوة هم بر ذمه آنها قرار گرفته باشد هر یک زکوة خود را بدیگری
میتواند داد یا نه جواب میتواند هرگاه مانعی از راه دیگر نبوده باشد سؤال هرگاه شخصی جنسی از بابت
زکوة بشخصی داد آن شخص زکوة گیرنده زکوة در ذمه او هم باشد که متمکن از ادای آن از مال خود نیست آیا میتواند
همان جنس ماخوذ از زکوة از بابت زکوتی که در ذمه اوست بهمان شخص دهنده در صورت استحقاق او داد
یا نه و این مسئله را از شخصی از مشاهیر علما سؤال نمودند جواب مرقوم نمودند که میتوان داد لکن باید بقیمة در
آورده قیمة آن را در زکوة محسوب دارد جواب ظاهر این است که همان جنس را از بابت زکوة بهمان شخص
میتواند داد اگرچه متمکن بوده باشد از ادای زکوة از مال خود و اگر جنس ماخوذ از آن شخص متحد
بوده باشد با آنچه در ذمه اوست در جنس مثل اینکه جنس ماخوذ گندم بوده باشد و زکوة در ذمه او نیز گندم بوده باشد
محتاج بتقویم و ملاحظه قیمة نیست بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اینکه گاه هست مراعات قیمة موجب ضرر مالک
میشود و گاه هست موجب ضرر فقرا میشود بیان این مطلب این است که قیمة گندم مثلا در وقتیکه در ذمه او زکوة واجب
شد یا مساوی است در قیمة در این وقت که میخواهد داده شود یا مختلف و در صورت ثانیه یا زیاده است یا کم
و در صورت زیادتی موجب ضرر مالک میشود و در صورت اقل بفقرا بلکه موجب برائت زکوة دهنده نمیشود
کما لا یخفی علی المتامل بلی در صورت اختلاف جنس لابد است از ملاحظه قیمة سؤال مقدار زکوة فطره
چه قدر باید داد جواب زکوة فطره هرگاه نیمن سنگ شاه که حال متعارف است اگر اخراج نماید قدر واجب
را اخراج نموده خواهد بود بلکه بقدر بیست و پنج مثقال و کسری علاوه از واجب خواهد بود سؤال گوسفند
داریم قدری خورده میباشد و قدری درشت که حمل بهم رسیده بجهة آنها و قدری را بجهة کشتن نگاه داشته‌ایم
که صرف گذران خود نمائیم همه مخلوط میباشد زکوة انها را چه طریق باید داد جواب گوسفند تفرقه مابین کشتن
بجهة صرف معیشت و غیره نیست اگر نصاب گوسفند ثابت باشد و حول بگذرد باین معنی از وقت تملک تا داخل
در ماه دوازدهم حد نصاب آن باقی بوده باشد و در صحرا بچرد باین که علف خریده بگوسفند نمیدهد اگرچه
در نصف سال بوده باشد در این وقت زکوة لازم است سؤال در نقد مشترک که بقدر نصاب بوده باشد
مثلا مابین الکبار و الصغار بعد از مضی حول آیا کبار میتوانند این گزر را در سهم صغار قرار بدهند و زکوة خود بدهند

بایدکه بعد از وضع سهم صغار زکوة بدهند و اگر چند بر آن گذشته باشد بچه نحو از عهدهٔ زکوة باید بر آیند
جواب پولیکه مشاع بوده باشد مابین کبیر و صغیر مدتی بر آن گذشته لازم است بقدر سهم کبیر زکوة او را که خود
اخراج نماید و حال خواهد بجهة فرار از زکوة کل آن را سهم صغیر قرار بدهد و سهم کبیر را از مال غیر زکوی قرار بدهد
ظاهر این است که نتواند نمود و کیفیت اخراج زکوة در سنوات متعدده است که سال اول مقدار زکوة را موضوع
نموده در ثانی باقی مال را بعد از زکوة مال اوّل ملاحظه نموده هر چه زکوة او میشود داده باشد و همچنین از سال دیگر سؤال
قریه ارباب داریم زکوة آن را بعد از خروج مخارج و مال دیوانی باید داد یا نه و آنچه ارباب میشود زکوة داده شود
یا آنکه از کل محصول قبل از حقوق دیوانی و مخارج مثل آنچه از قبیل کنجکش و بوجاری و غیره بیان فرمایند قریه دیگر به کسی
خریکند ان زکوة آن را چه نوع باید داد جواب اخراجات متعلقه بخصوص زراعت این سال را وضع نماید
آنچه باقی بماند زکوة آن را بدهد و اما ماخوذ دیوانی پس تفصیل آن این است اگر از عین زرع میگیرند به این نحو
حاصل یا نصف آن یا کمتر یا زیادتر از عین آن حاصل را میگیرند در این صورت اگر مالک متمکن از وضع زکوة
کل بوده باشد اگرچه بطریق مخفی در شب یا در وقت خلوت به این نحو که هرگاه زکوة را اخراج نموده بادم
اطلاع مباشر دیوان آنچه معهود بوده که میگرفتند مثل ثلث حاصل ثلث باقی را میگیرند در این صورت لازم است
اخراج زکوة از کل نماید ماخوذ دیوان را وضع نمیتواند نمود و اگر اخراج نمود و ممکن نباید از عهده زکوة آنچه را
دیوان گرفته برآمده باشد و اگر متمکن از اخراج زکوة به نحو مذکور نبوده باشد یا این نحو که مباشر
دیوان از وقت حصاد تا آخر مثلک میشود با آنکه در حین حصاد یا قبل از آن یا زدیدی و تخمینی مینمایند
آن مقدار را از کل میگیرند خواه دفع زکوة مخفی نماید یا نه در این صورت ظاهر این است ماخوذ ربع آن را میتواند
وضع نمود و اگر تحمیل دیوانی را نقد میگیرند نه از عین آن حاصل پس اگر از وجهی که میگیرند موقوف علیه اصل
زراعت بوده باشد به این معنی که اگر آن وجه را نمیدهد نمیگذارند زراعت بکند ظاهر این است در این صورت
نیز آن وجه را میتواند وضع نمود و از آنچه مذکور شد حکم در آنچه باشتراک زرع مینماید مشخص شد باین نحو که
اخراجات متعلقه به آن زراعت است وضع میتواند نمود سؤال هرگاه در ذمهٔ زید خمس آل رسول بوده باشد
هر چند وعظ و نصیحت و موعظه نمایند باز نمیدهد و بجبر هم نمیتوانند گرفت از او و هرگاه کسی خفیه از مال زید بردا

و سادات



و سادات بدهد یا نه از زید از جهت امر بمعروف آیا خمس زید حساب میشود یا نه آن شخص که برداشته است مشغول
ذمه است جواب از باب امر بمعروف و نهی از منکر آن شخص را جبر میتوان نمود در اخراج خمس باشد لکن
اخذ مال او را بعنوان سرقت اگرچه بقصد دادن بارباب استحقاق خمس ظاهر این است جایز نبوده باشد سؤال
با وجود وجوب خمس در تملکات هرگاه صاحبان او خمس آن را نه دهند چه نماز در آن املاک از برای خود و نفر دیگر
و غیر ایشان و سایر تصرفات مثل استعمال آب چاه چه صورت دارد و هرگاه خواسته باشند شرکا مثل زوج
و غیره که املاک را قسمت نمایند آیا احتیاج باطلاع حاکم شرع میباشد یا نه و هرگاه صاحبان تملکات خمس ادا
نه دهند آیا زوج و غیره نصف میتوانند بگیرند یا نه جواب خانه یا باغ یا ملکی را که در قیمهٔ پنجاه تومان مثلاً گنجایش
داشته باشد هرگاه زوج بزوجه خود مصالحه نماید بمبلغ ده تومان از صداق او بر زوجه لازم است بعد از وضع ده تومان
در علاوه که چهل تومان بوده باشد خمس او را داده باشد و هرگاه خمس او را نه دهد تصرف دیگر در آن مینماید مثل نماز
و غیره اگر نسبت باشخاصیکه مطلع بحقیقت حال نبوده باشند عبادات ایشان صحیح است و اما در حق خود ضعیفه
که مطلع است از حقیقت حال پس اگر بعد از علم بر اینکه خمس از آن تملیک لازم است بوده باشد نماز باطل است
و اگر قبل از علم بوده باشد محل اشکال است لکن دور نیست که صحیح بوده باشد و اما اکل میوه حاصل از اشجار آن
پس آن نیز حکمش از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که بعد از علم بحقیقت حال حرام و جایز نیست تصرف
نظر باشتراک آن مابین سادات و مالک و اما قبل از علم اگرچه حکم بحرمت نمیتوان نمود لکن دور نیست که ضامن
بوده باشد و لکن در حق زوجه ممکن است که قیمت نموده خمس قیمت را از مال خود داده باشد و حاجت بنصب
حاکم و غیره نیست لکن باید دقت نموده تا مسامحه در قیمت نشود و در صورتیکه ضعیفه بخواهش خود ندهد دیگران
از باب نهی از منکر او را منع و زجر میتوانند نمود در این باب سؤال قلمی فرمایند در خصوص ملکیکه مجهول المالک
که آیا تصرف در آن بدون اجازه از حاکم شرع انور جایز است یا تصرف موقوف و محتاج است باجازه از
حاکم شرع و در صورتیکه شخص بدون اجازه از حاکم شرع تصرف در ملک مزبور نماید مالک میشود یا نه جواب
در صورت ثبوت موضوع یعنی مزرعه مخروبه مجهول المالک بوده باشد چنین زمین مال امام است در زمان غیبت
امام رخصت تصرف در آن در حق شیعیان ایشان ثابت است حاجت باجازه از حاکم شرع نیست اما اینکه

اراضی مخروبه مجهول المالک مال امام است از جمله انفال است پس ظاهر این است که محل خلاف مابین فقهاء شکر
الله مساعیهم بوده باشد و مدلول علیه بجمله از احادیث معتبر است از جمله حدیث صحیح است از جمله اجزای ان حدیث
این است الانفال کل ارض خربة و بطون الاودیه فهو لرسول الله و هو للامام من بعده و یضعه حیث یشاء و از جمله
احادیث حدیث مرسل کالصحیح است که فرموده الانفال من خربة قد باد اهلها و از جمله ان احادیث حدیث
موثق کالصحیح است که فرموده است الانفال ما کان من ارض خربة او بطون الاودیة و هذا کله من الفیء و از جمله
حدیثی است که فرموده در بیان انفال کل قریة یهلک اهلها او یجلون عنها و اما آنچه تصرف در آن جایز است
نسبت بشیعیان ایشان و جواز تصرف توقف باجازه از حاکم شرع نیست پس مدلول علیه است با خبار
معتبره از جمله حدیث صحیح است از ... الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر که فرموده وجدنا فی کتاب علی
ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و
نحن المتقون والارض کلها لنا فمن احیا ارضا من المسلمین فلیعمرها الی ان قال فان ترکها و اخربها فاخذها رجل
من المسلمین من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث و احادیث در این مطلب
مستفیض است سؤال هرگاه درخت چنار یا درخت دیگر خلاء درختیکه در این امام زاده ها باشد و کفته میشود
که وقف است و وقف بودن او غیر معلوم و اقف و موقوف علیه غیر مشخص بجهة بعد عهد و مجهول من جمیع الوجوه
آیا هاشمی نسبی یا دیگری میتواند که او را پاره اش نماید و تصرف مالکانه نماید جواب چنین چیزیکه وقفیت
آن معلوم نیست پس مجهول المالک خواهد بود و حکم مجهول المالک انست که بنیابت مالک تصدق نمایند
و متصدق در حین تصدق بر خود قرار دهد که اگر مالک پیدا شد و تصدق را امضا نمود از عهده بری باشد
سؤال زکوة را میتوان بشخصی که قرائة و مسائل خود را اخذ نکرده باشد یا بیتیم که پدر او عاری از مسائل بوده باشد
داد یا نه جواب صرف زکوة در ایتام که ولی یتیم یا قیم شرعی آن دادن که صرف یتیم نماید عیب ندارد و اما
دادن بشخصیکه عالم بقرائة نماز و مسائل نماز نبوده باشد خوب نیست بلکه مشکل است که زکوة دهنده بری الذمه شود
سؤال در ملک بایره مخروبه که مجهول المالک است آیا در تصرف آن موقوف است باذن مجتهد جامع الشرایط
فتوی جواب اراضی مخروبه که مجهول المالک بوده باشد از جمله انفال است مختص است بامام زمان عجل الله فرجه

در زمان



در زمان غیبت امام شیعیان ایشان ماذون هستند که احیای آن نموده باشند و در صورتیکه احیا نمود ذی حق
و اولی میباشند از دیگران کسی را تسلط نیست از آن شخص اخذ نماید لکن آنچه مذکور شد در صورتیست که
ارض موات بوده و مالکی بجهة آن نباشد یا معلوم نباشد و در تصرف کردن محتاج باجازه از مجتهد نمیباشند
سؤال عرض میشود که حقیر بعضی اوقات مبتلا میشوم با موری که باید باذن مجتهد باشد لزوما یا احتیاطا که
امور بر وفق شرع انور قرار داده شود تا امر بگذرد مثل اینکه خانه حاکم یا امثال ایشان یا کسانیکه میدانیم
خمس و زکوة نمیدهند نوعی میشود که میرویم خانه ایشان باید اجاره در خانه و فروش ایشان بدهیم از
جهة یقین بحرمت یا شبهه با ایشان یا غیر با خود یکساعت یا بیشتر را در آنجا عبور و استعمال میشود اجاره قرار
بدهیم یا طعام و قهوه و قلیان و کلاب ایشان را بعضی بنظر در آورده یا بکسی بدهیم باذن ایشان یا بی اذن ایشان
مثل اینکه بگوئیم اسب اختیار این طعام را به بنده و اگذارید انها و اگذارند قبض نموده فقیر یا عاملی بدهیم از بابت
رد مظالم ایشان و آن را بگوئیم از مال نوبت مهمان میکنی بخوریم و آن ... را مهمان کردم بخورید یا خالا
یا مالک ان بفروشیم و او ما را بگوید بخورید و جه آن را بمظالم بفقیری بگوئیم جهة طعام بی شبهه یا بی شبهه یا مثل بفقیری
از اینجا در نسخه نیست
یا با او شد بدون اطلاع مالک از او بدهیم یا از بابت مظالم داو قبول کند و بگوید بخورید و همچنین میدانیم
لباس و سایر اسباب ایشان یا حرام یا مشتوش است بگوئیم هرگاه مالک را میشناسی بده و الا بمیزانی بخر
یا و بفروشیم و وجه او را بفقیر بگوئیم بدهید بجهة مظالم یا آنکه او را موعظه نموده تا بری نماید که خود را بری الذمه
از حقوق ناس نماید حرام را بصاحبانش با امکان بدهد و الا بمظالم بدهد بنیت صاحبش و مشتبه را خمس را
بالعدم علم بقدر آن یا سادات بدهد باقی بر او حلال شود یا آنکه مبالغی بر ذمه او باشد و قلیلی در دست داشته
باشد چون برادر دینی است اعانت و ابرا بر ذمه او نموده مومن فقیر برا قرار بدهیم که وجهی باو بدهد بعنوان
مظالم داو و دو دفعه باو بخشد و بجهة آنکه ذمه او بری شود از مظالم جواب این سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه کسی که خمس
تا اینجا
و زکوة مال خود را نمیدهد در خانه چنین اشخاص رفتن بقصد ضیافت و غذا در خانه آنها خوردن صحیح است یا نه جواب اصل خمس و زکوة
ندادن موجب این نمیشود که حکم شود بحرمت اکل در خانه او در صورتی که ضیافت کند نظر باینکه احتمال میرود که مسلمین محمول است بر صحت احتمال
دارد این ضیافت را از غذای آن مال نموده باشد یا از مالی نموده باشد که خمس داشته باشد یا قرض نموده باشد و این ماکول را از ان

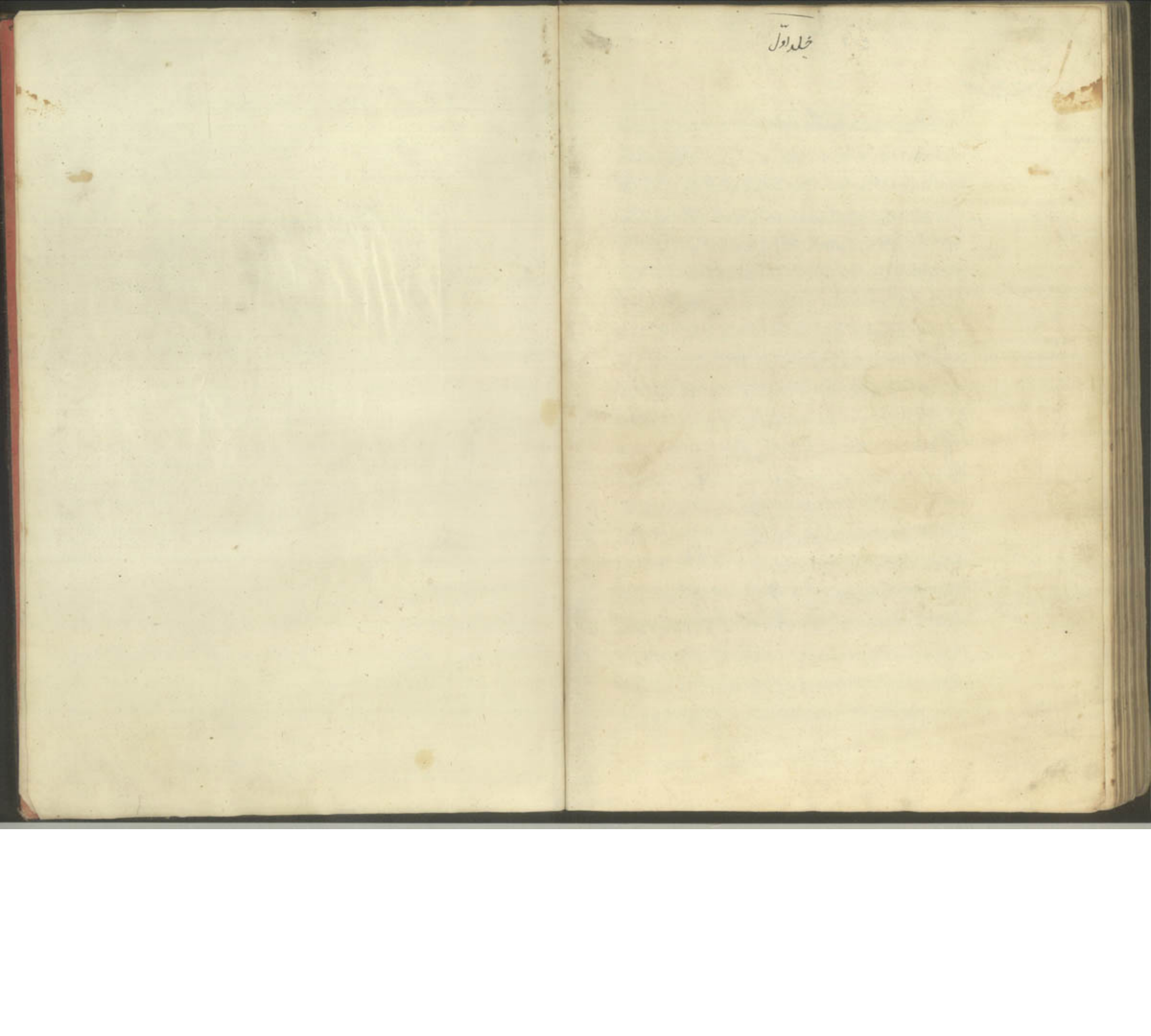
مال قرض مهیا نموده باشد و همچنین است حال در زکوة باین معنی که اصل ضیافت را از مال نموده باشد که زکوة در آن لازم بوده باشد بی کلام در صورتی است که کسی علم دارد باینکه این ماکول را از مالی مهیا نموده باشد که خمس آن لازم بوده و قرار نداده که خمس را از وجه دیگر ادا نموده باشد نظر بعلم باینکه تارک خمس است و همچنین است حال در زکوة یعنی عالم است باینکه این ضیافت از مالی است که زکوة در ان تعلق گرفته و با علم بعدم اخراج زکوة آن در این صورت میگوئیم که این شخص مهمان یا از اهل استحقاق خمس است در صورت خمس یا از اهل استحقاق زکوة است در صورت زکوة یا غیر مستحق خمس و زکوة هیچ یک نیست در صورتیکه این شخص مستحق زکوة بوده باشد اشکالی که در این صورت میتوان نمود این است که زکوة متعلق بعامه فقرا است مادامیکه مکلف بزکوة بقصد زکوة بیکی از فقرا تسلیم ننماید مال او نمیشود پس بعضی از فقرا در غیر این صورت تصرف در آن نمیتوانند نمود نظر بعدم اختصاص و تحقق اشتراک باغیر از این راهست که مستحق زکوة بعنوان سرقت زکوة را تصرف نمیتواند نمود جواب این میتوان گفت محصل جواب این است که دو گونه شرکت در زکوة متحقق است یکی میان فقرا و مالک و ثانی مابین فقرا شرکت اول بعنوان اشاعه است و لهذا فقرا با عدم اذن مالک تصرف نمیتوانند نمود اگرچه بقدر زکوة بوده باشد شرکت دوم شرکت اشاعه نیست بلکه شرکت بطریق بدلیت است و لهذا ایصال بفقرا باعتبار باب استحقاق و تسویه مابین آنها لازم نیست بنابراین میگوئیم در صورت مفروضه ظاهر این است اکل ان ماکول که از عین مال زکوی است یا از مالیکه زکوة در آن بوده مهیا شده است نسبت بمستحق زکوة جایز خواهد بود نظر بثبوت اذن از مالک یعنی معطی زکوة پس تصرف مینماید مستحق زکوة چیزیرا که مشترک است میان صاحب ضیافت و میان فقرا نه بالخصوص احدی از ایشان بمقتضای جعل الهی که فرموده انما الصدقات للفقراء والمساکین شرکت در این صورت بطریقه اشاعه مابین مالک و مستحق زکوة کائناً من کان چیز مشترک است میان دو نفر احدهما باذن دیگری در آن تصرف مینماید از آنچه مذکور شد دانسته میشود که بان مقداریکه از مال زکوة در ان مال هست که این شخص بقصد زکوة تصرف در آن مینماید رفع اشتغال ذمه از مالک میشود باین معنی که تدارک ان لازم نیست لکن احتمال معاقب بودن در ترک امتثال قائم است نظر باینکه اعطای اموال را بقصد زکوة ننموده پس اگر در مثل صورت مفروضه یعنی صورت ضیافت هرگاه قصد امتثال داشته باشد احتمال اثم نیز مرتفع خواهد بود و همچنین است

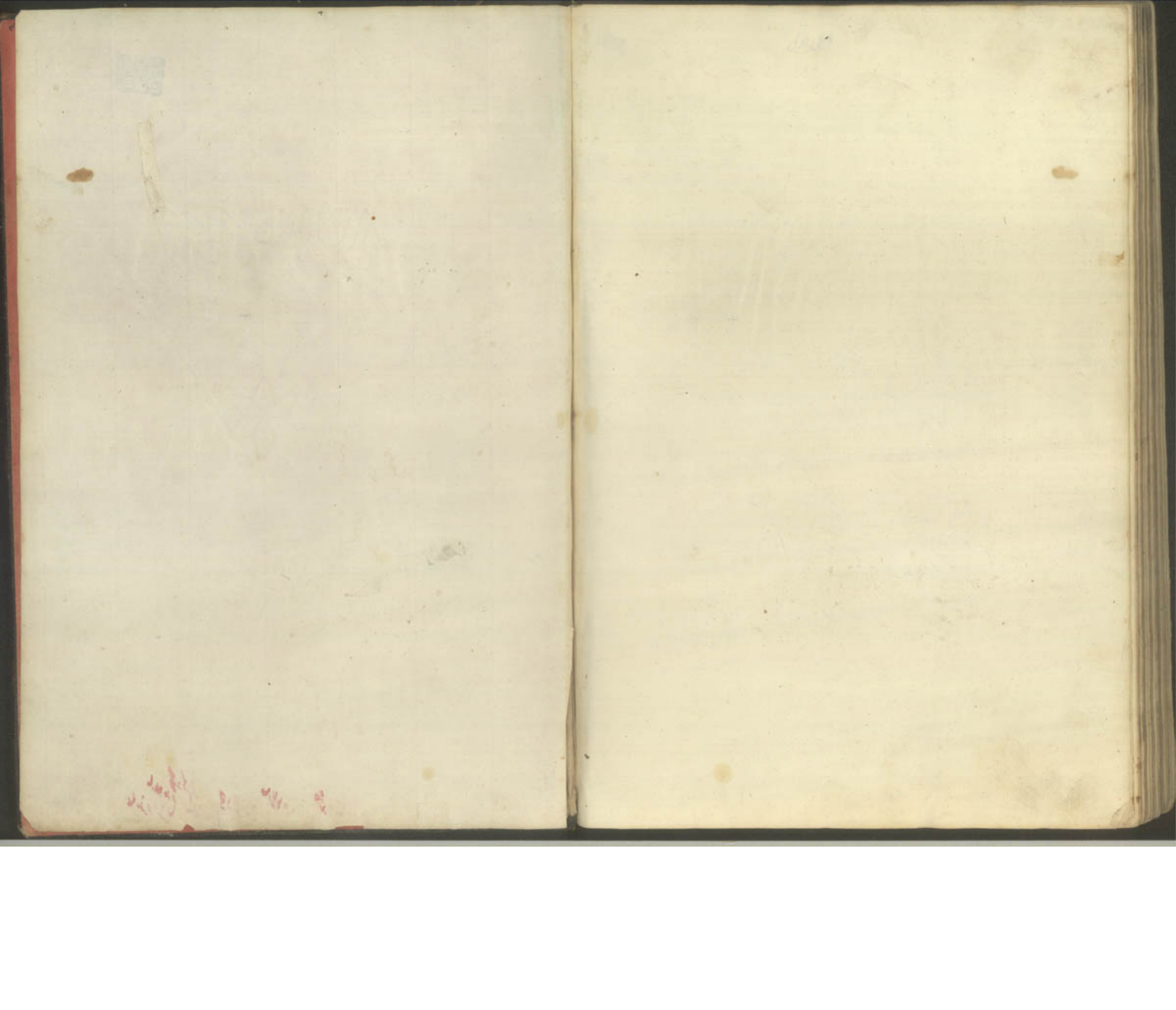
حال

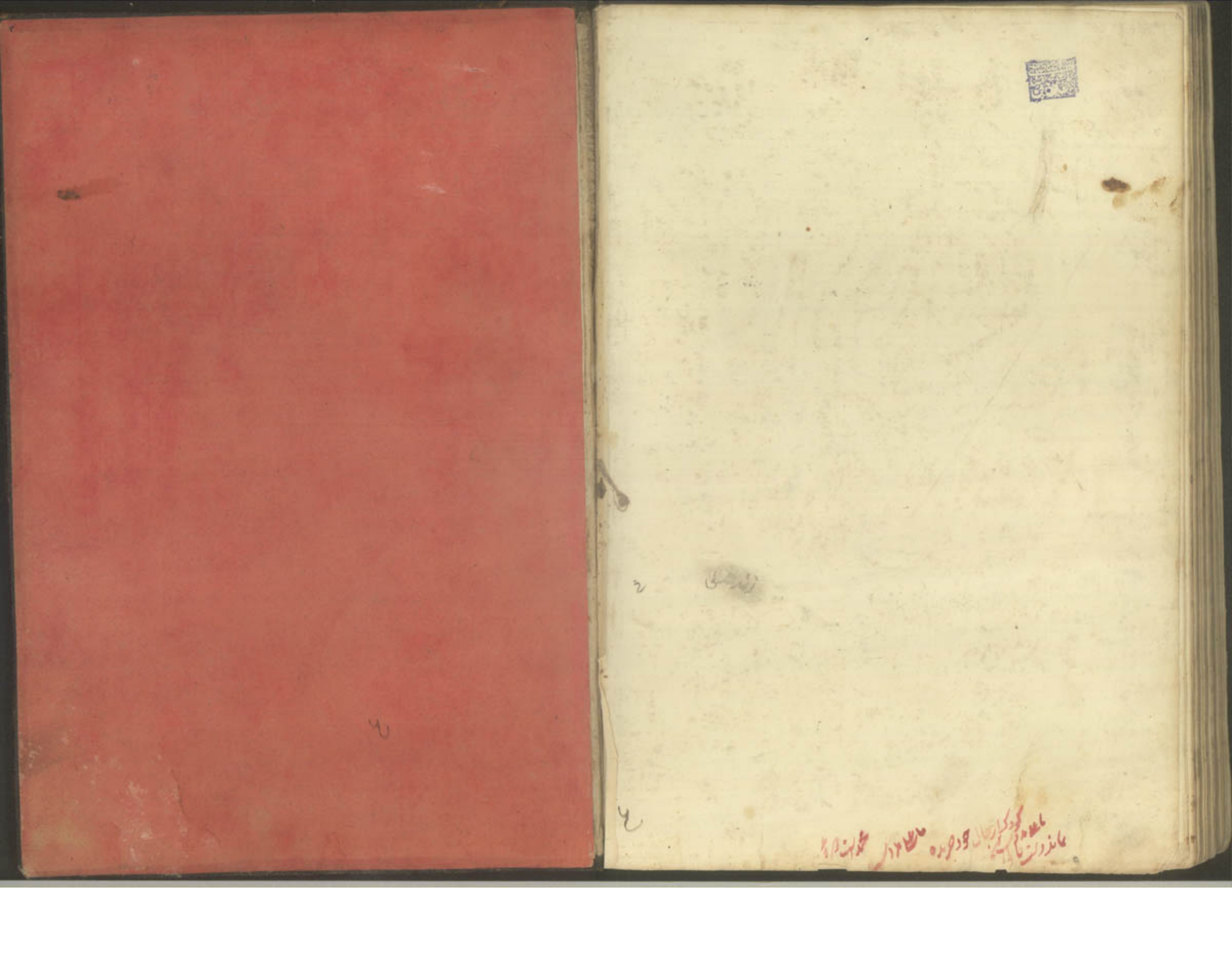


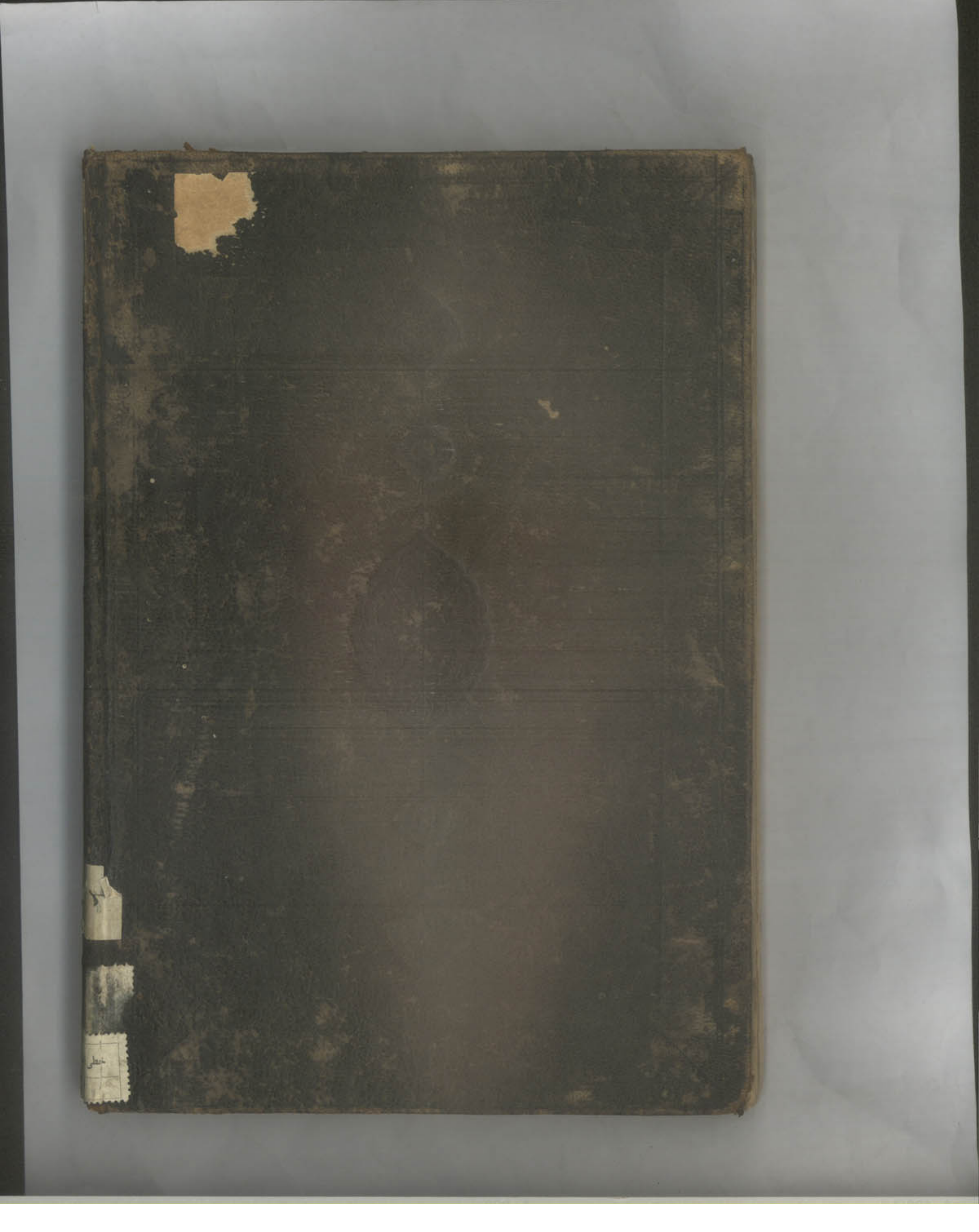


حال در مالیکه در آن خمس بوده باشد از آن ضیافتی کند در حق مستحق خمس اینها در صورتی بود که این شخص مستحق زکوة یا خمس بوده باشد و اما هرگاه مستحق خمس و زکوة نبوده باشد امر در اینجا اشکل از سابق است نظر باینکه آن ماکول مهیا شده است از مالک مال و مستحق زکوة یا خمس و اذن باین شخص در تصرف در آن مال اگرچه از مالک ثابت است لکن ان کفایت نمیکند در اباحه تصرف نسبت باین شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترک مابین شریکین توقف دارد باذن هر دو و اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف جایز نخواهد بود غایت تدبیری که در این مقام میتوان نمود این است که این مالی است در عرضه تلف نظر باینکه مفروض این است که مالک تارک زکوة و خمس است پس هرگاه متصرف در حین تصرف بر خود قرار دهد که خمس آنچه را که تصرف میکند در صورت خمس ایصال بارباب استحقاق خمس نماید در این صورت تصرف بیعیب خواهد بود نظر باینکه این احسانی است بر فقرا مطلب ثانی آنست که کسی تردد در خانه حکام مینماید ماکولی حاضر مینماید تصرف و اکل ان چه حالت دارد جواب میگوئیم مادامیکه علم بحرمت آن چیز بخصوصه حاصل نباشد بمقتضای ظاهر شریعت مطهره حکم بعدم جواز تصرف در آن نمیتوان نمود بنابراین بلکه تصرف آن جایز و اکل آن مباح خواهد بود و اما هرگاه علم بحرمت آن حاصل باشد پس این دو قسم میشود اول آنست که مالک آن مشخص بوده باشد دوم آنست که مالک ان مجهول است اول که بیان ادء ملک ناتمام بود سوآل هل یجوز الزکوة فی الاعیان ام یجزی مثلها او قیمتها فی الذمه جواب نعم یجوز الزکوة فی العین لکن یجوز الاجتزاء بدفع القیمة او مثل تلک العین سوآل هل عامل المزارعة والمساقات زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب مطلقا و ان اختص المالک ای مالک الارض بالبذر ام یجب علیه اذا کان البذر بینهما او اختص به جواب وجب علیه الزکوة عند تحقق النصاب فی سهمه و لو لم یکن له بذر اصلا اذ یصدق علیه انه ملک هذا المقدار من الغلة بالزراعة فهذا یکفی فی الحکم بالوجوب سوآل هل یجب الزکوة علی مالک الارض رقبة ام یجوز المالک لمنفعتها بالاجارة مزاد بالصلح له من المالک و والحاکم بالجلیل علی ثلث واثم عاملون لحال زکوة ام لا و لو ملک منفعتها بالوقف علیه بل لا زکوة و المقصود ان المناط فی وجوب الزکوة ما هو جواب اذا کان المالک زارعا لمنفعة الارض سواء کان ملکها بالملکیة الرقبة یکفی بذالک الزکوة و لو کان بطریق العاریه بل یکن القول بذالک و لو مع عدم المالکیة اصلا کما اذا فرض الزراعة فی الارض المغصوبة فان ملک النصاب بالزرع


جلد اول







خطی